



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

روش تولید معادلات کاربردی

جلسه ۱ تا ۱۳

از تاریخ ۷۳/۱۲/۲۴ تا ۷۴/۴/۱۰

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

تاریخ	فهرست
۷۳/۱۲/۲۴	جلسه اول: بررسی مراحل برنامه تولید معادلات کاربردی
۷۴/۱/۱۷	جلسه دوم: بررسی «برنامه روش تولید معادلات کاربردی
۷۴/۱/۲۴	جلسه سوم: بررسی برنامه تولید روش تولید معادله
۷۴/۱/۳	جلسه چهارم: بررسی مراحل برنامه تولید معادلات کاربردی
۷۴/۲/۶	جلسه پنجم: بررسی مراحل تولید معادلات کاربردی
۷۴/۲/۱۳	جلسه ششم: بررسی مراحل تولید معادلات کاربردی
۷۴/۲/۲۱	جلسه هفتم: بررسی مراحل روش تولید معادله
۷۴/۲/۲۶	جلسه هشتم: خصوصیات معادله بر مبنای نظام ولایت
۷۴/۲/۲۸	جلسه نهم: بررسی مراحل برنامه تولید معادلات کاربردی
۷۴/۳/۶	جلسه دهم: مراحل و شاخصه‌های تبدیل، در معادله
۷۴/۳/۱۰	جلسه یازدهم: بیان مراحل لازم برای تبدیل کیفیت
۷۴/۳/۱۷	جلسه دوازدهم: نظام فلسفی، معیار صحت بهینه معادلات
۷۴/۴/۱۰	جلسه سیزدهم: معیار صحت معادلات کاربردی

نام کتاب: روش تولید معادلات کاربردی
استاد: حجة الاسلام والمسلمين حسینی الهاشمی
تاریخ جلسات: ۷۲/۱۲/۲۴ تا ۷۴/۴/۱۰
عنوان گذار: علیرضا پیروزمند
ویراستار: یوسف حسین نژاد
حروفچینی: واحد حروفچینی شرکت بهینه سازان نشر
تکثیر: واحد انتشارات دفتر فرهنگستان
نوبت تکثیر: اول
کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۰

بسمه تعالی

علوم تجربی (که بخش تجربی علوم انسانی را نیز دربر می‌گیرد) ابزار تصرف عینی و ایجاد توسعه در موضوعات هستند. تولید و هماهنگ‌سازی این علوم لزوماً با روشی صورت می‌گیرد که «روش تولید علوم کاربردی» نام دارد. بنا به بررسی‌های انجام شده تأسیس روشی که پیش از پیش اطلاعات لازم جهت «توسعه نظام ولایت اجتماعی» را در اختیار قرار دهد به سه روش در درون خود احتیاج دارد:

۱- روش تولید تعاریف کاربردی

۲- روش تولید معادلات کاربردی

۳- روش تطبیق اوصاف فلسفی به موضوعات عینی

فرهنگستان علوم اسلامی در روند پژوهش خود پس از به اتمام رساندن روش تولید تعاریف کاربردی و تدوین کتاب مربوط به آن بحث و بررسی پیرامون روش تولید معادلات را آغاز نموده است.

مجموعه حاضر متن پیاده شده‌های نوار مربوط به دوره اول مذاکره پیرامون روش تولید معادلات کاربردی است. امید آن داریم که در آینده نزدیکی کتاب مربوط به تدوین این سلسله مباحث نیز در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

گروه تحقیقات مبنایی

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

68

روش تولید معادلات کاربردی

۲۳/۱۲/۲۴

جلسه اول

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

اسناد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی مراحل برنامه تولید معادلات کاربردی

فهرست

- ۱ - مرحله اول: شناسائی مراحل که به کنترل اوصاف عینی می انجامد
- ۲ - ضرورت بیان مراحل برنامه
 - ۲/۱ - عدم امکان تشریح برنامه بدون مرحله فوق الذکر
 - ۲/۲ - «برنامه» واسطه رسیدن از «موضوع برنامه» به «هدف برنامه»
 - ۲/۳ - بیان سه احتمال در بیان کارایی «تعریف مراحل» (۱- معرف استراتژی ۲- معرف کلیات ۳- معرف سیاستهای اجمالی)
 - ۲/۴ - «مرحله اول» وسیله کنترل مراحل برنامه
- ۳ - قاعده مند بودن و استقرائی (تجربی) نبودن تعیین مراحل
 - ۳/۱ - ضرورت قابلیت تعریف داشتن مراحل برای امکان یافتن آسیب شناسی
 - ۳/۲ - «علمی بودن برنامه» در صورت دارا بودن «فرمول حاکم»
 - ۳/۳ - مراحل محوری، قاعده تعیین مراحل تفصیلی
- ۴ - «برنامه تولید روش معادلات» بیانگر نسبت بین نسبتهای نظری و نسبتهای عینی
 - ۵ - دسته بندی احتمالات نظری در سه مجموعه احتمالات «محوری، تصرفی و تبعی»
 - ۵/۱ - احتمالات محوری، بیانگر «منزلهای فلسفی» با «شاخصه های فلسفی» بر اساس «مبنای فلسفی» خاص
 - ۵/۲ - احتمالات تصرفی: بیانگر تطبیق منزلتها و شاخصه های فلسفی به موضوع خاص
 - ۵/۳ - احتمالات تبعی: بیانگر خصوصیت جزئی موضوعات به وسیله تحقیقات کتابخانه ای
- ۶ - بیان فهرست وار مراحل بعدی برنامه در هفت بند

نام جزوه:	روش تولید معادلات کاربردی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۲۰۰۰۱
اسـتـاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۳/۱۲/۲۴
عنوان گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۱/۳۱
ویراستار:	یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۱۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر از:	واحد انتشارات	نوبت تکثیر یا چاپ:	اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روش تولید معادلات کاربردی

جلسه ۱

عنوان: بررسی مراحل برنامه تولید معادلات کاربردی

۷۳/۱۲/۲۴

۱- مرحله اول: شناسائی مراحل که به کنترل اوصاف عینی می‌انجامد

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: موضوع جلسه روش تولید معادلات کاربردی است که مقدم بر آن «برنامه روش تولید معادلات» را مورد بررسی قرار می‌دهیم، که در سه بخش «ضرورت برنامه»، «هدف برنامه» و «مراحل برنامه» در آن دقت می‌شود. ضرورت برنامه در ادامه بیان خواهد شد. هدف برنامه، دستیابی به معادلات کاربردی است، لذا ابتدائاً به بررسی مراحل برنامه می‌پردازیم.

مرحله اول: «قاعده‌مند کردن تنظیم گمانه‌ها بر پایه جدول روش توصیف به جدولهایی که به اوصاف عینی منتهی گردد»، یعنی در حقیقت، گویا ما در مرحله اول وارد خودکار نمی‌شویم و می‌گوئیم گمانه بزنید که مراحل برنامه چند جدول دارد؟ یعنی مرحله اول کارمان می‌تواند موضوع آن تنظیم مراحل باشد نه اینکه خودش یکی از مراحل کار تولید باشد. چون حاصلی که در مرحله اول کار داریم همان شناسائی «مراحل» است، یعنی در مرحله یا فعالیت اول، خود موضوع کارمان را، موضوع قرار می‌دهیم، یعنی مراحل را ارزیابی می‌کنیم. لذا در اینجا به صورت بسیار کلی از مطالبی که می‌خواهیم، تعریف داده‌ایم. گفته‌ایم که می‌بایست از طریق یک ایجاد نسبت ذهنی یک ایجاد نسبت عینی کنیم و معادله را که همان معادله کاربردی است به یک نسبت عینی تعریف نموده‌ایم که بدست آمده از طریق یک معادله نظری است.

بهرحال خوب است این قسمت بیشتر توضیح داده شود که بگوئیم ما هدفمان تولید معادلات کاربردی است که قسمت اول «مراحل برنامه» است و همچنین باید معلوم شود که آیا موضوع مراحل، مراحل برنامه معادلات

کاربردی است یا شناسائی مراحل، به عنوان «مرحله اول» طرح می‌شود؟

برادر پیروزمند: مگر کل اینهایی را که فرمودید، مراحل برنامه نبود؟

یعنی مجموعه آن (مجموعه چند بندی که فرمودید) باید برنامه تولید باشد.

(ج): قبل از این یک مطلبی گفتیم که موضوع جلسه چه باشد؟

(س): خیر! غیر از این در خود مراحل...

(ج): بعد از هدف، اولین مرحله چیست؟

(س): یعنی خود عنوان مراحل را توصیف می‌فرمائید نه بند اول را.

(ج): مرحله اول به صورت کلی می‌بایست کلیه مراحل بعدی را در بر

داشته باشد. می‌گوئیم قاعده‌مند کردن تنظیم گمانه‌ها بر پایه جدول روش

توصیف به «جدولهایی» که به اوصاف عینی منتهی می‌گردد، پس ممکن

است چندین جدول باشد که هر جدول آن صحیح است لقب یک مرحله را

به خود بگیرید، پس اینجا باید معین کنیم به چند جدول برای رسیدن به

عینیت نیاز داریم. اگر بتوان اسم هر جدولی را یک مرحله گذاشت اینجا

می‌گوئیم چند جدول می‌خواهیم؟ دو یا سه یا چهار و یا ده جدول

می‌خواهیم؟ به عبارت دیگر، منظور بیان احتمالاتی است که به کنترل

اوصاف عینی منتهی می‌گردد. می‌بینید که این سیر، یک مرحله خاص را

نشان نمی‌دهد بلکه می‌گوید: «احتمالاتی» که به کنترل منتهی شود.

احتمالاتی که بر پایه گمانه‌های قاعده‌مند شده در مباحث قبل (که نظام

تعریفمان باشد) خود نیز قاعده‌مند گردد، چرا که علمی شدن و قاعده‌مند

شدن گمانه‌ها، طریق رسیدن به مطلوب ما است.

بنابراین سیر بحث از «گمانه‌های نظری» به «وصف عینی» رسیدن

است. پس «سیر» را در مرحله اول «موضوع» قرار داده‌ایم، یعنی اجمالاً کل

سیر، مرحله اول شده است، یعنی در مرحله اول از مراحل تولید معادلات،

ابتدا اجمالی‌ترین ادراک خودمان را از تولید معادله برای خودمان تعریف کرده و مشخص کرده‌ایم.

۲- ضرورت بیان مراحل برنامه

۲/۱- عدم امکان تشریح برنامه بدون مرحله فوق‌الذکر

مشخص شدن این اجمال چه خاصیتی دارد؟ آیا می‌توانیم این اجمال را حذف کنیم و بگوئیم ما به دلیلی که این مرحله جزء مراحل عملیاتی ما نیست، آن را حذف کرده‌ایم؟ یا بر فرض دیگری می‌توانیم بگوئیم این جزء مراحل عملیاتی ما است؟ حال اگر بخواهیم بگوئیم این جزء مراحل عملیاتی ما نیست، یعنی جزء مرحله عملیاتی قدرت تولید معادله کاربردی نیست. (اگر مطلب خوبی هم است جای دیگری از آن بحث کنید. به قول آن بنده خدا، اگر می‌خواهید حرف خوب بزنید، حرفی بهتر از خواندن قرآن که ندارید. پس قرآن بخوانید) چرا اینرا در اینجا ذکر می‌کنید؟ ذکر آن در اینجا چه دلیلی دارد؟ اگر برنامه موضوع، تعریف نشده باشد، ما قدرت تقسیمات آن را نداریم، هر چند تعریف تفصیلی برنامه...

(س): قدرت چکاری را نداریم؟

(ج): قدرت تفصیل آنرا نداریم. اگر اصلاً تعریف یک چیزی را نداشته باشیم، نمی‌توانیم آنرا تشریح کنیم. پس اولین چیزی که در هر برنامه‌ای لازم است انجام گیرد، قدرت تعریف برنامه است.

۲/۲- «برنامه» واسطه رسیدن از «موضوع برنامه» به «هدف برنامه»

پس تعریف موضوع به تنهایی یا تعریف هدف به تنهایی نمی‌تواند برای ما برنامه را به ارمغان آورد، بلکه نیازمند به تعریف خود برنامه هم هستیم. اگر بگوئیم برنامه یعنی دستور عملیات! طبیعتاً اولین چیزی که در برنامه لازم است و اولین مرحله‌ای که در آن است این است که «دستور عملیات یک کاری» است که باید آن کار را هم به ما بگویند. این غیر از محصول کار است که همان هدف برنامه می‌باشد. «موضوع» همان «نام برنامه» می‌شود. ولی خود برنامه، یعنی خود آن کار و کیفیت کار را به چه چیز تعریف می‌کنید؟ کاری که با یک نام خاصی است و برای رسیدن و بدست آمدن یک محصول خاصی است.

بنابراین ضروری است که در مرحله اول هر برنامه‌ای ادراک از آن

برنامه، عملیات و فعالیتها به صورت کلیترین وجه بیان شود.

۲/۳- بیان سه احتمال در بیان کارایی تعریف مراحل (۱- معرف استراتژی ۲-

معرف کلیات ۳- معرف سیاستهای اجمالی)

حال نام این کلیترین وجهی را که بخواهد مطلب را تحویل دهد، چه چیز بگذاریم؟ آیا می‌توانیم بگوئیم همین عنوانهایی را که به آن نسبت می‌دهیم، صحیح است؟ آیا در تعریف اجمالی که کلیترین تعریف را نسبت به فعالیتها دربر دارد، صحیح است یکی از این ۳ نام را برای آن قرار دهیم، یعنی بگوئیم «تعیین استراتژی برنامه» و غرضمان از استراتژی بیان محوری‌ترین امری است که سیاستهای کلی برنامه به وسیله آن هماهنگ می‌شود، یعنی تشریح عملیات، حول آن تعریف انجام می‌پذیرد؟ آن وقت بگوئیم بند اول استراتژی برنامه است؟ آیا می‌توان در مورد مرحله اول چنین چیزی را گفت. یا اینکه بنا بر فرض دیگری بگوئیم بند اول «تعریف کلیات» است که بگوئیم لزوماً وسیله هماهنگ شدن نیست، بلکه یک جامعی است که تمام کلیات را در برمی‌گیرد، یعنی اگر مراحل بعد را بخواهیم به عنوان کلیات برنامه بنامیم در مرحله اول تمام آنها به نحو انتزاعی، جمع‌بندی شده و یک کار گفته شده است که در کل آنها مشترک است، نه اینکه وسیله‌ای برای تنظیم هر یک باشد، مشخصه وسیله بودن این است که باید در «تنظیم» کارایی داشته باشد. در کلی بودن لزوماً کارایی شرط نیست، کافی است که خصلت مشترک آنها را دارا باشد.

به عبارت دیگر می‌توان گفت: اولین قسمتی را که به آن «محور استراتژیک» گفته‌ایم مفهومش این است که یک «وسيلة کاربردی» برای تولید بخشهای بعدی است. ولی در قسمت دوم یک «چار چوبه» برای محدود کردن قسمتهای بعدی معرفی می‌شود که قاعدتاً تفاوت ایندو برای شما واضح است.

یا اینکه اساساً چیز دیگری بگوئیم، یعنی بگوئیم نه لزومی دارد که بگوئید استراتژی است و نه لزومی دارد که بگوئید تعریف کلیات است، بلکه بگوئیم «سیاستهای کلی» ما بیان می‌شود. سیاستهای کلی یک ترتیبی دارد که وقتی ما مثلاً می‌گوئیم اولین سیاستمان این است، نه غرضمان تعریف تمام سیاستها در یک بند است و نه غرضمان درست کردن ابزار برای تنظیم

است که بگوئیم استراتژی است، بلکه می‌خواهیم بگوئیم که باید یک کارهای مترتب بر هم انجام دهیم که پس از هر کار، کار بعد امکان می‌یابد. اولین کاری که داریم تعریف اجمالی مراحل عملیات است. این کار به نفسه در هر برنامه باید انجام گیرد تا مترتب بر این قسمت، قسمت‌های دیگر امکان پذیر باشد، نه به معنای شاملترین چارچوبه یا ابزار! بلکه به معنای مرحله اولیه‌ای است که وقتی مرحله دوم به آن اضافه شود، قابلیت پیدایش مرحله سوم را خواهد داشت و همچنین وقتی مرحله سوم پیدا شود، مرحله چهارم قابلیت پیدایش دارد.

در نظر ما قوی‌ترین فرض، فرض اول است. تفصیل انتخاب فرض اول موضوعاً از کار این برنامه خارج است، لکن در عمل مشاهده می‌شود که تعریف، وسیله تنظیم مراحل خواهد بود.

اما اینکه چرا از موضوع کار ما مطلقاً خارج نیست؟ می‌گوئیم: نباید تعریف از برنامه داخل آن برنامه، بیاید. یعنی در آن مقدمه‌ای که داشتیم. اگر «استراتژی» باشد و وسیله تنظیم مراحل است و در فرض دوم هم تعیین چارچوبه است و در فرض سوم هم تعریفی است که بدون آن تفصیل ممکن نیست. آنچه از این سه احتمال یقینی می‌شود که به صورت منته‌ذکر می‌کنیم این است که در هر برنامه ناگزیریم که مراحل برنامه را تعریف کنیم در غیر اینصورت محور اثبات ضرورت مراحل جداگانه، مشخص نیست.

۲/۴- «مرحله اول» وسیله کنترل مراحل برنامه

پس آنچه را که در مرحله اول می‌خواهیم به یک معنا باید به آن «مبنای شامل» گفت اگر بخواهید کلیات را مد نظر قرار دهید یا بگوئید «محور» است و یا بخواهید استراتژی را بگوئید، بهر حال متیقن این است که تخمین در باره مراحل می‌بایست از طریق مشخصی قابلیت کنترل داشته باشد که اضافه و کم شدن مراحل را بتوان به وسیله آن معیار و طریق کنترل تعیین نمود و حد و مرزی را مشخص ساخت که از انحراف از برنامه به مراحل زاید و یا از نقصان آن پیش‌گیری نمود.

هرگاه موضوع برنامه، عنوان عام و هدف، مطلوب عام فرض شود می‌بایست طریق عامی که واسطه بین عنوان و هدف گردیده است، نیز بیان گردد. تعیین محور اساسی یا استراتژیک مراحل، امری است که نسبت بین

موضوع و هدف را مشخص می‌کند. در حقیقت اگر وضعیت موجود را به عنوان یک موضوع عینی ملاحظه کنیم و وضعیت مطلوب را به عنوان یک مطلوب عینی فرض نمائیم، راه رسیدن از موجود به مطلوب که برنامه می‌باشد، می‌بایست بر محوری استوار باشد که هماهنگی را عهده‌دار گردد. این مراحل، مراحل انتقال هستند که هماهنگ شدن آنها به وسیله خود موضوع ممکن نیست هماهنگ شدن آنها باید به خواست محور باشد. فرض این است که موضوع، وضعیت است، در مراحل بعد که خود این وضعیت، وجود ندارد.

۳- قاعده‌مند بودن و استقرائی (تجربی) نبودن تعیین مراحل

(س): آیا جهت و هدفی که می‌خواهیم پیدا کنیم نمی‌تواند برای تعیین مراحل معیار باشد؟

(ج): اگر «نسبت وضع به هدف» نباشد و هدف را به عنوان غایت ملاحظه کنید، نمی‌تواند معیار باشد مثلاً هدف «سمنو» است. خوب! از گندم که روی آن آب می‌ریزند و جوانه می‌زند تا وقتی که «سمنو» درست می‌شود مرحله طی می‌شود که هر مرحله‌ای از مراحل دیگر جدا است. اینکه می‌گوئید این کار متعاقب با این قرار گیرد، به یک محور هماهنگ کننده‌ای نیاز دارد.

(س): محورش این است که مثلاً «سمنو» شود. هر کاری که ما را از «سمنو» درست کردن دور کند اشتباه است و هر کاری ما را نزدیک کند، صحیح است.

(ج): به چه وسیله‌ای بفهمیم که دور شده‌ایم یا نزدیک شده‌ایم؟

(س): به همین وسیله که ببینیم «سمنو» تحویل می‌دهد یا خیر.

(ج): در مرحله دوم که کاری به «سمنو» ندارد، ولی در مرحله اول گندم است.

(س): خیر! اگر مجموع مراحل را بخواهیم توجه کنیم والا هر مرحله را به تنهایی با هیچ چیزی نمی‌توان کنترل کرد.

(ج): نسبت بین مراحل «قطع» است یا «هست»؟

(س): «هست» منتهی چه چیزی نسبت را برقرار می‌کند.

۳/۱- ضرورت قابلیت تعریف داشتن مراحل برای امکان یافتن آسیب‌شناسی (ج): آیا این نسبت قابل تعریف است یا خیر؟ ممکن است کسی بگوید نسبت بین مراحل قابل تعریف نیست، بلکه قابل تجربه است. کارهای متوالی باید تجربتاً انجام بگیرد تا «سمنو» بدست بیاید. نه اینکه نتوان این حرف را زده ولی قدرت تحلیل نظری در این دیدگاه تضعیف می‌شود. این احتمال، همیشه مطلوبیت را از راه «هدف» توصیف می‌کند. مثلاً می‌خواهیم «سمنو» بهتر شود، می‌گوئید غرض شما از بهتر شدن «سمنو» چیست؟ شما یک جوابی می‌دهید مثلاً می‌گوئید اگر رنگ سمنو روشن‌تر باشد بهتر است. می‌گوئید رنگ روشن‌تر یعنی چه؟ شما مثلاً رنگی بین رنگ زعفرانی و قهوه‌ای را معرفی می‌کنید، رنگی که می‌پسندید و به چشم زیبا می‌آید. بعد می‌گوئید بوی آن هم اگر معطر باشد خیلی خوب می‌شود، یعنی چیزهایی را که دوست دارید و مناسب با یک مواد غذایی مانند سمنو می‌دانید، ذکر می‌کنید و مثلاً نحوه شیرینی و لزوجات و چربی آن را هختم شما ذکر می‌کنید، او هم شاخصه‌هایی را که در نظر شما است، می‌نویسد که مثلاً ۲۰ شاخصه می‌شود که فرضاً ۱۰ شاخصه را سمنوی موجود واجد است ولی ۱۰ شاخصه دیگر را واجد نیست. لذا می‌رود بر روی دستگاه مخصوص مواد غذایی کار می‌کند تا مطلوب شما را بدست آورد. گاهی برای پیدایش رنگ و طعم و لزوجت و بوی... مطلوب شما هیچگونه محوری نمی‌شناسد. در این صورت از روی تجربه یک مقدار هل، گلاب، زعفران و اسانس میوه به آن اضافه می‌کند، دائماً مواد آن را کم و زیاد کرده و درست می‌کند و می‌گوید آیا این مطابق مطلوب شما شد یا خیر؟ شما می‌گوئید: خیر! تا اینکه نهایتاً وقتی مطلوبتان حاصل شد می‌گوئید حالا بو یا طعم یا لزوجت آن خوب است لذا آن شخص کم کم به آن مطلوب شما با آن شاخصه‌هایش نزدیک می‌شود که در واقع این همان راهی است که براساس استقراء عمل می‌شود. یک راه دیگر این است که در آن تحلیل نسبت به اوصاف و بازگرداندن اوصاف نسبت به محور تغییرشان، مورد نظر قرار می‌گیرد. یک برنامه‌هایی را عمل می‌کند و حاصل آن برنامه‌ها را تحویل می‌دهد، یعنی حاصل آن برنامه‌ها، یعنی استقراء در یک شکل نظام یافته‌ای می‌رود، البته اگر این کار را انجام دهد و سمنو درست کند، هم می‌تواند رضایت خاطر شما را به عنوان یک

مشتری بدست آورد و هم قدرت تحلیل نحوه ساخت سمنو را دارا می‌شود. قدرت تحلیل، قدرت آسیب‌شناسی را تحویل می‌دهد. پس هرگاه ما نتوانیم تحلیل کنیم، طبیعتاً نخواهیم توانست آسیب‌شناسی کنیم. به عبارت دیگر نمی‌توانیم برنامه‌ریزی علمی کنیم، یعنی برنامه ما معادله تعریف بحران یا خراب شدن کالا را (اگر جامعه باشد بحران است و اگر محصول باشد، خراب شدن و ناقص شدن و بدست نیامدن آن مطرح است) دارا نیست. مثلاً می‌گویند این آشپز این برنج و خورشت و مواد غذایی را ضایع کرد، ولی هیچ معادله‌ای برای آن ندارند، می‌گویند برنج، آش شده بود و مثلاً خورشت قیمه آن هم بگونه‌ای شده بود که آب آن یک طرف و مواد آن طرف دیگر بود که در این صورت می‌گویند این فرد این مواد را ضایع کرد، ولی یک آشپز خوب همین را عمل می‌آورد لذا می‌گویند هم برکت آن بیشتر شد و هم چیزی دور ریخته نشد و هم همه با اشتها خوردند و به او دعا کردند.

۳/۲- «علمی بودن برنامه» در صورت دارا بودن «فرمول حاکم»

می‌خواهیم بگوئیم برنامه که همیشه تاریخ بوده است. اساساً اینگونه نیست که سیاست مُدُن و تدبیر منزل در هیچ رتبه‌ای وجود نداشته باشد ولی به برنامه‌ای می‌توانید لقب «علمی» بدهید که «فرمول و معادله حاکم» داشته باشد. صرف دستیابی به مقصد از هر طریق بدون قاعده‌مند شدن (قاعده‌مند شدن خود توالیها) نمی‌تواند برنامه علمی‌ای تحویل دهد. پس اگر بخواهید یک فرمولی روند را دربرگیرد و تناسب و عدم تناسب را در توقف در هر مرحله به ما نشان دهد باید قدرت تعریف و تحلیل مراحل را داشته باشد چون ما می‌خواهیم مراحل را طی کنیم، ممکن است در طی مراحل، مراحل انحرافی ما را جذب کند مانند مسافری که می‌خواهد به مشهد برود و به آن استان ارض اقدس مشرف شود، از راه «کناره» می‌رود و وقتی که به دریا و جنگل برسد، به گونه‌ای متوجه آنها شود که حواسش به سوار شدن ماشین نباشد و مفقود شود، طبیعی است که در این صورت اصلاً وقت سفرش می‌گذرد، فرض می‌کنیم کل مرخصی او سه روز بوده و اگر به این ماشین که از آن پیاده شده بود، نرسد و در جنگل گم شود تا اینکه بخواهد ماشین را پیدا کند یک یا دو روز طول می‌کشد، البته اگر فرض کنیم که تلف نشود و به آبادیها و زیارتگاههای امامزادگان که احیاناً در گوشه و کنار جنگل

واقع شده پناه ببرد و مثلاً مشغول زیارت شود. اما به اینکه چقدر باید در آنجا بماند، توجه نداشته باشد و اینکه اساساً برای چه اینجا توقف کرده است؟ و چکاری داشته است؟ زمانی که از ماشین مشهود پیاده شده بود بنابر این بود که در این مکان تمديد قوا کند و رفع خستگی کند و برای ادامه سفر آماده تر شود اگر بنا باشد در اینجا بیش از این مقدار بماند و ماشین هم از دست برود و مجبور شود، امشب در اینجا بماند در نتیجه از شبهای زیارتی او کم خواهد شد. اگر در دو مرحله دو توقف نامعقول نسبت به سفرش داشته باشد، قاعدتاً باید برگردد، بحث بر سر این است که کجای آن صحیح است که بگوئیم توقف در آن محل معقول است و کجای آنرا بگوئیم نامعقول است؟

ما صرفاً خود مطلب را در اینجا بالاجمال می گوئیم والا خود بحث برنامه می بایست سر جای خودش در یک جدول دیگری به صورت مبسوط بررسی شود. بالاجمال آن، این است که اگر محور و معادله هماهنگ ساختن مراحل را نداشته باشیم، قدرت شناسائی ضعف و نقصان یا زیادی را نه در هر مرحله (در درون خودش) و نه در نسبت و تناسب آن به سایر مراحل، نخواهیم داشت. اگر تعریفی از مراحل نداشته باشیم طبیعتاً تعداد مراحل باید صد در صد تخمینی شود.

۳/۳- مراحل موردی، قاعده تعیین مراحل تفصیلی

(س): مگر تعیین مراحل، راهی غیر از تخمین زدن هم دارد؟

(ج): همین تخمین ها را باید قاعده مند کنیم.

(س): حالا تازه می خواهیم راه قاعده مند کردن را پیدا کنیم. قاعده چه چیزی را باید بدانیم؟

(ج): باید معین شود که در مورد چه چیز اولین احتمال را مطرح کنیم؟

(س): در باره اینکه «اصولی ترین مراحلی که ما را به این مقصد می رساند» چیست؟

(ج): احسنت! این مرحله اول می شود. می گوئیم قبل از اینکه ببینیم تک تک مراحل چیست، همینکه می گوئید ما باید یک تعریفی از اصولی ترین مراحل داشته باشیم، این خود مرحله اول کار است.

(س): اما اینکه می فرمائید برای اینکه این کار صورت بپذیرد، باید یک

قاعده ای برای تعیین مراحل داشته باشیم...

(ج): خیر! بفرمائید خود این، قاعده است، نگوئید یک قاعده ای برای تعریف است، بگوئید خود این یک «قاعده» و «قانون» است. می گویند قانون برای چه چیزی است؟ می گوئید: برای تعیین مراحل، ابتدا باید به نحو کلی مراحل یا محور مراحل را تعریف کنیم.

(س): که به تناسب هر موضوعی هم طبیعتاً تفاوت پیدا می کند.

(ج): بله! طبیعتاً تفاوت پیدا می کند. بنابراین یکی از سه چیز برایتان ضروری است یا محور مراحل را تعریف کنید و یا بنحو کلی شاملترین خصلت مراحل را تعریف کنید (تا چنانچه چیزی از آن خارج شد بدانید دیگر جزء این نیست) یا اینکه اولین کار تعریف نسبت به آن چیزی است که بعداً این تعریف یک توضیح بیشتری برای آن می باشد. به عبارت دیگر مرحله اول اجمالی است که مرحله دوم تبیین همان بوده و مرحله سوم هم تبیین مرحله دوم است. یعنی بگوئیم سیر از ابتدا تا آخر کار از اجمال به تبیین است، یعنی از اجمال آغاز می کنیم و به تبیین می رسیم.

(س): بنابر احتمال دوم یا احتمال اول اینگونه است؟

(ج): بنابر احتمال سوم اینگونه است. به احتمال اول «تعیین محور» است، احتمال دوم «تعریف خصلت مشترک» یا «کلی ترین امر جاری در برنامه» است که چارچوبه ای را معرفی می کند تعریف سوم هم همان سیر از «اجمال به تبیین» است. در سیر از اجمال به تبیین ابتدا یک تعریفی از کل کاری که داریم، ارائه می دهیم که در مرحله دوم هم دوباره تعریف می کنیم و در مرحله سوم و چهارم هم بار دیگر تعریف می کنیم، نهایت اینکه هر کدام از تعاریف نسبت به قبل روشن تر است و کم کم از تعاریف نظری به تعاریف رفتاری می انجامد، یعنی یک اعمالی را انجام می دهیم دیگر تعریف نیست. پس کلاً رفتار ما یک سیر از اجمال به تبیین بنابر تعریف سوم خواهد داشت. جمع این سه نوع تعریف، فرض این را که اصل اول خروج موضوعی داشته باشد، نفی می کند، یعنی خروج موضوعی ندارد، موضوعاً لازم است. بنابراین این یکی از سه قسمتی است که باید در جای خودش در فصل بحث درباره برنامه به آن پرداخت.

۴- «برنامه تولید روش معادلات» بیانگر نسبت بین نسبت‌های

نظری و نسبت‌های عینی

(س): پس اجمالاً می‌فرمائید آنچه در مرحله اول لازم است این است که ما باید مراحل برنامه را تخمین بزنیم.

(ج): باید تعریف کنیم، باید یک تعریفی داشته باشیم. حالا اینکه این تعریف چه کارائی ای دارد؟ و آیا کارائی آن به معنای ابتدای سیر از اجمال به تبیین است (که بنا بر فرض سوم می‌باشد)؟ ما فعلاً نسبت به جواب این سؤال ساکت هستیم. فعلاً اینکه تعریف فی‌الجمله لازم است، اثبات شده است اما اینکه آیا مثلاً تعریف چارچوبه است یا چیز دیگر؟ درباره آن ساکت هستیم و یا اینکه محور است؟ باز درباره آن ساکتیم اما می‌گوئیم: فی‌الجمله تعریف مراحل لازم است. پس تا اینجا اصل اولیه اثبات شد.

(س): که خصوصیات آنرا برای آخر کار می‌گذاریم.

(ج): حالا تعریف اولیه‌ای که فی‌الجمله در باره اینکار لازم است، چیست؟ می‌گوئیم: تعریف خود معادله است، یعنی «المعادله ماهو»؟ معادله چیست؟ که شما کاربرد آن را می‌خواهید؟ می‌گوئیم معادله، ایجاد نسبت عینی یا نظری است؛ مراحل چیست؟ مراحل، سیر از معادله نظری به معادله عینی است معنای معادله نظری چیست؟ وجود یک احتمال یا یک نسبتی ایجاد شده در نظام احتمالات است، ایجاد یک جایگاه و یک منزلت است. معنای معادله عینی چیست؟ ایجاد یک نسبت است که آن نسبتها هم در نظام نسبت‌های عینی است.

(س): به این ترتیب از طریق اجمال به تبیین (احتمال سوم) حرکت نکرده‌ایم؟

(ج): همانطور که عملاً دیده‌اید این کار، کار تعیین استراتژی است که علاوه بر این باید در جای خودش بحث شود که آیا این کار تعیین استراتژی است یا نه؟ یعنی مطلب مهم این است که ببینیم آیا استراتژی در برنامه لازم است یا نه؟ و آیا استراتژی همان تعریف اساسی نسبت بین یک موضوع و هدفش است، یا چیز دیگری است؟ به ذهن می‌رسد که باید در آنجا، از آن بحث کرد ولی اینکه حاصل آن را به صورت گزارش اینجا عرض کردیم، ظاهراً برای اینجا کافی باشد.

(س): حالا بحث روی خود مراحل می‌آید.

(ج): احسنت! پس به نظر ما باید یک نسبتی را بین معادله‌های نظری با معادله‌های عینی (نسبت‌های نظری و نسبت‌های عینی) ایجاد کنیم که خود این (برنامه) هم یک نسبت و ایجاد یک نسبت است. پس برنامه هم ایجاد یک نسبت بین ذهن و عین است.

(س): البته در موضوع کار ما اینگونه است، ممکن است، همیشه اینگونه نباشد.

(ج): بله! فعلاً این است. حالا به امید خدا سراغ قسمت دوم می‌رویم.

(س): هنوز جواب آن سؤالی که در ابتدا عرض کرد، مشخص نشد مگر کل این مراحل را که در مرحله اول بیان می‌کنید همان برنامه‌ای نیست که در نهایت دنبال آن هستیم؟

(ج): باید یک تعریفی از آن داشته باشیم که بگوئیم یک چنین محوری، محور ما باشد که در راه گم نشویم. بعد از تعریفمان باید خود مراحل را بیان کنیم.

(س): یعنی مرحله اول ضرورت پرداختن به مراحل برنامه در...

(ج): ضرورت برنامه یک چیز دیگری است.

(س): ضرورت بیان مراحل.

(ج): احسنت! اگر به جای کلمه «ضرورت» کلمه «اجمال» گفته شود، بهتر است.

1

(س): چون ما ابتدائاً مرحله‌ای را بیان نکرده‌ایم. آیا بیان کرده‌ایم؟

(ج): مرحله‌ای بنام «تعریف» است. سه تا عنوان می‌توانید به این بدهید، می‌گوئید اجمالاً تعریف لازم است و اگر این تعریفی که برای مراحل لازم است، (خود به نفسه) محور تنظیم مراحل است، به آن «استراتژی مراحل» بگوئید و اگر چارچوبه است به آن «تعریف کلیات» بگوئید.

(س): می‌خواهم بگویم در خود این تعریف، استراتژی بیان نشده است، با بیان مراحل بعدی معین می‌شود که استراتژی چیست، (اگر بخواهیم استراتژی را مطرح کنیم) یا اصول کلی چیست، (اگر احتمال دوم را بپذیریم).

(ج): هرگاه جنابعالی از تعاریف شروع می‌کنید و می‌گوئید معادله عینی یک نسبتی عینی است و معادله نظری، نسبتی نظری است و برنامه، نسبتی

بین نسبت نظری و نسبت عینی است، (از نسبت نظری آغاز می‌شود و به نسبت عینی تمام و ختم می‌شود) نه می‌توانید بگوئید این موضوع کار و ضرورت کار است و نه می‌توانید بگوئید هدف کار است. بلکه می‌گوئید این تعریفی است که با این تعریف صحیح است، مراحل را کنترل کنیم. بگوئیم هر مرحله‌ای که در باره بیان قسمتی از نسبت بین عین و ذهن نباشد، از کار ما خارج است.

۵- دسته‌بندی احتمالات نظری در سه مجموعه احتمالات «محوری، تصرفی و تبعی»

بنابراین تا اینجا قسمت اول تمام شد و بیاری خدای متعال به قسمت دوم می‌پردازیم. اگر بخواهیم برنامه را که «نسبتی است» بین نسبتهای نظری و نسبتهای عینی تشریح کنیم ابتدا باید بگوئیم نسبتهای نظری چیست؟ نسبتهای نظری را به سه دسته تقسیم می‌کنیم یک دسته از نسبتهای نظری یا احتمالهایی که قاعده‌مند شده‌اند، احتمالات محوری هستند و یک دسته هم احتمالات تصرفی بوده و یک دسته نیز احتمالات تبعی هستند. احتمالات محوری احتمالاتی هستند که ویژگی آنها «حفظ جهت» می‌باشد و احتمالات تصرفی احتمالاتی هستند که ویژگی آنها «تبیین جهت» نسبت به موضوع خاص در روابط ساختاری می‌باشد و احتمالات تبعی هم کنترل تغییرات را به عهده دارد.

(س): حفظ جهت به چه معناست؟

(ج): جهت یک موضوع به سمت موضوع بالاتری است، که در نظام شامل قرار دارد.

(س): موضوع خاص است؟

(ج): موضوع خاص است، ولی خود جهت موضوعاً عام است. بله! تا آخر کار هم که یک چیز معین می‌شود حتماً یک چیز دارای تغییر و جهت است، اما کنترل جهت، غیر از تنظیم ساختار متناسب با جهت است. کنترل جهت در بخش اول انجام می‌گیرد. تنظیم ساختار متناسب با جهت در بخش دوم صورت می‌پذیرد و کنترل تغییرات متناسب با ساختار در بخش سوم است.

(س): مگر ساختار به تبع تغییر معلوم نمی‌شود.

۱/۵- احتمالات محوری، بیانگر «منزلهای فلسفی» یا «شاخصه‌های فلسفی» براساس معنای فلسفی خاص

(ج): خیر! حالا بحث می‌کنیم. در بخش اول، یعنی در کنترل جهت کافی است که شما نظام اصطلاحات فلسفی خاصی داشته باشید و تعریفتان به نظام فلسفی تان رابطه پیدا کرده و تا مبنا برود چون به یک مبنا قائل هستید. در حقیقت مبنای فلسفی از طریق نظام اصطلاحات، به نظام تعریف می‌آید و از طریق نظام تعریف، مجموعه‌ای را به نحو عام تحویل می‌دهد که صرفاً می‌تواند «قطب‌نما» و «منزلت‌نما» باشد، ولی به اینکه این منزلت تطبیق به چه چیز می‌شود، ابدأ کاری ندارد. کاری به مرحله تطبیق ندارد. می‌گوید: بنابر این مبنا این شاخصه‌های فلسفی در این جایگاه فلسفی قرار دارد، یعنی منازل فلسفی گسترده‌ای را شاخصه‌بندی مبسوطی کرده است. در قسمت دوم از احتمالات تطبیقی بحث می‌شود و می‌گوید این به چه چیز تطبیق می‌شود؟ «چیستی» این سطح را (یعنی اینکه می‌گوید مصداق عینی این موضوع فلسفی شما چیست؟ یا چه می‌تواند باشد؟) نمی‌تواند بگوید.

۲/۵- احتمالات تصرفی: بیانگر تطبیق منزلتها و شاخصه‌های فلسفی به موضوع خاص

این سطح را ما به عنوان احتمال تصرفی ذکر کردیم که همان مرحله دوم است که به آن نظام احتمالات تصرفی هم می‌گوئیم. فرضاً یک جدول در این مرحله بنام «جدول تنظیم تخمینها» درست می‌شود که آن تخمینها، تخمین نسبت به کارائی حسی و عینی است، یعنی جدول تخمین تطبیق شاخصه‌های فلسفی به عینیت.

۳/۵- احتمالات تبعی، بیانگر خصوصیت جزئی موضوعات به وسیله تحقیقات کتابخانه‌ای

حالا که این احتمال داده شد، بعد چکار می‌کنیم؟ بعد در احتمالات تبعی، سراغ تحقیقات کتابخانه‌ای می‌رویم. مثلاً ۸۱ موضوع را تخمین زده‌ایم. حالا ۸۱ موضوع را که فرض کرده‌ایم ۳ تا ۳ تا، ۲۷ تایی کرده و به کتب مراجع می‌کنیم تا ببینیم خصوصیت این موضوعات چیست و وقتی خصوصیات آنها را بدست آوردیم آنرا به عنوان احتمالات تبعی یا همان

«نظام موضوعات احتمالات تبعی» ثبت می‌کنیم.

ع- بیان فهرست وار مراحل بعدی برنامه در هفت بند

حال که نظام موضوعات احتمالات تبعی را ثبت کردیم سه کار دیگر داریم. که ابتدا من عناوین آن سه مرحله قبل را تکرار می‌کنم که عبارتند از: ۱- تعیین احتمالی موضوع در یک نظام احتمالی.

۲- تعریف خاص، احتمالات تصرفی.

۳- تعیین نظام موضوعات احتمالی احتمالات تبعی که بعد از این سه کار، سه کار دیگر باید شروع شود که فقط در اینجا کلیات آنرا عرض می‌کنم و تشریح آنرا برای جلسه آینده می‌گذاریم. سه عمل دیگر که داریم عبارتند از:

۴- نظام نسبت‌های احتمالی یا احتمالات محوری «عینی»، یعنی در اینجا دنبال شرایط هستیم، گمانه‌هایی مربوط به تحقیقات میدانی بر مبنای طبقه‌بندی موضوعات، یعنی نسبت بین آن چیزهایی که شاخصه‌های تبعی آنرا الان داریم، ولی شاخصه‌های تصرفی آنرا نداریم. موضوعات تصرفی آنرا داریم چون موضوعات تصرفی آنرا با گمان معین کرده بودیم. نشانه‌های تبعی این موضوعات را هم از کتابخانه پیدا کرده‌ایم، ولی نشانه‌های تصرفی‌ای که نسبت بین آنها باشد را نداریم. در نظام نسبت‌های احتمالی یا احتمالات محوری «عینی» باید شاخصه‌های نسبت بین موضوعات را (که

خود یک مرحله از احتمال است) بدست آوریم.

۵- شرایط آزمون که در اینجا چه چیزی می‌خواهیم؟ شرایط احتمالی را، یعنی وقتی می‌گوئید این شرایط برای این لازم است که این نسبتها را کنترل کنیم. دیگر این خود نسبتها نیستند، بلکه احتمال نسبت به عینیت است که پس از نظام نسبت‌های احتمالی معین می‌شود، یعنی احتمالی است؟ تطبیق نسبتها نسبت به عینیت نه نسبت به کتابخانه، احتمالات تصرفی عینی، همان شماره ۵ است که نظام احتمالی لازم می‌باشد (البته بعد از کلمه «لازم» می‌توان کلمه «عینی» را هم نوشت که بگوئیم احتمالات تصرفی عینی).

۶- عملیات احتمالی ایجاد نسبت که مساوی با احتمالات تبعی عینی است. حالا غیر از شرایط لازم، در حقیقت فعالیت‌های لازم را هم در آزمون عینی، یعنی در ایجاد نسبت می‌گوئیم.

۷- جمع‌بندی مراحل قبل که نتیجه آن «تعیین نسبت عینی تصرفی» است که به آن «معادله» می‌گوئیم. اما اینکه چرا نام اینرا تصرفی گذاشته‌ایم؟ به این دلیل است که کل عملیات ما عملیاتی از فاعل تصرفی است. معادله را که تحویل داد یعنی در «نسبت» متصرف شده است، ایجاد کرده است.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

روش تولید معادلات کاربردی

۷۴/۱/۱۷

جلسه ۲

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی «برنامه روش تولید معادلات کاربردی»

فهرست

- ۱ - دسته بندی نظام احتمالات در ۹ سطح، و تعیین جایگاه «برنامه» در آن
- ۱/۱ - «محوری، تصرفی، تبعی» بودن هر یک از «نسبتهای نظری، برنامه و نسبتهای عینی»
- ۱/۱/۱ - در برنامه، شناسائی وضعیت «محوری» تنظیم مراحل «تصرفی» و «اجرا» تبعی است
- ۱/۱/۲ - تبعیت برنامه از «معادلات» در سه مرحله محوری، تصرفی و تبعی آن
- ۱/۲ - امکان تنظیم نظام احتمالات، بابررسی سه سطح «محوری، تصرفی، تبعی»، در سه دسته نسبتهای «نظری، برنامه، و نسبتهای عینی»
- ۲ - رابطه «روش تولید تعاریف کاربردی» با «روش تولید معادلات کاربردی»
- ۲/۱ - متمرکز بودن بررسی روش تولید معادلات، در بررسی نسبتهای عینی
- ۲/۲ - ضرورت «تطبیق به مصداق» و «شروع به تحقیقات کتابخانه‌ای» پس از اتمام روش تولید تعاریف (نسبتهای نظری محوری)
- ۲/۲/۱ - اجمال داشتن کارائی موضوع در مرحله «تطبیق به مصداق» (نسبتهای محوری تصرفی)
- ۲/۲/۱/۱ - تعیین «شرایط و جایگاه برای موضوع در این مرحله
- ۲/۲/۱/۲ - معین نشدن «نسبت خصوصیات مختلف موضوع به هم»، در این مرحله
- ۲/۲/۱/۳ - دسته بندی شدن کارائی‌های پذیرفته شده در فرهنگ عمومی برای موضوع، در این مرحله

۸ - ۲/۲/۲ - تفصیل یافتن کارائی موضوع در مرحله «تحقیقات کتابخانه‌ای» (نسبتهای محوری تبعی)

۸ - ۲/۲/۲/۱ - مراد از تحقیقات کتابخانه‌ای

۹ - ۲/۲/۲/۲ - طبقه‌بندی شدن اطلاعات کتابخانه‌ای به وسیله روش تعریف

نام جزوه:	روش تولید معادلات کاربردی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۲۰۰۰۲
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱/۱۷
عنوان گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۲/۱۹
ویراستار:	یوسف حسین‌نژاد	تیراژ:	۱۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر از:	واحد انتشارات	نوبت تکثیر یا چاپ:	اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روش تولید معادلات کاربردی

بررسی «برنامه روش تولید معادلات کاربردی»

جلسه ۲

عنوان:

۷۴/۱/۱۷

۱ - دسته بندی نظام احتمالات در ۹ سطح، و تعیین

جایگاه «برنامه» در آن

۱/۱ - «محوری، تصرفی، تبعی» بودن هریک از «نسبتهای نظری،

برنامه و نسبتهای عینی»

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث ما در باره «جریان

احتمالات از نسبتهای نظری تا نسبتهای عینی» بود که احتمالات

محوری، تصرفی و تبعی دو دسته بندی را (یکی در بخش نظری و

دیگری در بخش عینی) عرض کردیم که طبیعتاً سومی در برنامه

است، یعنی اگر بخواهیم خود این دسته بندی را که در درونشان ۳

مورد هستند، از بیرون نسبتهایشان را به یکدیگر نگاه کنیم، باز

میگوییم تقسیم به محوری، تصرفی و تبعی می شود.

۱/۱/۱ - در برنامه، شناسائی وضعیت «محوری» تنظیم

مراحل «تصرفی» و «اجرا» تبعی است

برنامه همیشه تابع معادلات است، هر چند در خود برنامه در

تطبيق معادلات هم میبایست سه دسته کار انجام گیرد. مطالعه

وضعیت همیشه محور است تا وضعیت را مطالعه نکنند، نمی توانند

نظری نسبت به اجرا دهند، حالا این مطالعه وضعیت از

تخمینی ترین سطح آن، شروع می شود و این در صورتی است که

شما فرصت نمونه برداری نداشته باشید و فرصت طرح و مدل برای

ارزیابی نداشته باشید و گزارشهایی از عینیت به شما برسد که طبیعتاً

با مدلهای دیگر هم گزینش شده است و شما برای اینکه مدل

خودتان را برای ارزیابی بفرستید، فرصت نداشته باشید. یا اینکه

گزارشی نسبت به اموری که در مدل شما محوری اند، رسیده است،

ولی بصورت مدل مند گزارش نشده است، مثلاً می گویند: وضعیت

قیمت ارز و مبادلات ارزی اینگونه شد و شما هم التفات داشته و در

مورد جامعه پیش فرضهایی دارید که از این طریق می دانید میزان

حجم واردات و صادرات چگونه است و با شنیدن مفهوم تغییر ارز

بلافاصله می توانید تطبیق کنید که فلان حجم، یک مرتبه در

جامعه تغییر پیدا کرده است مثلاً اگر گفتند حدود ۸۰ درصد از واردات

مربوط به صادرات است و مسأله ارز هم در آن دخالت دارد، قیمت

صادرات شما هم بالا نرفته، از طرفی قیمت واردت بالا رفته است.

می گویند: یعنی چه قیمت واردات بالا رفته است؟ می گویند یعنی

تقاضای موجود در کشور سازگار با عرضه آن نیست و بین آنها فاصله

پیدا شده است و این فاصله هم خودش را مثلاً در قیمت از نشان

داده است یا مثلاً تا مدتی آنرا بصورت مصنوعی پایین نگه داشته اند

ولی حالا خودش را نشان داده است یا مثلاً می گویند انتظارات

مصرفی منشأ این شده است که دولت پول چاپ کرده، به بازار وارد کند، لذا تفاوت بین سطح قدرت خرید واقعی با قدرت تقاضای مصرف در ارز تفاوت نمایان شده است. فرضاً شما در تمام این مسائل الگویی ندارید، یعنی نه الگوی دیگران را بصورت کامل پیاده کرده‌اید، چون اطلاعات آن در دست شما نیست و نه اطلاعات الگوی خودتان، را به نحو کامل ارائه داده‌اید تا پیاده شود، ولی با توجه به این مسائل، شما می‌توانید بوسیله ساده‌ترین مرحله تخمین بدست آورید که مطلب چیست؟ این تخمین نسبت به برنامه‌ای که شما برای کنترل وضعیت احتمال می‌دهید، محور است و آن برنامه‌ای را که معین می‌کنید، نسبت‌هایی را که برای خروج از یک وضع و وارد شدن در وضع دیگر معین می‌کنید (یعنی برنامه تنظیم مراحل) مرحله تصرفی می‌باشد که محور هم «ارزیابی» است.

اجرائی که انجام می‌گیرد؛ یعنی ایجاد نسبت در عینیت مرحله «تبعی» است اجرای برنامه، یک ایجاد نسبت در عینیت است، اعمالی که می‌شود؛ یعنی مثلاً پول تقسیم می‌شود و خرج می‌شود؛ یعنی یک کارهایی در عینیت واقع می‌شود که این کارها یک نسبت‌هایی را در جامعه کم و زیاد می‌کند. مثلاً وقتی به کشاورزی بها دادید هنگامی که پولی را به دست گندم کار دادید و مثلاً محصولش را کیلویی ۲۵ تومان خریدید، وقتی این سوبسید به دست آنها رسید و قدرت خرید آنها نسبت به کسی که این سوبسید را به او نداده‌اید، بالاتر رفت یا احياناً سوبسیدی را از جای دیگر به اینها منتقل کردید. هنگام انتقال، یعنی هنگام ایجاد نسبت است که وضعیت تناسب جامعه تغییر می‌کند بنابراین خود اجرا جزء بخش برنامه

است، ولی به نحو تبعی است. برنامه ریزی، ایجاد نسبت‌هایی است بین وضعیت موجودی را که شما ارزیابی کردید و بین آنچه را که می‌خواهید انجام دهید، این ایجاد تناسبها هم جزء برنامه است، ارزیابی عینیت هم جزء برنامه است.

۱/۱/۲ - تبعیت برنامه از «معادلات» در سه مرحله محوری، تصرفی

و تبعی آن

مجموع برنامه، دارای بخش محوری، تصرفی و تبعی است هرچندکل آن (برنامه) نسبت به معادلات بعنوان تبعی شناخته می‌شود، برنامه در درون خود، سه سطح دارد. ابتدا شامل ارزیابی (یعنی یک نحوه نسبت‌هایی برپایه معادلات، در تطبیق به عینیت برای هدف شناسائی) است که بعد از آن نسبت‌های مرحله بعد آغاز می‌شود؛ یعنی وقتی شناسائی انجام شده می‌گویند: برفرض اینکه این شناسائی درست باشد، چه نسبت‌هایی باید ایجاد شود تا از این وضعیت به طرف وضعیت بعد خارج شویم. این هم برحسب معادلات است. نه اینکه معادلات در اینجا بکار گرفته نشوند، نهایت، آنجا معادلات در شناسائی طرح سؤال بکار گرفته می‌شود ولی معادلات در اینجا بر اساس سؤالات بدست آمده، برای ما راه حل تعریف می‌کند آنوقت (بعد از تعریف راه حل) معادلات را برای تغییر در عینیت (در اجرا) بکار می‌گیریم؛ یعنی به آنها عمل می‌کنیم، عمل هم باز «ایجاد نسبت» است.

۱/۲ - امکان تنظیم نظام احتمالات، بابررسی سه سطح «محوری،

تصرفی، تبعی»، در سه دسته نسبت‌های «نظری، برنامه، و نسبت‌های

عینی»

یاد آوری می‌کنم که ۶ مرحله‌ای که قبلاً بیان شد احتمالات

نظری (نظر نسبت به عمل) و احتمالات عینی بود، ولی در شکل «معادله»! احتمالاتی را هم که امروز بیان نمودیم در مورد اجرا بود که بخش سوم است که اگر به تمام این سه دسته احتمال توجه شود، در می‌یابید که احتمالاتی برای رفتار یک سازمان و نظام است. بنابراین ایجاد نسبت در سه سطح می‌باشد که هر سطحی هم باز تقسیم به سه سطح؛ یعنی محوری، تصرفی، تبعی می‌شود که اگر در ستون و سطر یک جدولی نوشته شده و بصورت مضاف و مضاف‌الیه به هم اضافه شود، ۹ سطح خواهیم داشت که این ۹ سطح مربوط به سازمان ما است، سازمانی که وحدت و کثرت احتمالات را هماهنگ می‌کند.

حال آیا این کار تنها یک بار انجام می‌گیرد یا اینکه همیشه تکرار می‌شود؛ یعنی همیشه یک بخشی از این سازمان، نسبت نظری ایجاد می‌کند و جای دیگر آن نسبت معادله‌ای یا عملی و عینی ایجاد کرده و جای دیگر هم نسبت اجرایی ایجاد می‌کند که اگر این سه سطح با هم پیوستگی سازمانی لازم را داشته باشند، می‌توانند مرتباً از یکدیگر استفاده کنند؛ یعنی صحتشان متقوم بهم تأیید می‌شود؛ و این بدین معنا است که زمانی که شما در اجرا کارائی و ثمره یک معادله را در حل یک بحران محدود دیدید، نسبت به کل این ۹ مرحله سؤال طرح می‌شود تا معلوم شود که این نارسائی بخاطر کدام از آن مراحل بود. اینکه در مرحله معادله جواب داده بود در اجرا چه خصوصیتی وجود داشت که این جواب نداد؟ آیا در ارزیابی صورت مسأله را درس نفهمیده‌ایم؟ آیا در ایجاد تناسب برنامه اجرایی نتوانستیم برای خروج از وضع اول به وضع دوم، برنامه‌ای معین کنیم؟ آیا در اجرا (در مدیریت اجرایی آن) اشکالی

وجود داشت؟ یا خیر این ۳ مرحله (روی هم) درست پیاده شده بود اما قدرت شمول معادله عینی ما در حدی نبود که این دسته از امور را بپوشاند؟ آیا در اینجا یک عامل دیگری بوده که آن عامل در معادله به حساب نیامده است؟ یا آن عامل هم در معادله به حساب آمده و این نارسایی به چیز دیگری برمی‌گردد و... به همین صورت علت اینکه این نتیجه و ثمره، ثمره مطلوب نیست، باید پی‌گیری شود تا به خود نسبتها و احتمالات نظری برسد. گاهی در تمام سطوح (نه در یک سطح) سؤال طرح می‌شود و هر نسبتی از نارسایی به یکی از آنها منتسب می‌شود، به عبارت دیگر می‌گوییم این ضعف به «نسبت» به کل بر می‌گردد. چه وقت یک ضعف به کل بر می‌گردد؟ می‌گوییم اگر توانستید ضعف را به مبانی نظری تان برسانید، مبانی نظری به نسبت در همه سطوح جاری است.

بنابراین فعلاً این مطلب در اینجا تمام شد که ما یک نظام احتمالاتی داریم که اینها به هم متقوم بوده و در عین حالیکه سطوح و نسبت تأثیرشان مختلف است وحدت دارند و هر احتمال وابسته به احتمال بالاتر است، یعنی اگر سیر قاعده مند شدن احتمالات را بصورت یک هرم ملاحظه کنیم، قاعده به آن بالاترین سطح این هرم (که احتمالات نظری می‌باشد) منسوب است، هر چند باز هر دسته‌ای نسبت به دسته بالاتر از خود، یک تناسب نظری دارد؛ یعنی در هر کدام از این سه سطح (مقطع) از هرم که برش دادیم. محوری آن «تناسب نظری» آن است.

۲- رابطه «روش تولید تعاریف کاربردی» با «روش تولید معادلات کاربردی»

۲/۱- متمرکز بودن بررسی روش تولید معادلات، در بررسی نسبت‌های عینی

(س): برای اینکه ارتباط این مطالبی که فرمودید با موضوع جاری در بحث مشخص تر شود، سوآلی می‌کنم و آن اینکه در این سه مرحله‌ای (معادلات نظری، معادلات عینی و برنامه) که فرمودید، برنامه که موضوع بحث نیست؟

(ج): ولی بصورت قضیه شرطیه باید این را به یک صورتی در نوشتجاتمان نشان دهیم که ما ولو به خود معادله هم که برسیم، باز معادله «تعلیقی» است که اگر در برنامه نتیجه موفقی داشت، آنگاه «صحت نسبی کاربردی» آن تمام می‌شود. اما ما فعلاً طبیعتاً در برنامه نیستیم، بلکه در حال سیر از بخش نظری به بخش معادله هستیم.

(س): در معادله فرمودید که سه دسته بحث داریم که همان مباحث نظری محوری، تصرفی و تبعی می‌باشند و طبق تعریفی که جلسه قبل از مباحث نظری محوری فرمودید که در احتمالات محوری، نظام منزلتها و شاخصه‌های فلسفی براساس یک مبنای فلسفی مشخص می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که مباحثی که تا الان داشته یعنی روش تعریفی که قبلاً مذاکره نمودیم. جزء بخش احتمالات محوری است، بنابراین مجموع بحثی را که باید در بخش معادلات کاربردی داشته باشیم، در بخش معادلات عینی است.

(ج): قبلاً خدمتتان عرض شد که نسبت‌های نظری در سه سطح

بررسی می‌شود ۱- بررسی احتمالات محوری مبنای فلسفی، از طریق نظام اصطلاحات به نظام تعریف ۲- بررسی احتمالات تصرفی که مصداق‌های موضوع فلسفی تعیین می‌شود ۳- بررسی احتمالات تبعی که در آن به تحقیقات کتابخانه‌ای می‌پردازیم. فعلاً احتمالات نظام فلسفی از طریق اصطلاحات به تعریف تمام شده که اگر در خود آنها دقت کرده باشید باز مفهوم «محوری، تصرفی و تبعی» وجود دارد، که با آن تقسیمات به ۲۷ قسمت تبدیل می‌شود. ۲/۲- ضرورت «تطبیق به مصداق» و «شروع به تحقیقات کتابخانه‌ای» پس از اتمام روش تولید تعاریف (نسبت‌های نظری محوری)

(س): الان باید احتمالات تصرفی نظری را شروع کنیم؟ بعد از آن احتمالات تبعی و بعد هم از نسبت‌های عینی بحث کنیم (ج): بله! یعنی بعد از آن به مرحله «تبعی» می‌آییم که همان کار کتابخانه‌ای می‌شود که باز تا اینجا به مرحله عینی وارد نشده‌ایم، یعنی اگر بخواهیم (به اصطلاح روز) تحقیقات را به نظری و میدانی تقسیم کنیم، تحقیقات کتابخانه‌ای جزء میدانی نیست.

(س): وقتی در احتمال تصرفی به موضوع خاص تطبیق می‌دهیم، مگر نباید نتیجه آن معادله عینی باشد.

(ج): خیر! هنوز با آن مرحله فاصله داریم؛ یعنی ما تاهر میزانی که طبقه‌بندی احتمال را دقیقتر کنیم به معادله و قاعده دقیقتری می‌رسیم؛ یعنی ما می‌توانیم از همان ابتدای کار بصورت تخمین بگوییم که چون کار احتمالی است نسبت به عینیت تخمین می‌زنیم، ولی طبیعی است که ضریب دقت این سیر قاعده‌مند نمودن کمتر است چون بهر نسبت که دسته بندی ما در احتمالات

ریزتر شود، بهمان نسبت ضریب دقتمان در بیان قاعده بالاتر می‌رود؛ یعنی خود همین قسمت (احتمالات محوری در نسبت‌های نظری) را به سه بخش تبدیل می‌کنیم و می‌گوئیم یک بخش آن، فلسفه است، بخش دوم نظام اصطلاحات و بخش سوم نظام تعریف است. بعد می‌گویید: نظام اصطلاحات چه خاصیتی برای نظام تعریف داراست؟ می‌گوییم نظام اصطلاحات، جهت یک مجموعه را در مجموعه بزرگتر معین می‌سازد. چون نظام تعریف، روش مجموعه سازی را به تحویل می‌دهد ولی نمی‌گوید بزرگترین مجموعه شما چند تا است در حالیکه نظام اصطلاحات می‌گوید بزرگترین مجموعه شما چند تا است و جایگاه این مجموعه‌ای را که درست می‌کنید، کجاست؛ یعنی تعریف از نظام اصطلاحات کسب جهت می‌کند. نظام اصطلاحات واسطه بین نظام تعریف با فلسفه ما است که می‌گوید اگر من جهت را اینگونه نشان می‌دهم به دلیل این پیش فرضهایی است که در فلسفه اثبات شده است. محور جهت یابی نظام اصطلاحات، مباحث فلسفی است بعبارت دیگر اگر بخواهیم این را به قطب مغناطیسی تعبیر کنیم، فلسفه است که می‌گوید جهت از این طرف است پس بخش فلسفی شما محوری‌ترین می‌شود؛ یعنی «محور محور محور» همان بخش فلسفی است.

۲/۲/۱ - اجمال داشتن کارائی موضوع در مرحله «تطبیق به مصداق» (نسبت‌های محوری تصرفی)

آیا از نظام تعریف باید مستقیماً به سراغ نظام معادله برویم؟ یا بگوییم جدولهایی که باید احتمالات را برای تخمین نسبت به یک مصداق، به طرف عینیت دسته بندی کند، چگونه می‌باشد مصداقی

را که در اینجا معین می‌کنید، مصداقی تخمینی است، تخمین نسبت به عینیت نه خود عینیت!

(س): اگر بخواهد مقید به موضوع خاص شود، آیا خود عینیت نخواهد شد؟

(ج): موضوع خاص را گاهی بالاجمال ملاحظه می‌کنیم و گاهی به تفصیل! موضوع خاص تا آخر کار بصورت نسبی مورد دقت قرار می‌گیرد، یعنی اینگونه نیست که احتمالی را که تا آخر کار بر موضوع خارجی تطبیق می‌دهید، مطلق باشد و باقید وحدت باشد بطوریکه دیگر هیچ چیز در وحدت موضوع شما نباشد، چون اصل «نظام کاربردی تعاریف» مفهومی این نیست، هر اطلاع جدیدی که پیدا می‌شود، آن اطلاع جدید هم تبیین جدیدی نسبت به خود موضوع است و هم به نسبت، بقیه را روشن می‌کند. قدرت ترجمه این اثر در تأثیرش نسبت به سایر موضوعات و اینکه اینها را چگونه تبیین می‌کند، بحث دیگری است با توجه به این بحث در شناخت یک موضوع نه فقط با تخمین، بلکه با آخرین تخمینهای اجرایی هم نمی‌توانید بگویید شناخت آن تمام شد.

۲/۲/۱/۱ - تعیین «شرایط و جایگاه برای موضوع در این مرحله

(س): نمی‌گوییم شناخت آن تمام شد، اما اینکه می‌گویید «بالاجمال» به چه معناست؟

(ج): معنای بالاجمال و بالتفصیل چیست؟ حال موضوعی را مانند «مس» فرض می‌کنیم که فرضاً می‌خواهیم آنرا شناسایی کنیم، در باره آن احتمال دهیم و در جدولمان آنرا تعریف کنیم برای تعریف مس می‌بایست یکدسته از تخمینها را متناسب با طبقه بندیمان برای آن بیاویم؛ یعنی بصورت کلی‌ترین و اجمالی‌ترین

دسته‌بندی بگوئیم عالم چند دسته از خصال را داراست که فرضاً کلی‌ترین سطح از خصال یعنی ۲۷ خصلت را بیان کنیم: بعد بگوئیم جای مس در آن ۲۷ وصف کجا است؟ و در چه دسته‌ای قرار می‌گیرد؟ پس در اینجا بحث از «اوصاف ماده» است اما اگر مقسم تقسیم ما «عالم انوار» باشد، طبیعی است که در عالم انوار معنا ندارد مس را طرح کنیم، در عالم ملک هم معنی ندارد. بنابراین اگر یک دسته‌بندی کلی از عوالم انجام دهیم باید در عالم ماده بدنیاال خصال مس گشت. و اگر برای عالم ماده هم عالم انوار، عالم ملکوت و عالم ماده فرض شود؛ یعنی به محوری، تصرفی و تبعی دسته‌بندی شود و تجسدها را در تبعی بیاوریم و امواج جاذبه‌ای را که در تمام اشیاء حضور دارند و وسیله تصرف نیز می‌شوند، در تصرفی بیاوریم و اشعه‌ها را در محوری بیاوریم. باز می‌بایست محوری و تصرفی را رها نمود و در تجسدها دنبال آن برویم، تجسدها را هم تقسیم می‌کنیم به آنهایی که هادی امواج هستند و به آنهایی که اشعه‌ها را هدایت می‌کنند مثلاً شیشه جزء آنهایی است که می‌تواند هدایت اشعه را بعهده بگیرد؛ یعنی کلیهٔ سلیسها خواه سلیس با قوت باشد (سنگهای سلیسی طبیعی باشد) و یا سلیسهای تخلیص شدهٔ مصنوعی باشد؛ تجزیه و ترکیب اشعه را دارا هستند حال چه اشعه‌های نورانی باشد و چه اشعه‌های دیگر باشد! سلیسها می‌توانند اشعه را تجزیه و ترکیب کنند ولی فلزات نمی‌توانند و غیر فلز مانند چوب و سنگ و... نیز نمی‌توانند. ولی فلزات می‌توانند وسیلهٔ هدایت دستهٔ دوم یعنی امواج شوند. مثلاً بگوئیم فلز می‌تواند هدایت امواج الکتریکی را بعهده گیرد در حالیکه اجسام غیر فلزی نمی‌توانند بعهده گیرند. پس تقومی را که می‌خواستیم برای اوصاف

مس ذکر کنیم، در طبقه بندی خودمان آوردیم و جایگاهش را معین نمودیم که بار دیگر در فلزات هم یک تقسیم ذکر می‌کنیم و برای اشعه‌ها نیز تعریف محوری، تصرفی و تبعی ارائه می‌دهیم بدینگونه که می‌گوئیم: آیا مس هادی‌ترین فلز است؟ سریعترین هدایت را دارد؟ و بیشترین بار و مقاومت را می‌تواند بعهده گیرد یا اینکه به یک سطح خاصی که می‌رسد، ذوب می‌شود؟ مثلاً می‌گویید فلز تنگستن می‌تواند هدایت را با بیشترین سطح مقاومت به عهده گیرد، حتی تبدیل به نور شود؛ یعنی می‌تواند واسطه بین تبدیل شدن موج به اشعه قرارگیرد. می‌گویید خودش نمی‌تواند هدایت اشعه را بدست گیرد، ولی می‌تواند مجرای موج به اشعه واقع شود. این سیمی که در لامپ است یعنی سلیس نمی‌تواند اشعه را تجزیه کند ولی واسطهٔ انتقال موج به اشعه واقع می‌شود. بنابراین این سطح را سطح عالی یا محوری در فلزات می‌گوییم البته اگر این چیزی را که بعنوان شاخصه بیان کردیم، شاخصه باشد که بعد پایین‌ترین شاخصه را هم در نظر می‌گیریم که دیگر نه تنها نمی‌تواند واسطه شود، بلکه هدایت الکتریسته و موج را هم در ضعیف‌ترین حد آن می‌تواند عهده دار باشد. لذا می‌گوییم پس مس، سطح تصرفی می‌شود که برای آن خصوصیات دیگری هم ذکر می‌کنیم و تناسب هدایت و مقاومت و ظرفیتی را که مس نسبت به موج داراست با وضعیت تنگستن و مثلاً آهن می‌سنجیم؟ تا ببینیم از این چه اثرهایی ممکن است بر روی آنها گذاشته شود، مثلاً می‌گوییم جریان الکتریسته در سیم مسی ایجاد حوزهٔ مغناطیسی می‌کند وضعیت مولکولهای آهن را به تبع خودش در می‌آورد، در وضع آهن متصرف است. آنوقت می‌گوئیم سختی آهن بیشتر از

مس است و می‌تواند مس را ببرد ولی سختی مس به این اندازه نیست، ولی مس نسبت به موج می‌تواند وسیله‌ی تصرف در آهن قرار گیرد.

بنابراین برای مس یک جدولی درست می‌کنیم و می‌گوییم این اوصاف تابع وضعیت مس بوده و وضعیت مس هم تابع این اوصاف است، حال که نظرهای تئوریک نسبت به یک موضوع خاص (مس) را بیان کردیم این نسبت‌های نظری تعریف شده، جایگاه خاصی را برای مس توصیف می‌کنند که بالاتر و پایین‌تر از آن هم جایگاه چیز دیگری است یعنی در حقیقت برای مس «شرایط» تعریف کرده است؛ یعنی یک نقطه‌های اصلی برای مس تعریف کرده است که اگر شخص دیگری با یک دید دیگری تحقیق می‌کرد یک نقطه‌های اصلی دیگری را معین می‌کرد.

می‌گوئیم حال که بنا شد در کارائی، مس متصرف در آهن باشد آنهم دراموری که آن امور جزء امور محوری نسبت به جمادات است، در امور تصرفی، چگونه است؟ و در امور تبعی چگونه است؟ چون ممکن است بگوئید مس در بافت تصرفی یا تبعی چنین قدرتی را ندارد. فرضاً سنگ مس در کجا واقع می‌شود و وضعیت آنجا نسبت به دما، حرارت، برودت و خصوصیات جوّی چگونه است؟ باید وضع تبعی آن را نیز برای ما توصیف کنید. وضع محوری آن می‌بایست در کارائی اجتماعی آن، آنهم در تعریفی که برایش ذکر می‌کنید، جستجو شود، وضع تصرفی ممکن است در کارائی اجتماعی آن نباشد وجه تبعی آنهم از این جهت است که در کجای طبیعت پیدا می‌شود و معادله آن چیست؟ چه نرخ و ارزشی را بعنوان محصولات در جامعه دارد؟ کارائی آن در نظام ولایت چیست؟ حال این

کارائی‌ای را که برای «مس» بیان می‌کنید، قطعاً کارائی بالاجمال است.

۲/۲/۱/۲ - معین نشدن «نسبت خصوصیات مختلف موضوع به هم»، در این مرحله

(س): موقعی که طبقه‌بندی آنرا معلوم می‌کنیم و جایی

برای آن مشخص می‌کنیم، چرا کارائی اجمال داشته باشد؟

(ج): بله! قطعاً کارائی بالاجمال معرفی می‌شود؛ چون این

را همانند جاذبه‌ی عمومی تعریف کرده‌اید به اینکه می‌تواند واسطه‌ی تصرف در آهن شود و نیز زمینه‌ی برای مثلاً فلز تنگستن شود.

همچنین می‌تواند امواج را متراکم کند اما نه در سطحی که تبدیل به نور شود، چون اگر قرار باشد تبدیل به نور و اشعه شود، ابتدا خود مس

ذوب می‌شود، ولی می‌تواند امواج را متراکم کرده و حوزه‌ای درست

کند تا آهن را تحت تأثیر قرار دهد. این کاربرد عمومی‌ای را که شما

برای آن بیان می‌کنید، هرچند ممکن است در محصولات اجتماعی

خیلی هم کارا باشد، ولی الان نقطه‌هایی را به شما تحویل نمی‌دهد

که بگوئید نسبت بین وصف آن (مثلاً حجم) و قرارگیری آن در

وضعیت طبیعی با وزن آن چیست؟ حجم مولکولی آنرا فعلاً به شما

تحویل نمی‌دهد. شما برای خالص کردن آن از فرضاً سنگ و

چیزهای دیگری که در ناخالصی طبیعی آن وجود دارد؛ احتیاج به

معادله دارید چون فرض ما این است که ممکن است سلیسهای

طبیعی نیازی به خالص کردن نداشته باشند، الماس و یاقوت را

برش داده و شکل می‌دهید ولی خود سلیس آنرا ذوب نمی‌کنید تا از

آن چیزی بیرون بکشید، در حالی که سنگ معدن مس را ذوب

می‌کنید تا مس آنرا خالص کنید. چون در شکل و وضع طبیعی آن

خالص نیست. در تعریفی که برای خالص کردن آن دارید و می‌خواهید آنرا از شکل طبیعی‌اش بیرون آورید، اصلاً بحثی از اینکه وسیله برای تراکم امواج و غیره قرار می‌گیرد یا خیر در کار نیست؛ یعنی سلیس به نفسه می‌توانست واسطه برای تجزیه اشعه‌ها قرار گیرد، ولی فلز حتماً باید تخلیص شود و روی آن کار اجتماعی انجام شود تا بعداً بتواند در امواج (نه در اشعه‌ها) وسیله برای تجزیه و تراکم قرار گیرد.

۲/۲/۱/۳ - دسته بندی شدن کارائی‌های پذیرفته شده در فرهنگ عمومی برای موضوع، در این مرحله

این اطلاعاتی که جایگاه مس را معین می‌کند، غیر از اطلاعاتی است که برای خالص کردن مس به شما دستورالعمل می‌دهد این فقط کاربرد آنرا در رفیعترین یا عامترین سطح طبقه‌بندی می‌کند. اطلاعاتی را که شما از مس دارید، اطلاعاتی است که از عرف گرفته‌اید از تحقیقات کتابخانه‌ای گرفته‌اید، یک سطح از فرهنگ است که یک کارائی‌هایی را برای شما بیان می‌کند، ولی این کارائی‌ها را آنها اینگونه دسته بندی نکرده بودند و شما آنرا در یک دسته بندی جدید آورده‌اید. پس شما در نظام فلسفی‌تان برای مس «شرایط سازی» می‌کنید؛ یعنی معین می‌کنید که شاخصه یا نقطه اصلی مورد کاربرد آن چیست؟ و چه چیزهایی بالاتر از این قرار دارد و چه چیزهایی پایین‌تر از این قرار دارد؟

(س): یعنی نسبت‌های درونی و بیرونی آن، این اوصاف را دارد؟

(ج): هنوز وارد تحلیل نسبت‌های درونی آن نشده‌ایم، بحث از نسبت‌های بیرونی آن است چون ما فعلاً مس را با تنگستن و آهن

مقایسه می‌کنیم. از اینکه حجم مخصوص مس چیست، بحث نمی‌کنیم آنرا به کارائی‌ها، آثار و رابطه‌اش به سایر اشیاء تعریف می‌کنیم (در حال حاضر نسبت‌های درونی آنرا تعریف نمی‌کنیم) آنهم به نحو اجمال تعریف می‌کنیم و اصلاً داخل بحث حجم مخصوص نمی‌شویم. حال که جایگاه مس معین شد و بالاتر و پایین‌تر آن هم در شکل عام مشخص شد، می‌گوییم قدم دوم (بعد از این تعریف اجمالی) طبقه‌بندی اوصافی از مس است که از فرهنگ موجود جامعه به ما منتقل شده و ما هم آن اوصاف را بر اساس شرایط فلسفی خودمان طبقه‌بندی نموده‌ایم. بنابراین در اینجا روی نقطه خاص دست گذاشته‌ایم، از روش طبقه‌بندی بیرون آمده‌ایم که تا نظام اصطلاحات و نظام تعریف ما بود، ولی این نقطه خاص را با ویژگی‌های اجمالی آن، طبقه‌بندی کرده‌ایم که بعدش به سراغ تحقیقات کتابخانه‌ای می‌رویم.

۲/۲/۲ - تفصیل یافتن کارائی موضوع در مرحله «تحقیقات کتابخانه‌ای» (نسبت‌های محوری تبعی)

تا اینجا ملاحظه کردیم که مفهوم بالاجمال این است که ما آدرس اطلاعات موجود ساده‌ای را که از هر چیز داریم (اطلاعات عمومی‌ای را که در مورد هر موضوع داریم) بر پایه طبقه‌بندی محوری‌ای که در نظام اوصافمان است، مشخص می‌کنیم، یک چیز خاص را معرفی می‌کنیم.

۲/۲/۲/۱ - مراد از تحقیقات کتابخانه‌ای

از اینجا به بعد می‌خواهیم تخمینی تحلیل کنیم در تخمین‌های بعدی می‌گوییم حالا ببینید اطلاعات کتابخانه‌ای در باره مجموعه‌ای که اینجا تعریف شده است، چه می‌گوید اطلاعات

کتابخانه‌ای به ما می‌گوید مس در کجا و در چه آب و هوا و منطقه‌ای و چگونه وجود دارد، تنگستن و آهن کجا وجود دارد در طبقه‌بندی فلزات موجود در کتابخانه، چه طبقه‌بندی‌ای در باره آنها هست. حال این اطلاعات دومی که بر مبنای اطلاعات قبلی ما می‌بایست دسته‌بندی شود، به اطلاعات عمومی طبقه‌بندی شده ما اضافه می‌شود و به ما امکان طرح یک سری سؤالات برای آزمونهایی که بر اساس محور داریم، داده تا بر این اساس گشته و تحقیق کنیم که در واقع از اینجا وارد سطح جدیدی می‌شویم.

۲/۲/۲ - طبقه‌بندی شدن اطلاعات کتابخانه‌ای به وسیله روش

تعریف

(س): در مورد نسبت‌های محوری تبعی یا تحقیقات کتابخانه‌ای توضیح بیشتری بفرومائید چون این اطلاعات و دسته‌بندیها و کارائی‌هایی که از تحقیقات کتابخانه‌ای بدست می‌آید بر اساسی مبنای طبقه‌بندی ما نیست، آوردن آن در نظام تعریف و منحل کردن آن ممکن نیست مگر اینکه شما همانها را نیز بهم بریزید.

(ج): باید همین درونی‌ها برای شما مشخص شود که چه چیزهایی را کم دارند؛ چه چیزهایی در دستگاه شما جا نمی‌گیرند؛ چه اطلاعاتی است که به نظر شما آنها اضافه و زیاد است ولو در نظر آنها زیاد نیست. چون شما جای اطلاعات آنها را تغییر می‌دهید و یک چیزی را محور و چیز دیگر را متصرف قرار می‌دهید.

(س): آنکه در مرحله قبل انجام شده است.

(ج): نه یک کار دیگر هم بصورت تفصیلی‌تر در مرحله

تبعی انجام می‌گیرد. شما اطلاعات عمومی اجمالی‌ای را که داشتید طبقه‌بندی کردید لذا صحیح است که بگوییم تصرفاتی را که

می‌خواهیم در طبقه‌بندی اطلاعات انجام شده کتابخانه‌ای انجام دهیم، به این مدل ترجمه می‌شود؛ یعنی در حقیقت در این مدل دگرگون می‌شود.

(س): آن وقت صحیح است که ما این دو مرحله (تصرفی و

تبعی) را در نسبت‌های محوری، ادامه توصیف و تعریف بدانیم.

(ج): چون هنوز دست به آزمایش نزده‌ایم هنوز خیلی با

آزمایش فاصله داریم می‌خواهیم بگوییم در محوری‌مان نظام

تعریف تمام شد. در تصرفی‌مان هم تعریف را در طبقه‌بندی

اطلاعاتی را که داریم، تطبیق نمودیم، هر چند اطلاعات بسیار

ناقص و اجمالی باشد ولی برای آن جایی معین کرده‌ایم حالا که

برای آن جایی معین کرده‌ایم، دیگر در جایی که آنها معین می‌کنند،

منحل نمی‌شویم، بلکه در جایی که آنها معرفی کرده‌اند، تصرف

کرده و آنها را تابع می‌کنیم به این دلیل به بالائی محور می‌گوییم که

نحوه طبقه‌بندی را تا آخر کار به ما معرفی کرده است و به این دلیل

به این متصرف می‌گوییم که وقتی صفحه آرایسی و طبقه‌بندی

اطلاعات خودمان را تغییر داده و بر اساس نظام فلسفی‌مان آنرا

طبقه‌بندی نمودیم، طبیعتاً بعد هم که به اطلاعات تفصیلی

می‌رسیم آنرا از شکل خودش در آورده و از آن بعنوان «زمینه

اطلاعاتی» استفاده می‌کنیم نه به عنوان وسیله! می‌گویند پس

وسيله شما چیست؟ می‌گوییم این طبقه‌بندی‌ای است که انجام

داده‌ایم.

(س): پس تا این سه مرحله، هنوز وارد معادلات کاربردی

نشده‌ایم.

(ج): وارد نشده‌ایم ولی دائماً شرایط خودمان را در

احتمالات نزدیک می‌کنیم.

کارهایمان برای برنامه تحقیقات هستیم.

(س): پس این دو قسمت ادامه همان بحث روش توصیف

(س): تا قدرت طبقه‌بندی و سازماندهی اطلاعات را پیدا

است.

کنیم؟

(ج): این سه مرحله روی هم بخش نظری است و

(ج): بله! سازماندهی اطلاعات موجود برای بدست آوردن

تحقیقات آن هم از تحقیقات فلسفی تا کتابخانه‌ای است.

اطلاعات مطلوب؛ که بدست آوردن اطلاعات مطلوب مرحله

دیگری است.

(س): اینکه می‌فرمایید این قسمت، زمینه وارد شدن به

(س): که آن به معادله هم نیاز دارد.

معادلات را فراهم می‌کند، ولی اگر تا همین اندازه هم کاملاً

(ج): بله! آن به معادله ختم می‌شود.

مشخص شود، در مجموع کارائی زیادی خواهد داشت.

(ج): یعنی در مجموع ما در حال معین نمودن زمینه

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

روش تولید معادلات کاربردی

۷۴/۱/۲۴

جلسه ۳

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی برنامه تولید روش تولید معادله

فهرست

- ۱- رابطه «برنامه» و «معادله»
 - ۱/۱- تبعیت «برنامه» از نسبتهای نظری و عینی
 - ۱/۲- «معادله» بیانگر «اصول شامل نسبت به مجموعه‌های متعدد با کارائی‌های متنوع»
 - ۱/۳- «برنامه» واسطه جریان «معادله» در «کارائی خاص»
- ۲- مراحل شکل‌گیری نظام تعریف بر مبنای ولایت
 - ۲/۱- مرحله اول: تعیین جایگاه موضوع براساس تحقیقات کتابخانه‌ای (مدلهای دیگر)
 - ۲/۲- مرحله دوم: تصرف در جایگاه موضوع براساس مدل مفروض بر مبنای ولایت
 - ۲/۳- مرحله سوم: تصرف در کارائی‌های موضوع براساس مدل مفروض
 - ۲/۴- مرحله چهارم: تصرف در مدل دسته‌بندی بر مبنای دیگر براساس مدل مفروض
 - ۲/۵- مرحله پنجم: تصرف در پیش فرضهای مدل دسته‌بندی بر مبنای دیگر براساس مدل مفروض
- ۳- رابطه «نظام تعریف» و «نظام معادله»
 - ۳/۱- «توصیف و آزمون» فارق بین «تعریف و معادله»
 - ۳/۲- تعریف «روش تولید معادله» به «روش شناخت شرایط آزمون»
 - ۳/۳- بیان سه احتمال در تبیین رابطه «تعریف» و «معادله»
 - ۳/۳/۱- احتمال اول: فرع بودن تعریف نسبت به معادلات تکوینی
 - ۳/۳/۱/۱- منوط شدن قدرت تصرف، به تقویم تعاریف با قوانین تکوینی در این احتمال

- ۸ ۳/۳/۱/۲- ضرورت یافتن روشی که نسبت بین تعریف و حکم را بیان دارد در این احتمال
- ۸ ۳/۳/۲- احتمال دوم: وهمی بودن تعریف در صورت نسبت نیافتن آن با قوانین تکوینی
- ۸ ۳/۳/۳- احتمال سوم: اصل بودن تعریف نسبت به معادله
- ۸ ۳/۳/۳/۱- «تعریف» مجرای جریان اراده در عینیت
- ۸ ۳/۳/۳/۲- اصل بودن تعریف نسبت به معادله و تابع بودن هر دو نسبت به فاعلیت
- ۹ ۳/۳/۳/۳- نزدیک شدن به معادله در صورت «عینی شدن تعاریف»
- ۹ ۳/۳/۳/۴- معرفی «توسعه قاعده‌مند وحدت و کثرت احتمالات» به عنوان روش تولید معادلات
- ۹ ۳/۳/۳/۴/۱- قدرت عملکرد پیدا کردن احتمال در صورت توسعه وحدت و کثرت آن
- ۹ ۳/۳/۳/۴/۲- قاعده‌مند نمودن احتمالات به معنای «رعایت تناسب احتمالات با فلسفه نظام ولایت»
- ۱۰ ۳/۳/۳/۵- تعریف شدن معادله به «نسبت موجود در توصیف»
- ۱۰ ۳/۳/۳/۶- محور بودن «فلسفه» متصرف بودن «تعریف» و تابع بودن «معادله»

نام جزوه:	روش تولید معادلات کاربردی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۲۰۰۰۳
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱/۲۲
عنوان گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۲/۱۴
ویراستار:	یوسف حسین‌نژاد	تیراژ:	۱۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر از:	واحد انتشارات	نوبت تکثیر یا چاپ:	اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روش تولید معادلات کاربردی

۷۴/۱/۲۴

جلسه ۳

عنوان: بررسی برنامه تولید روش تولید معادله

۱- رابطه «برنامه» و «معادله»

۱/۱- تبعیت «برنامه» از نسبتهای نظری و عینی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در مطلبی که مرقوم فرموده بودید، ظاهراً بخاطر تقدیم و تاخر اشتباهی‌ای که در بیانم بود، خطایی مشاهده کردم لذا تذکر می‌دهم که «برنامه» مرحله سوم بوده و نسبتهای عینی مرحله دوم است، اگر سه سطح فرض کرده و بگوئیم «الف» نسبتهای نظری است و «ب» نسبتهای عینی و معادلات می‌باشد، آنگاه «ج» یعنی قسمت سوم برنامه خواهد بود.

حال باید ببینیم که پرداختن به بحث برنامه با این حال که متاخر از بحث معادلات می‌باشد، چه خاصیتی دارد؟ ما فعلاً به دو دلیل از برنامه بحث می‌کنیم.

۱- ضروری است مجموعه نظامی را که برای اطلاعات بیان می‌کنید، به صورت کلیات (نه پرداختن به جزئیات و تفصیل آن) ذکر کنید، علت ضرورت این امر هم این است که بنا بر مبنایی که اینجا براساس آن بحث می‌کنیم، می‌بایست مفاهیم به هم منقوم باشند، هر چند اینجا جای آن نیست که برنامه به صورت تفصیلی بحث شود، اما بجاست که کلیات آن به صورت احتمالات ذکر شود.

۲- دلیل دوم، بهره‌برداری از این کلیات است چون حد و مرز مجموعه مستقل از طرفین عرضی و طولی معین نمی‌شود. معادلات عینی ضرورتاً تحقیقات میدانی خواهد داشت مشابه همین، در بکارگیری معادلات عینی برای برنامه هم یک تحقیقات میدانی متناسب با وضعیت خودش وجود

دارد، در آنجا هم وقتی به سراغ وضعیت می‌روید یک مدلی دارید که براساس آن از عینیت سؤال می‌کنید و یک تنظیمی کرده و اجرایی هم دارید که مرتباً هم برنامه را بهینه می‌کنید، یعنی رفع خطا می‌کنید. بنابراین در اینجا عملاً یکبار معادلات عینی را با تحقیقات میدانی بدست آوردید و بار دیگر صحت رفتار عینی و اجرایی را با تحقیقات میدانی اصلاح می‌کنید.

برادر پیروزمند: منظورشان از رفتار اجرایی چیست؟

(ج): رفتار اجرایی همان برنامه است، برنامه به وسیله یک تحقیق میدانی انجام می‌شود.

(س): تحقیق میدانی را غیر از آن معادلات نظری و عینی می‌دانید؟

(ج): یک سطح آن در معادلات نظری است و یک سطح هم در برنامه است، یعنی ما هم برای معادلات نظری نیازمند به نمونه‌برداری هستیم که شاخصه‌بندی و نمونه‌برداری و جمع‌بندی و استنباط و کنترل نمائیم و هم برای برنامه، با اینکه معادله داریم، نیازمند به این کاریم بعد از اینکه به معادله هم برسیم، شما بدون مطالعه وضعیت نمی‌توانید کار کنید، بلکه بار دیگر مدلی دارید و شاخصه‌بندی و مطالعه وضعیت داشته و براساس معادله‌تان تنظیم می‌کنید، یعنی این دفعه در تنظیم، «معادله عینی» دارید، ولی در دفعه قبل (در تولید معادله) معادله عینی و کاربردی نداشتید، بلکه تعاریف و احکام کاربردی مربوط به فلسفه و حکمتتان، نظام اصطلاحات و نظام تعریف شده بود و شما را به موضوع کارتان نزدیک کرده بود.

بنابراین اگر بخواهیم محوری رسم کرده و آن را تقسیم‌بندی نمائیم، معادله عینی یا نسبت‌های عینی وسط آن محور قرار می‌گیرد، یک سقف آن به بالای خودش، به نسبت‌های نظری است و حد نهایی و دامنه پائین این معادلات عینی (در محور که بالای برنامه هم می‌شود) حد دوم آن است، هر چند هر سه نقطه این محور به هم متقوم است، ولی ضرورتاً تفاوت‌هایی را برای نحوه شاخصه معین کردن در تحقیقات میدانی برای تولید معادله می‌بایست بیان کنیم که آنها با شاخصه‌های برنامه می‌بایست متفاوت باشد، باید در خصوصیتی تفاوت داشته باشند.

۱/۲- «معادله» بیانگر «اصول شامل نسبت به مجموعه‌های متعدد با کارائی‌های متنوع»

می‌خواهیم بگوئیم «دامنه معادله همیشه خیلی گسترده‌تر از تطبیق به مصداق با حفظ مجموعه شرایط است» یعنی معادله باید در محورهای اصلی و کلان ایجاد نسبت کند و جریان را در سطح جریان امور اصولی تحویل دهد، هر چند که بحث از تعیین و موضوع باشد و مثلاً بخواهند معادله مس و آهن را بدست آورند، این غیر از مسئله بهره‌وری از فلز مس مثلاً در سیم این میکروفون یا وسیله الکتریکی است معادله تان، معادله مس است و قدرت هدایت مس را معین می‌کند! یعنی شبیه اینکه می‌گوئید یک معدن مس داریم که مواد اولیه است و یک تولید شمش مسی داریم که به آن کالای واسطه‌ای گویند و یک مس تبدیل شده به سیم میکروفون داریم که به آن کالای مصرفی گویند. هر سه «کالا» بوده و قابل خرید و فروش اند، ولی به سیم میکروفون که رسید «خاص خاص» می‌شود حال وقتی می‌خواهید در باره مس تحقیق کنید و معادله آنرا بدست آورید، درست است که می‌گوئید موضوع خاصی از موضوعات را انتخاب نمودم، ولی نسبت به درونش (یعنی مشتقات کاربردهای داخلی‌اش) از قبیل «امور کلی» یا بهتر است بگوئیم «امور اصلی مجموعه‌ها» است چرا می‌گوئید مجموعه‌ها؟ چون اگر ما مجموعه کاربردهای مس را جمع کرده و بگوئیم ده هزار نوع کاربرد دارد و

آنرا دسته‌بندی نمائیم و مرتباً دسته‌بندی را شاملتر کنیم تا به چند دسته برسد، آنگاه می‌گوئیم هر کاربردی از ترکیب این چند وصف بوجود آمده است.

۱/۳- «برنامه» واسطه جریان «معادله» در «کارائی خاص»

بنابراین آن ده هزار کاربرد را می‌توان رسانید به اصولی که در کل اینها مشترک است و مس به آن اصول تعریف می‌شود نه اینکه کاربردهای خاص به آن اصول تعریف شود، البته کاربردهای خاص هم از آن اصول استفاده می‌کنند، پس اصول آن کاربردها را می‌بایست در معادلات بدست آورد، ولی تفریع فروع نسبت به آن اصول و تولید آن کالاها و موارد کاربردی‌ای که دارد، در برنامه صورت می‌پذیرد.

بنابراین ما در نظام احتمالات یک کاری داریم که به آن واسطه، قبل از برنامه از نسبت‌های نظری به نسبت‌های عینی می‌رسیم، باید بدانید که معادلات، با کاربردهای خاص جزئی که در برنامه وجود دارد، تفاوت دارد. البته این بحث باید در جای خودش مفصلاً بررسی شود و فعلاً موضوع بحث ما نیست، اما باید به تفاوتش اشراف داشته باشید.

۲- مراحل شکل‌گیری نظام تعریف بر مبنای ولایت

پس شش قسمتی را که قبلاً در باره تقسیمات نظری و معادلات عینی بیان کردیم، اگر بخواهیم در مجموعه برای آن جدولی ترسیم کنیم آن سه قسمت بعدی را هم به همراه خواهند داشت.

(س): اینکه به همراه دارد به چه معناست؟

(ج): یعنی در کلیات، دسته‌بندی ۹تایی به ۶تایی تبدیل نمی‌شود، البته اگر بخواهیم آن را به صورت متقوم بیان نمائیم! هر چند بنا باشد که تنها بعضی از شاخصه‌ها را تشریح کرده و موضوع تفصیل ما نه بخش نظری و نه بخش برنامه، هیچ کدام نباشد، بلکه تنها معادلات عینی آن موضوع مورد بحث ما باشد.

حال که می‌خواهیم جدول کلیات را درست نمائیم اگر قسمتهایی از

بخش نظری را هم تنظیم نمائیم، موجب زیادت حسن و کمال هست، اما ضروری نیست که فعلاً بیائیم نسبت‌های نظری را مثلاً به محوری، تصرفی و تبعی تقسیم نمائیم، بلکه باید به آن چیزهایی که جزء کارمان محسوب می‌شود، بپردازیم هر چند در جای خود می‌توان از طریق آن بحث معین نمود که مباحث فلسفی جایگاهش کجاست؟ نظام اصطلاحات و تعاریف جایگاهشان کجاست؟ آن وقت بگوئیم این سه روی هم بخش محوری‌اند، چون «محور محور محور» مباحث فلسفی است و نظام اصطلاحات که واسطه است و طبقه‌بندی کرده و بر پایه فلسفه جهت را نشان میدهد «تصرفی» است و نظام تعاریف هم روشی است که می‌تواند (براساس جهت‌گیری معین شده برای جایگاه تعریف در نظام اصطلاحات) به عنوان مرحله سوم قرار گیرد، پس نسبت به فلسفه تبعی است و از فلسفه جهت را اتخاذ می‌کند و بکارگیری‌اش هم براساس جایگاهی است که در نظام اصطلاحات برای آن قائل شده‌ایم، یعنی اگر بخواهد چیزی را تعریف کند و مجموعه‌سازی کند کجا جای موضوعش است؟ می‌گوئیم در ۷۶۰۰ میلیارد دقت کن تا ببین در چه طبقه‌ای قرار می‌گیرد و معادله‌اش چیست؟

۲/۱- مرحله اول: تعیین جایگاه موضوع براساس تحقیقات کتابخانه‌ای (مدلهای دیگر)

در هر حال بحث ما در معادلات عینی یا نسبت‌های عینی بوده، در این بحث ابتدا باید موضوع را به نحو اجمال معین کرده و جایگاه آن را پیدا کنیم. بعد ببینیم فرهنگ تخصصی این مطلب یعنی تحقیقات کتابخانه‌ای براساس مبانی دیگر، نسبت به این موضوع چه نظری می‌دهد و دارد. نسبت به موضوعاتی که داخل این مرحله نبوده و احیاناً بالاتر و یا پائین‌تر قرار گرفته است چه نظری دارند و چه نسبتی را می‌توان بین اینها برقرار نمود. این کار باید در چند سطح انجام شود یک سطح، سطح تنظیم نمودن نظام کارایی‌ها در موضوعاتی که به وسیله مدلهای دیگر در کتب کتابخانه‌ای به ثبت رسیده و آزمون شده است، می‌باشد.

۲/۲- مرحله دوم: تصرف در جایگاه موضوع براساس مدل مفروض بر مبنای ولایت

ما جای این موضوعات را در مدل خود تنظیم می‌نمائیم، طبعاً در این صورت یک تغییراتی مفروض خواهد بود، چون فرض این است که در دسته‌بندی جدید موضوعات، یک محور مشترکی از فلسفه ما دخیل است که موضوعات براساس آن محور طبقه‌بندی می‌شود، یعنی صفتی از صفتهای مجموعه در اینجا اصل قرار گرفته که به دلیل اصل قرار گرفتن آن صفت این موضوعات مختلف - که قطعاً جایگاهش در کتب کتابخانه‌ای به عنوان شرایط این موضوع شناخته نمی‌شده - در کنار آن چیده شده است. حال که کاربردها را می‌نویسیم در حقیقت یک نظامی از جایگاه موضوعات بنا بر دستگاه خودمان ارائه می‌دهیم که در ابتدا آن جایگاهی را که برای موضوعات مختلف معین می‌کنیم، با تعاریف کاربردی‌اش چندان ارتباطی هم ندارد، چون اینجا تعاریف کاربردی را مستقل از آن، ذکر کردیم، تنها یک طبقه‌بندی کرده و آن را در این طبقه‌ها قرار دادیم، البته باید از کاربردها یک قدم جلوتر رفته و بیشتر دقت نمائیم و...

۲/۳- مرحله سوم: تصرف در کارائی‌های موضوع براساس مدل مفروض

(س): منظور از این تغییراتی که فرمودید «فرض» می‌شود، همان تغییر در طبقه‌بندی است.

(ج): بله! همان است.

(س): این تغییر در خود تنظیمی که انجام می‌دهیم، واقع می‌شود؟

(ج): بله! در تنظیم واقع می‌شود که برای ما یک جای تاملی یعنی

جای «گمانه‌زدن» جدید ایجاد می‌کند که این گمانه‌ها قبلاً تنها نسبت به خود موضوعات بود، حال کارائی‌های موضوع هم قابلیت دارد که براساس محوری که مورد نظر ماست، طبقه‌بندی شود. قبلاً از مس و آهن بحث کرده و براساس اوصاف مورد نظرمان آنرا طبقه‌بندی می‌کردیم، حالا یک قدم جلوتر رفته از کارائی‌های مس و آهن بحث می‌کنیم لذا دیگر موضوع ما مثلاً

خود مس نیست، بلکه «اوصاف» آن موضوع است که اوصاف آن را براساس دستگاه خودمان و اوصافی را که اصل می‌دانیم، طبقه‌بندی می‌نمائیم، احياناً ممکن است آنها بعضی از اوصاف را اصلاً در طبقه‌بندی نیاورده باشند، پس تا اینجا معلوم شد، جای یک احتمالاتی با ضریب دقت بیشتری در تغییر موضوع از طبقه‌بندی موضوعات به اوصاف موضوعات (وصف‌های کاربردی موضوعات) وجود دارد.

۲/۴- مرحله چهارم: تصرف در مدل دسته‌بندی بر مبنای دیگر براساس مدل مفروض

حال از این مرحله گذر کرده و دقت را بالاتر برده و می‌گوئیم این کاربردها در حقیقت احکامی‌اند که در یک مدلی به دست آمده‌اند، یعنی این اوصافی را که در کتب کتابخانه در مورد مس و امثال آن ذکر کرده‌اند، اینها احکام کاربردی علمی دستگاه خاصی است، پس ما می‌توانیم طبقه‌بندی آن نظام‌هایی را که منشأ بدست آمدن این احکام هست، تغییر دهیم و این برخورد مدل دسته‌بندی ما با مدل دسته‌بندی آنهاست.

۲/۵- مرحله پنجم: تصرف در پیش فرضهای مدل دسته‌بندی بر مبنای دیگر، براساس مدل مفروض

مرحله سوم در تحقیقات کتابخانه‌ایی این است که به مدلها و نظام‌هایی استنباطی آنها، نسبت به تعریف موضوعاتی مانند مس و آهن اکتفا نکنیم، بلکه ببینیم پیش فرضهای آن نظام تعریفها و مدلها چه بوده است که در اینجا در واقع روش تعریفمان با فلسفه آنها برخورد می‌کند.

حال هرگاه ما تعاریف فلسفی آنها را در نظام تعریف خودمان منحل نمائیم، چه خاصیتی بروز می‌کند؟ باید بتوانیم در نظام تعریفمان به آن موضوعات جایگاه خاصی اختصاص دهیم، آن هم جایگاه «حقیقی»! جایگاه حقیقی به چه معناست؟ یعنی حرف این کافر در باره کاربرد مس در جایی حق است که بخواهند از مس «حیوانی» استفاده نمایند؛ بنابراین موضوعی بنام مس از حیوانی حیوانی... (تا جایی که حیوانی را ۸۱ بار تکرار

کنید) یعنی الحادی تا ملکوتی ملکوتی... (که قید ملکوتی ۸۱ بار تکرار شود) یعنی اسلامی، باید کاربرد داشته باشد، با توجه به این مطالب در تنظیم متناظر و متقوم جایگاه احتمالات نسبت به هم، خیلی دقیق تر می‌توانیم بحث نمائیم.

البته توجه داشته باشید که این به معنای «برخورد عکس‌العملی» نیست، یعنی مثلاً نمی‌گوئیم هر چه آنها گفته‌اند ما ضدش را می‌گوئیم یا مانند همان را بیان می‌کنیم، بلکه در دستگاه متقوم به آن می‌نگریم، یعنی می‌گوئیم با توجه به اینکه مس اگر اینگونه باشد منشأ تحریک شهوت قرار می‌گیرد، برای اینکه منشأ تقوا شود، باید چگونه شود؟ اگر بخواهد مشتتهیات نسبت به عالم باشد، اینگونه است در صورتی که بخواهیم زمینه ایتار و ترک مشتتهیات این عالم برای عالم دیگر باشد، باید چگونه باشد؟ یعنی معادله ما مرتباً با یک مجموعه احتمالات متقوم «نسبت تقریب» پیدا می‌کند.

(س): به چه چیزی نسبت تقریب می‌یابد؟

(ج): به آن روش اسلامی و به آن تکامل! یعنی هر چه بیشتر دقت کنیم، برایمان بیشتر روشن می‌شود که این مس در هر شکلی که استفاده شود، چه آثاری را به دنبال دارد و چه خصوصیتی از آن محور قرار می‌گیرد، مثلاً اگر برای مس، ۲۷ مدل آن هم در ۲۷ رتبه کارایی، در یک سطح و مقطع از تکامل فرض کنیم ولو در هر سطحی هزاران متفکر مشغول مدل‌سازی باشند، ما تنظیم پیش فرضها را سطح‌بندی و طبقه‌بندی کرده‌ایم. ممکن است شما بگوئید در قسمت مثلاً پنجم یا ششم و یا... هزار مدل داریم می‌گوئیم همه آنها از این جهت (از جهت پایگاه فکری ما) هم سطح هستند و ما مطابق پایگاه خود آن را ارزیابی می‌کنیم، بنابراین در پیش فرضها یا فلسفه‌ها و مدلها و تعاریف کاربردی می‌بایست دسته‌بندی صورت پذیرد که حاصلش همان احکام و اوصافی می‌شود که به آن «ادبیات اصطلاحی» (نه ادبیات عمومی) می‌گوئیم.

(س): آیا برای بدست آوردن معادلات عینی به این مقایسه‌ها نیاز

نمائیم تا در این سطوح، در طبقه‌بندی و روشهایی که براساس این طبقه‌بندی صورت گرفته تصویب نماییم تا در نهایت بتوانیم در این مقایسه، طبقه‌بندی و روشهای خودمان را بیشتر شکل دهیم و احتمالات نزدیکتری راجع به آن ارائه نماییم. ظاهراً در این سیر ما هنوز در همان مرحله توصیف هستیم نه مرحله معادله؟

(ج): بله! هنوز در مرحله تحقیقات کتابخانه‌ایی هستیم ما فعلاً در حال تکمیل «نظام توصیفمان» برای تشخیص شرایط آزمایش هستیم که در قسمت بعد به دنبال «آزمایش» خواهیم رفت.

(س): یعنی همه این مباحث در بخش احتمالات نظری است؟

(ج): بله، این سیر به صورت خطی نیست که بگوئیم اینجا تمام شد و مرحله بعد معادله است.

۳- رابطه «نظام تعریف» و «نظام معادله»

۳/۱- «توصیف و آزمون» فارق بین «تعریف و معادله»

(س): به هر حال ما باید بین معادله و توصیف به یک فارقى قائل شویم.

(ج): معادله از آنجایی شروع می‌شود که به آزمون می‌پردازیم. قبلاً گفتیم که باید احتمالات را برای مراحل تولیدش قاعده‌مند نماییم و همچنین تنظیم گمانه‌ها بر پایه جدول توصیف انجام شود و بعد مرحله تعیین احتمال در نظام احتمالی که همان تعریف خاص و احتمالات تصرفی است، صورت پذیرفته و بعد جمع‌آوری کارهای کتابخانه‌ایی (تعیین نظام موضوعات احتمالی و احتمالات تبعی) و مرحله بعد هم نظام نسبت‌های احتمالی یا احتمالات محوری عینی معین شود.

(س): که فعلاً وارد این مرحله نشده‌ایم؟

(ج): خیر! که آنگاه احتمالاتی که در مورد تصرف در عینیت و ایجاد نسبت است، بیان گردیده است، تعریف شرایط آزمون، «عینی» بوده و کار تئوری تمام می‌شود نتیجه تعریف گردش عملیات برای آزمون و اجرایی که

(ج): ما اگر این کار را انجام دهیم می‌توانیم مرتباً تولید علممان را از انحراف منزله نماییم نه اینکه از اول کار لازم باشد، نهایت در ابتدای کار تخمین‌های کلی لازم است هر چه قدرت ما در تحقیق کم باشد، ناچاریم همان کار را به صورت ساده‌تر و اجمالی‌تر آغاز نماییم، چون در هر حال ما بر حسب قدرتمان تکلیف داریم، حتی ممکن است اگر به هیچ وجه امکان تحقیقات کتابخانه‌ایی را نداشته باشیم، ناچار شویم به اطلاعات دائرةالمعارفها رجوع کرده و یک کار ساده‌ایی انجام دهیم، هر چه قدرت بیشتری در اختیارمان قرار گیرد، برنامه‌ریزی وسیع‌تر و گسترده‌تری می‌کنیم و به هر میزان که بتوانیم برنامه‌های گسترده‌تر را هماهنگ‌تر نماییم درجه تقریب ما نسبت به تقوای فرهنگیمان بالاتر خواهد رفت این عین کاری است که علمای اخلاق در مباحث دیگر انجام می‌دهند در تهذیب یک میدانهایی را تنظیم می‌کنند و شاخصه‌هایی را بیان کرده و سیری را (از این حالت به فلان حالت و از حالت دیگر به حالت دیگر و...) بیان می‌کنند ولی اگر کسی نخواهد به این کیفیت عمل کند و یا برایش مقدور نباشد که به این دستورالعملها عمل نماید و از کلیات سؤال کند، علمای اخلاق در همان حد او را راهنمایی می‌کنند. اینگونه نیست که اگر به صورت مبسوط موفق نشد به آن امور عمل کند، به صورت جزئی هم به آن عمل نکند «مالا یدرک کله لایدرک کله».

بنابراین لازم است سطوح بحث کتابخانه‌ایی را حداقل طبقه‌بندی نماییم ولو مجبور شویم از همه اینها تحقیق در حد دائرةالمعارف داشته باشیم، ولی سیر کار باید معین شود.

(س): شما می‌فرمائید مراحل را که ما فعلاً اجمالاً باید طی نماییم این است که ابتدا «موضوعات» را طبقه‌بندی کرده و بعد «کارائی‌های آن موضوعات» را طبقه‌بندی نماییم و بعد به «مدلهایی» که براساس این طبقه‌بندی صورت گرفته توجه نموده و بعد هم به مباحث فلسفی آن دقت

انجام می‌دهیم، «معادله» است یعنی وقتی راه بدست آوردن معادله عینی در بخش تئوری تمام شد، آنگاه زمان برنامه‌ریزی عملیات اجرا می‌رسد.

۳/۲- تعریف «روش تولید معادله» به «روش شناخت شرایط آزمون.

(س): ما الان به دنبال روش تولید معادله هستیم یا خود معادله؟

(ج): یک بخش بحث روش، برنامه اجرا است تا ببینیم تعیین

شرایط چه شاخصه‌هایی دارد؟ ما برای آزمایش به کجا باید برویم؟ از کجا نمونه‌برداری کنیم؟ حتماً این، جزو کار تحقیقات در مورد معادله است به عبارت دیگر نمی‌توان به معادله بدون «تعریف روش تعیین شرایط با شاخصه‌های مشخص» دست یافت و همچنین نمی‌توان معادله را بدون معین نمودن و شاخصه‌بندی کردن «گردش عملیات در کنترل شرایط» پیدا نمود، تحقیقات کتابخانه‌ایی ما است که امکان می‌دهد که تحقیقات میدانی و تجربی ما شروع بکار کند.

بنابراین آن چیزی را که به آن نیاز داریم یکی برنامه بدست آوردن معادله است که جزء روش است که در آخر بحث مطرح می‌شود که به آن بخش نسبت‌های عینی می‌گوئیم. قبل از آن هر چیز بیان می‌شود، جزء فرضیات است. گرچه مدل را برای عینیت درست می‌کنید، ولی به هر حال نسبت به عینیت یک «مدل فرضی» است.

پس دقت داشته باشید که اگر منظورتان برنامه بدست آوردن معادله است، این برنامه عبارت است از شناخت «شرایط آزمون» و «نحوه گردش عملیات» و «کنترل» ولی اگر منظور شما قبل از این مرحله است باید اوصاف، مدلهای و فلسفه‌های دیگر را در تحلیل فلسفی خود منحل نمائید که این شرایط گمانه زدن در باره عینیت را فراهم می‌سازد و چیزی غیر از این نیست. یک روشش احتمال دادن و قاعده‌مند نمودن است و مسئله دیگر این است که قاعده‌مند شدنش باید به نظامی که شما تعریف نمودید، برگردد و مرحله دیگر اجرای آن نظامی است که دارای یک تخمین ساده ابتدایی است که همان طبقه‌بندی موضوعات است.

البته این در صورتی است که تحقیقات کتابخانه‌ایی نداشته باشیم چون وقتی تحقیقات کتابخانه‌ایی نداشته باشیم باید به آزمون نمودن همین طبقه‌بندی موضوعات بپردازیم، ولی اگر امکان تحقیقات کتابخانه‌ایی میدانی) برایمان وجود داشت باید در سه سطح احتمالات را در نظام احتمالاتی را که داریم، منحل نمائیم آن سه سطح هم عبارت است از:

۱- احکام آن را منحل کرده و طبقه‌بندی جدید نمائیم.

۲- مدلهای آنها را در طبقه‌بندی جدید تحلیل نموده و برایش جایگاه معین کنیم و بگوئیم بعضی از عوامل می‌بایست در نظر ما اصلی شمرده شود هر چند آنها آن را اصلی محسوب نکرده‌اند.

۳- تئوری و فرضیه‌های آنها را بر مبنای خودمان تفسیر کنیم.

(س): پس می‌فرمائید این کار باید صورت پذیرد تا وارد ارائه

معادلات عینی شویم؟

(ج): خیر! تا بتوانیم معادله را بیابیم چون روش ارائه معادله همین است، یک مرحله کارمان قاعده‌مند کردن احتمالات است که اساساً این امر چیزی جز طبقه‌بندی‌ای که در نظام تعاریف به اتمام رساندیم، نیست، البته جدولهایی که برای درست کردن هر کدام از اینهاست، باید تهیه شود، ولی در هر حال کلیات کار همین است لذا ابتدا باید در کلیات دقت نمائیم که آیا چیزی لازم به بررسی است یا خیر! مسئله‌ایی وجود ندارد؟

۳/۳- بیان سه احتمال در تبیین «تعریف» و «معادله»

(س): مجموعه تمام مباحثمان، یعنی از بحث فلسفی تا بحث روش تعریف و بعد از اینکه تطبیق به موضوع داده و کارائی‌های موضوعات را طبقه‌بندی می‌نمائیم و تحقیقات کتابخانه‌ایی موضوعات را براساس مبنای خود دسته‌بندی نموده تا نظام توصیف کارایی‌های یک موضوع معین را بدست آوریم، همه اینها یک توصیف جامع و کاملی از «وضعیت» است آن وقت باید بتوانیم بگوئیم در توصیف از وضعیت به چند جدول و چه مراحل نیاز داریم که فعلاً این بحث را مسکوت می‌گذاریم و می‌گوئیم اگر آنچه

امکان توصیف و امکان شناسایی را برای ما ممکن می‌سازد بدست آمد؟
آنگاه در مرحله بعد از نظر تئوریک (قبل از اینکه وارد مصادیق خاص شود)
باید پاسخ این سؤال را داشته باشیم که اگر وضعیتی در فلان وضعیت تعادل
یا عدم تعادل قرار داشت، چگونه باید در آن تصرف کرد تا در یک جهت
خاصی در آن تغییر واقع شود؟ و ما به این «معادله» می‌گوئیم یعنی
می‌خواهیم بگوئیم ما می‌توانیم براساس شاخصه‌های فلسفی مان (با روش
تعریف) تعادل و عدم تعادل را معلوم نمائیم در معادله باید بتوانیم حکمی
صادر نمائیم، چون باید بگوئیم حال که وضعیت اینگونه است (از این میزان
تعادل و یا عدم تعادل برخوردار است) می‌بایست در فلان مرحله‌اش فلان
مقدار تصرف کرد و این نحوه تصرفات را انجام داد تا تغییرات مورد نظر شما
واقع شود، مرتکز ذهن من از معادله این است! و اگر این درست باشد ما باید
در روش تولید معادله، ابتدا معین نمائیم که کارائی‌ها و طبقه‌بندیهای این
موضوع در نظام موجود چگونه است؟ یعنی این موضوع در نظام موجود در
چه منزلتی و با چه کارائی‌هایی قرار دارد؟ که این روش تعریف با مراحل
تکمیلی‌ای که الان فرمودید، در مجموع به ما توانایی می‌دهد که بتوانیم در
موضوع و کارایی‌اش با شاخصه‌های فلسفی و مبانی خودمان طبقه‌بندی
جدیدی ایجاد کنیم.

(ج): آنگاه آیا می‌توانید در نتایجی که آنها می‌گیرند، تردید نموده و
یا انکار نمائید مثلاً بگوئیم هرگاه بهره‌وری از مس حیوانی باشد، بر مبانی
حیوانی...

(س): می‌گوئیم این مس در شرایط حاضر چنین کارایی را دارد و
این کارائی در دسته‌بندی ما در فلان بخش از حیوانی قرار می‌گیرد، طبیعتاً
ما باید به وسیله روش توصیف این توانایی را داشته باشیم.

(ج): آیا تغییراتش را هم می‌توانیم بیان کنیم.

(س): خیر! تغییراتش را نمی‌توانیم بگوئیم. در هر حال همانطور که
عرض شد، چنین چیزی را باید در روش تولید معادلات بدست آوریم تا

بتوانیم حکم صادر نمائیم. البته می‌توانیم (هر چند با موانعی که بر سر راه
هست) با طی این مراحل که فرمودید، بگوئیم کارایی این موضوع در فلان
منزلت قرار دارد، اما اگر بخواهیم از این منزلت به منزلت بالاتر برود، باید چه
کرد؟

(ج): حال من سؤالی طرح می‌کنم که روی آن دقت کنید. آیا ما این
مطلب را نسبت به تغییراتی که آنها می‌دهند، می‌توانیم بگوئیم؟ یعنی آیا
می‌توانیم تغییر را تحلیل هم بنمائیم.

(س): خیر! تنها می‌توانیم بگوئیم این وضعیت اینگونه است، اما
این را که «چرا اینگونه شده»؟ نمی‌توانیم بیان کنیم.

(ج): آنها در معادله‌شان حتماً از تغییر تحلیل دارند.

(س): ما هم باید در معادلاتمان بتوانیم تغییرات را هم تحلیل
نمائیم.

(ج): سؤال این است که آیا ما قبل از اینکه معادله را ارائه دهیم،
می‌توانیم تحلیل آنها را از تغییر، توصیف نمائیم؟ به عبارت دیگر در این
صورت آیا می‌توانیم بگوئیم که چرا آنها می‌توانند بگویند وقتی H_2O باشد،
آب درست می‌شود، دقت کنید! من الان در حال توصیف «مرز» توصیف و
حکم هستم گاهی انسان خیال می‌کند حکم یک چیز، عجیب و غریبی است
ولی با دقت به نظر می‌رسد که «حکم در مرحله طبقه‌بندی توصیف تمام
می‌شود» همان موقعی که شما در حال توصیف و تعریف خط منحنی و خط
مستقیم هستید، بین تعریف انحناء و استقامه، احکام بدست آوردن مساحت
دایره و مربع وجود دارد.

(س): ولی بهر حال باید آن را بدست آورد، یعنی به ملاحظه مجدد
نیاز داریم.

(ج): آیا ملاحظه مجدد با مرحله قبلیش اختلاف ماهوی دارد.

(س): معادله به معنای برقراری نسبت بین چیست؟ نسبتها همه در
همان طبقه‌بندیها است از جای دیگر که نمی‌آید. این حد از صحبت شما

مورد پذیرش است.

(ج): آیا باید کارایی نسبت‌های پیدا شده، تعریف شود یا باید برای نسبت‌های جدیدی روش درست شود. یعنی ما بتوانیم در جدول توصیفمان با تحلیل آنها، از تغییر، توصیف داشته باشیم!

(ن): بر فرض چنین کاری انجام دهیم نتیجه‌اش چه می‌شود؟

(ج): اگر چنین کاری کنیم رابطه توصیف‌اتمان را با احکام معین نموده‌ایم.

۳/۳/۱- احتمال اول: فرع بودن تعریف نسبت به معادلات تکوینی

یعنی گاهی ما دو مرز درست می‌کنیم که یک مرز، مرز تعاریف است و می‌گوئیم تعاریف بریده از واقعیت است، بلکه واقعیت در ذهن شماست و کاری به واقعیت وراء ذهن ندارد و هر جا احکام پیدا شود، می‌گوئیم احکام نسبت ذهن شما را به یک موضوعات دیگری به اثبات می‌رساند و می‌گوئیم تعریف می‌تواند قراردادی محض باشد ولی اگر حکمی صادر شد، دیگر قراردادی نخواهد بود. فرض حکم غیر از اثبات حکم است، اگر حکمی را برای یک تعریفی اثبات نمودید، در آن صورت یک قاعده‌ایی مستقل از تعریف شما حضور خواهد داشت. گویا تعاریف مانند «نام‌گذاری» است نهایت یک نام‌گذاری بسیار گسترده و احیاناً پیچیده است و احکام یک کارآمدی برای آن نام‌گذاریهاست.

۳/۳/۱/۱- منوط شدن قدرت تصرف به تقویم تعاریف با قوانین تکوینی در این احتمال

در هر حال این یک فرض است (که در این بحث آن را به فرض «الف» می‌نامیم) که این فرض معنایش این است که احکام، همان تولی شما به قواعد هستی است و تعاریف تصرفاتی است که در مورد آنها ذهناً انجام می‌دهید و تا تعاریف شما متقوم به قواعد تکوینی نشود، قدرت تصرف پیدا نمی‌کنید. قدرت تصرف منوط به نسبت تولی است.

۳/۳/۱/۲- ضرورت یافتن روشی که نسبت بین تعریف و حکم را بیان دارد در این احتمال

حال اگر بگوئید غرض ما از نظام توصیف این است و این مطلب را صحیح می‌دانیم خوب! این یک فرض خواهد بود که در اینجا حتماً

می‌بایست یک روش دیگری باشد که نسبت بین قراردادهای شما را با قراردادهایی که بالاتر از شماست که همان قراردادهای اولیاء تکوین (قوانین هستی) می‌باشد، بدست آورد تا کاراً باشد.

۳/۳/۲- احتمال دوم: وهمی بودن تعریف در صورت نسبت نیافتن آن با قوانین تکوینی

فرض دیگر این است که بگوئیم اساساً مفروضات نظری شما مادامیکه به قوانین هستی نسبتی پیدا نکرد، هیچگونه ارزشی نخواهد داشت الا در حد وهمیات! (که نام این فرض را فرض «ب» می‌گذاریم).

۳/۳/۳- احتمال سوم: اصل بودن تعریف نسبت به معادله

فرض دیگر (فرض «ج») این است که بگوئیم به هر میزان که شما تعریف می‌کنید، حتماً پایه احکام در درون آن مطرح خواهد شد، در میدانی که شما فاعل متصرفید و به نسبتی که حق تصرف دارید، پایه‌اش در نظام تعریفتان است.

۳/۳/۳/۱- «تعریف» مجرای جریان اراده در عینیت

یعنی سیری که تا بدست آمدن آثار عینی طی می‌شود، ایجاد یک نسبت با فاعلیت شماست که ابزارش همین تعریف است و چیز دیگری نیست. حضور اراده شماست که از مجرای تعریفتان می‌گذرد و در عینیت ظهور پیدا می‌کند، اراده شما بدون ابزار نمی‌تواند وارد عینیت شود اگر ابزار ایجاد کرد، می‌تواند عینیت را کنترل کند، در فرضی که بگوئیم آثار عینیت، «گزینشی» است یعنی عینیت بی‌نهایت اثر دارد، اما بستگی دارد شما چگونه بتوانید گزینش نمائید در این فرض تعریف اصل می‌شود.

۳/۳/۳/۲- اصل بودن تعریف نسبت به معادله و تابع بودن هر دو نسبت به فاعلیت

به عبارت دیگر در این رابطه، سه فرض مفروض است.

۱- تعریف فرع و قواعد هستی اصل فرض شود.

۲- برای تعریف هویتی قائل نشویم و بگوئیم آنچه به ما جواب می‌دهد قوانین هستی است. تعریف، دسته‌بندی امور هستی بدلخواه شماست و قوانین مستقل از شما وجود دارند.

۳- فرض سوم این است که بگوئیم آن قوانین بخاطر شما ایجاد

می‌شود، شما در میدانی فاعل هستید و اختیار ایجاد داشته و ایجاد می‌کنید، «اصل» تعریف شماست. همانطور که شما این لیوان را برداشته و جایش را عوض می‌کنید و لیوان هم «قابل» این تغییر بوده و از شما «تبعیت» می‌کند، آثار و اوصاف هم اینگونه است، در اینجا اینکه شما بتواند منظم وارد شده و منظم خارج شود، دامنه و دایره فاعلیت شما را معین می‌کند.

معنای این منظم وارد شدن و منظم خارج شدن این است که دامنه وحدت و کثرتی که شما درست می‌کنید، چقدر است؟ چه تعداد امور را می‌توانید به وحدت برسانید، اگر شما در کیفیات نظری خودتان به ناهنجاری برسید، قدرت عمل ندارید، وقتی می‌توانید ولایت داشته باشید که به «وحدت» کثرت نظری رسیده باشید، مثلاً می‌گوئید اراده من نمی‌تواند از یک دستگاه نظری پاره پاره و متشتت و ناهنجار (که در جاهای متعدد خود اراده هم در مقابل اراده قرار می‌گیرد) عبور کرده و به اشیاء برسد، برای عبور اراده و نزولش در اشیاء و تولی اشیاء به اراده‌ام، نیازمند به یک نظام هستم، البته تردیدی نیست که در نظام تولی به قواعد بالاتر هست نه اینکه نیست! یعنی اینگونه نیست که من به تنهایی در عالم باشم. اینگونه هم نیست که چون می‌گوئیم تعریف نظامند و مدلمند است و دارای وحدت و کثرتی است، آن را از قبیل امور ذهنی و وهمی بدانیم.

۳/۳/۳- نزدیک شدن به معادله در صورت «عینی شدن تعاریف»

(س): به هر حال ما چیزی بنام روش تولید معادلات غیر از روش

توصیف داریم یا خیر؟

(ج): «هرگاه بتوانیم روش توصیف را به سمت توصیفات اوصاف

عینی برده بگونه‌ایی که بتوانیم آنها را تحلیل نمائیم، این به معنای بکارگیری توصیف در سطح معادله خواهد بود» خود روش توصیف هم بکارگیری قواعد فلسفی در سطح توصیف است، یعنی تا آخر کار هم قواعد فلسفی حضور خواهد داشت.

۳/۳/۴- معرفی «توسعه قاعده‌مند وحدت و کثرت احتمالات» به عنوان

روش تولید معادلات

باید شبیه آن چیزی را که در روش توصیف انجام دهیم، احتمالاتی را در

قالب جدولهایی تنظیم کنیم تا به احتمالاتی که در مورد عینیت است،

برسیم لذا به هر حال بحث در احتمالات است، من در هويت سؤال شما اشکال دارم هويت «اگر و آن گاهی» یک هويت غير محتمل نيست و یک قواعد غير محتمل ندارد، تمام نظام توصیفتان وابسته کردن یکسری احتمالات به احتمالات دیگر است.

۳/۳/۴/۱- قدرت عملکرد پیدا کردن احتمال در صورت توسعه وحدت و

کثرت آن

البته در بدو امر به نظر می‌رسد صرف گمان و احتمال، هیچگونه صحت و سقمی ندارد و هیچ کارائی‌ای ندارد، بلکه تنها یک نسبت فرضی است مثلاً می‌گوئید احتمال دارد من این مداد را به این طرف پرت کنم و احتمال هم دارد که این کار را نکنم، گویا در احتمال، طرفین متساوی النسبه ملاحظه می‌شود، نهایت بعضی از احتمالات، یک طرفش ۱۰ یا ۲۰ درصد قویتر است. ما می‌گوئیم صرف اینکه در مورد مداد احتمال دادید و سراغ مثلاً سنجاق نرفتید، این ایجاد یک «نسبتی» است که آن نسبت بین مداد و این طرف و آن طرف مفروض است، اگر چه شما می‌گوئید این وقوع نسبت صرفاً نظری و فرضی بوده و برهانی نیست (چون می‌توان این کار را انجام داد و می‌توان کار دیگری را انجام داد) ولی من می‌گویم اگر این احتمالات وحدت و کثرتش زیاد شد و نظام یافته شد، به نسبتی که وحدت و کثرتش بالا رود، همان چیزی که در قانون احتمالات است در اینجا هم خواهد بود، یعنی همانگونه که در قانون احتمالات می‌گوئید اگر احتمالی به بالای ۷۰ درصد رسید، می‌توان روی آن حساب کرد و اگر به ۹۰ درصد رسید می‌توان در فلان حد به آن اکتفا کرد (و نمی‌گوئید که حتماً باید صد در صد باشد) در نظام احتمالات هم اگر مجموعه‌سازی شما وحدت و کثرتش توسعه یافت، قدرت عملکرد عینی خواهد یافت.

۳/۳/۴/۲- قاعده‌مند نمودن احتمالات به معنای «رعایت تناسب احتمالات» با

«فلسفه نظام ولایت»

(س): پس می‌فرمائید معادله همان نازل کردن سطح احتمالات در

سطح اوصاف عینی است؟

(ج): معادله ایجاد نسبتهای نظری تا به نسبتهای عینی است،

معادله چیزی جز ایجاد یک نسبت عینی نیست که روش دستیابی به آن

قاعده‌مندن کردن نسبتها به هم است.

(س): کدام نسبتها؟

(ج): هر چند نسبتهای اعتقادی به عمل منسوب شوند، قدرت

عملکرد بالاتر می‌رود.

(س): چگونه آنرا قاعده‌مند می‌کنیم.

(ج): قاعده‌مند نمودن آن باید متناسب با فلسفه‌تان باشد، یعنی

جوهره معادله‌تان در فلسفه است چون جوهره توصیف‌تان در فلسفه است و

شما همان توصیف را نازل کرده و به معادله تبدیل می‌کنید. پس چیزی را که

بینونیت حقیقیه با توصیف‌مان دارد، در معادله نمی‌گوئیم. همانگونه که

توصیف‌مان هم با فلسفه ما بینونیت حقیقیه ندارد.

۳/۳/۵- تعریف شدن معادله به «نسبت موجود در توصیف»

(س): پس ما سطوح مختلفی از توصیف داریم که هر کدام سطوح

معادلات متناسب با خودش را داراست.

(ج): احسنت! معادله چیزی نیست، جز نسبت «موجود در توصیف»!

البته یک جایی نام آن را نظام توصیف می‌گذاریم یعنی نسبتهایی در آن

وجود دارد که کارائی‌اش توصیف است. آنجا هم که نام آن را معادلات

کاربردی می‌نهیم، توصیفی از یک نحوه حرکت در عینیت است.

۳/۳/۶- محور بودن «فلسفه» متصرف بودن «تعریف» و تابع بودن

«معادله»

اگر ما قواعد را اصل بدانیم معادله محور خواهد شد و توصیفاتی را که در

جدول نظام توصیف داریم، متصرف شده و فلسفه‌مان تابع خواهد شد و اگر

عکس این عمل کرده و فلسفه را محور قرار داده و توصیف را متصرف قرار

دهیم، معادله تابع خواهد شد، بله! هر سه به هم متقومند، اما (بنا به مباحثی

که ما داریم) هرگز عینیت نسبت به فلسفه نقش محوری نخواهد داشت، هر

چند فلسفه را اصلاح می‌کند. شاید بگوئید معنا ندارد که اصلاح کند، ولی در

عین حال محور هم نباشد. می‌گوئیم بعد از اصلاح باز همان تئوری است که

باید برای آزمون جدید، خط جدید را ارائه دهد. آن چیزی که پس از وقوع،

محور تحلیل و استنباط ماست، فلسفه است.

البته این نکته را هم توضیح دهیم که وقتی بنا شد فلسفه، امور زیادی را

کنترل کند، طبیعتاً درجه تغییرپذیری‌اش به نسبت خیلی زیاد است، یعنی

اگر یک ماده نقض از علوم (مثلاً در مورد فلزات) بر فلسفه وارد شود، مطالب

فلسفه را در آن مورد اصلاح می‌کند. اگر فرضاً این را جواب دهد و خودش را

متناسب با آن اصلاح کند، شاید یک ماده نقض دیگری مثلاً در مورد انسان

بر آن وارد شود و فرضاً یک ماه نقض هم در مورد چیز دیگری وارد شود و...

لذا فلسفه مرتباً در معرض برخورد با کلیه موضوعاتی است که مدعی تنظیم

آن و نظام دادن به آن است، ولی به هر نسبت که تثبیت شود، کارایی خیلی

بالاتری در سازماندهی امور می‌یابد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

روش تولید معادلات کاربردی

۷۴/۱/۳۰

جلسه ۴

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی مراحل برنامه تولید معادلات کاربردی

فهرست

۱- سطوح مختلف «برنامه»

- ۱
- ۱-۱- برنامه به معنای مراحل پژوهش روش تولید معادله (نسبتهای عینی)
- ۱-۱/۱- تعریف «موضوع برنامه» (قاعده‌مند کردن گمانه) و موضوع پژوهش (روش تولید معادله)
- ۱-۱/۲- تعریف احتمال به «ایجاد نسبت»
- ۱-۱/۳- تعریف قاعده‌مند شدن احتمال به «استناد آن به احتمال شاملتر»
- ۱-۱/۴- تعریف برنامه به «مراحل بین ضرورت و هدف یک طرح»
- ۱-۱/۴/۱- «ضرورت» معرف اجمالی موضوع از طریق بیان کمبودها
- ۱-۱/۴/۲- «هدف» معرف تفصیلی‌تر موضوع از طریق بیان «بودهای مفروض»
- ۱-۱/۴/۳- احتمالات قاعده‌مند شده بر مبنایی خاص، واسطه بین «ضرورت و هدف»
- ۱-۲- برنامه به معنای مراحل اجرائی ایجاد تغییرات عینی (نسبتهای اجرائی)
- ۱-۳- برنامه به معنای مراحل پژوهش تولید نسبتهای نظری
- ۱-۳/۱- نسبتهای نظری در بردارنده «فلسفه، روش تعریف، تعریف خاص یک موضوع»
- ۱-۳/۲- استفاده از حافظه موجود جامعه در تعریف موضوع و تصرف در آن در سه سطح «کاربردها، تئوریه‌ها، مبنائی فلسفی»

۲- سه مرحله درونی تولید نسبتهای عینی (معادلات کاربردی)

- تعیین شرایط آزمون، سازمان عملیات، برنامه عملیات)

۲/۱- تعریف اجمالی مراحل فوق

۵

۲/۲- «فلسفه، تعریف، حکم» عامترین قاعده حاکم بر سه سطح برنامه

۶

۲/۲/۱- «تعریف» واسطه فلسفه و معادله

۶

۲/۲/۲- «نظام اصطلاحات» تعیین کننده جهت تعریف

۶

۲/۲/۳- اصول نظام تعریف، اساس تولید نظام معادله

۷

۲/۳- تبیین مراد از تعیین شرایط آزمون

۷

۲/۳/۱- تعیین ابزار اندازه گیری جدید در شرایط آزمون

۸

۲/۳/۲- معرفی شاخصه های جدید در نمونه های عینی، در شرایط آزمون

۸

۲/۳/۳- موضوعی شدن قواعد در سطح معادلات

۱۰

۲/۴- تبیین مراد از سازمان عملیات

۱۰

نام جزوه:	روش تولید معادلات کاربردی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۲۰۰۰۴
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱/۳۰
عنوان گذار:	علیرضا پیرومند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۲/۱۹
ویراستار:	یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۱۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر از:	واحد انتشارات	نوبت تکثیر یا چاپ:	اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
روش تولید معادلات کاربردی

جلسه ۴

۷۴/۱/۳۰

عنوان: بررسی مراحل برنامه تولید معادلات کاربردی

۱- سطوح مختلف «برنامه»

۱/۱- برنامه به معنای مراحل پژوهش روش تولید معادله (نسبتهای عینی) حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث در باره روش تولید معادله بود، که ابتدا در مورد برنامه آن بحث نمودیم، تاکنون ما کلمه «برنامه» را در این بحث جاری در سه مورد بکار بردیم.

۱- تنظیم برنامه پژوهش، در تولید «روش تولید معادله»

۱/۱/۱- تعریف «موضوع برنامه» (قاعده مند کردن گمانه) و موضوع پژوهش (روش تولید معادله)

برای این قسمت چند مرحله ذکر شد.

یک مرحله شناخت خود موضوع برنامه است، موضوع برنامه غیر از موضوع پژوهش است. موضوع برنامه معرفی احتمال و قاعده مند کردنش به عنوان طریق است. چون کاری را که ما در تولید روش معادله انجام می دهیم، چیزی نیست مگر اینکه گمانه زدن را طبقه بندی کرده و قاعده مند می نمائیم، بگونه ای که می بایست یک قاعده کلی، کل سطوحش را قانونمند نماید و روش قاعده مند کردن را در هر سطحی معین نماید.

به عبارت دیگر طریق تولید روش معادله که همان موضوع جاری در تمام مراحل برنامه تولید روش معادله است که محوری ترین امر بوده و در تمام مراحل دیده می شود، گمانه زدن و قاعده مند کردن گمانه است.

برادر پیروزمند: این را به عنوان موضوع معرفی کردید؟

(ج): این موضوع خود برنامه است نه موضوعی که برنامه به دنبال تحقق آن است! یعنی پژوهش یک موضوعی دارد که همان روش تولید معادله است، در مباحث قبل گفتیم که پژوهش یک ضرورت و یک موضوع و یک هدفی دارد و همچنین می بایست برنامه رسیدن به هدف را هم دارا

باشد. حال اگر بیائیم بحث نمائیم که «ضرورت»، «موضوع» و «هدف» پژوهش چیست، در واقع در موضوع پژوهش بحث نموده ایم نه موضوعی که بتوان به وسیله آن برنامه را معین نمود. شناسایی برنامه معمولاً اعم از شناسایی موضوع است، یعنی در نهایت می گوئیم در نوع برنامه های پژوهشی، موضوع برنامه، این است. هر چند ممکن است برحسب سطوح پژوهش، مراحل برنامه اش متفاوت باشد، ولی موضوع برنامه (نه موضوع پژوهش) با هم تفاوتی نخواهد داشت، چون در اینجا منظور این است که اصلی ترین امر برنامه چیست؟ برنامه را به چه چیزی تعریف نمائیم؟ برنامه چیست که ما به دنبال آنیم؟ می گوئیم: «برنامه چیزی نیست جز تطرق احتمال و قاعده مند نمودن آن!»

(س): هر برنامه ای اینگونه است؟

(ج): بله! اما هر برنامه پژوهشی نه برنامه های اجرایی! چون گاهی

بدنبال یک برنامه اجرایی هستیم.

۱/۱/۲- تعریف احتمال به «ایجاد نسبت»

حال باید ببینیم که احتمال چیست؟ می گوئیم احتمال «ایجاد نسبت» است ما به هر گونه ایجاد نسبت «نظری» احتمال گوئیم، همانگونه که نسبتهای عینی وسیله تصرفند، هرگاه نسبت نظری قاعده مند شود، به تفاهم اجتماعی می رسد، اگر نسبت نظری یا احتمال قاعده مند نشود، به تفاهم اجتماعی نمی رسد، هر چند به جامعه انتقال می یابد، ولی مقبولیت پذیرش اجتماعی نسبت به آن وجود نخواهد داشت. غرض از مقبولیت، صرف انتقال به جامعه و پسندیدن نیست، بلکه منظور بکارگیری در تحقیق است بگونه ای که واسطه در تحقیق قرار گیرد. اگر احتمال قاعده مند شد می تواند «واسطه» در تحقیق قرار گیرد، ولی اگر قاعده مند نشده باشد،

«زمینه» در تحقیق قرار خواهد گرفت نه «واسطه»! البته ممکن است کسی بیاید و این احتمال را قاعده‌مند کرده و از آن استفاده کند! پس انتقال می‌تواند زمینه باشد ولی نمی‌تواند وسیله باشد! بله، هرگاه قاعده‌مند شد، می‌تواند وسیله و طریق هم باشد.

طریق تصرف در عینیت، نسبت عینی قاعده‌مند شده یا همان معادله است. طریق تصرف در تعاریف و احکام نظری، احتمالات قاعده‌مند شده است.

۱/۱/۳- تعریف قاعده‌مند شدن احتمال به «استناد آن به احتمال شاملتر»

حال با توجه به اینکه معنای «احتمال» روشن شد، می‌خواهیم ببینیم معنای «قاعده‌مند شدن» چیست؟ در معنای احتمال گفتیم، احتمال، ایجاد یک نسبت نظری است حال می‌گوئیم این نسبت ایجاد شده، همیشه می‌بایست به استناد یک احتمال مشرف، «طریق» تولی شود. احتمال مشرف یا برتر یا شامل، همان قاعده‌حاکم است. پس قاعده‌مند شدن، تولی نسبت یک احتمال به سطح بالاتر است. به عبارت دیگر «هرگاه نسبت یک احتمال به احتمال بالاتر بگونه‌ای تمام شود که احتمال بالاتر در احتمال پائین‌تر «توسعه مکانی» یابد و احتمال پائین‌تر هم نسبت به احتمال بالاتر، توسعه‌ زمانی یابد، می‌گوئیم آن احتمال قاعده‌مند شده است». در آینده باید تعریف نمائیم که چگونه یک نسبت به نسبت بالاتر تولی پیدا کرده و توسعه زمانی یافته و قاعده‌مند می‌شود؟ و چگونه احتمال بالاتر در احتمال مادون سریان و جریان یافته و توسعه مکانی می‌یابد؟

۱/۱/۴- تعریف برنامه به «مراحل بین ضرورت و هدف یک طرح»

حال بعد از توضیح احتمال و قاعده‌مند شدن آن، به عنوان موضوع برنامه؛ به خود بحث برنامه می‌پردازیم. همانگونه که عرض شد برنامه در روش تولید معادله در سه مورد بکار رفته است که یکی همان برنامه‌ایمی است که الان ذکر نمودیم، یعنی مراحل سیر از ضرورت تا هدف را پیمودن! به عبارت دیگر خلائی را که در ضرورت حس کردیم و هدفی را که به دنبال آنیم به وسیله شناخت اجمالی یک مفهوم که همان موضوع ضرورت بوده، شروع شده و با سیر به طرف هدف و شناختن کارائی‌های تفصیلی و نسبت تفصیلی و جایگاه موضوع در مراحل مختلف به پایان می‌رسد. بنابراین در

این بحث علاوه بر ذکر موضوع برنامه که همان «احتمال» است، برنامه را هم تعریف نمودیم که «برنامه مراحل بین ضرورت و هدف یک طرح است». موضوع هم در مرحله ضرورت، «بالاجمال» شناخته می‌شود و در مرحله رسیدن به هدف «بالتفصیل» شناسایی می‌شود، هر چند به نحو اجمال در کلیات، ضرورت و موضوع و هدف ذکر می‌شود!

۱/۱/۴/۱- «ضرورت» معرف اجمالی موضوع از طریق بیان کمبودها

در هر برنامه‌ای، سؤال می‌شود که ضرورت این امر چیست؟ شما هم خلائی را نشان داده و می‌گوئید که ضروری است حول این موضوع، پژوهشی انجام شود، یعنی یک نیازمندی‌هایی را که آن نیازمندیها را به «نبودها» تعریف می‌نمائید، ذکر می‌کنید، در تعریف نبودها که ضرورت اثبات می‌شود، «تعریف به ضد» رکن است، یعنی یک احتیاج بیان می‌شود.

بنابراین در مقدمه یا ضرورت، موضوع از طریق غیر خودش، تعریف اجمالی و ساده‌ای می‌شود، بعد می‌توانید موضوع را با یک ادراک اجمالی توصیف نمائید، چون اگر بگوئیم «نقش بیان ضرورت» از نظر تحلیل منطقی، همان نقش عنوان مشربیه یک عنوان اجمالی است، بعد از آن می‌توانید صریحاً آن عنوان اجمالی را ذکر نمائید و بگوئید موضوع برنامه ما این است. هدف هم همان نیازمندیها است که به صورت دیگری طرح می‌شود، که همان صورت هماهنگی مفروض، در برآورده شدن نیازهاست. ۱/۱/۴/۲- «هدف» معرف تفصیلی‌تر موضوع از طریق بیان «بودهای مفروض»

(س): یعنی هدف همان رفع کمبودها می‌شود؟

(ج): بله! همان رفع کمبودهاست، اما به صورتی که شما در آن هماهنگی مفروض را در نظر دارید نه هماهنگی مشخص و روشن! شما از این طریق که می‌روید نه موضوع را مشخصاً (به صورت تفصیلی) می‌شناسید نه هدف را به صورت تفصیلی می‌شناسید، بلکه تنها نیازهایتان به دو گونه در سه مرحله بیان می‌شود، ابتدا به صورت نظر به اعداد و معرفی خلاء (که همان ضرورت است) و در مرحله بعد (مرحله دوم) به وسیله آن خلاء معرفی شده، به صورت اجمالی، موضوع تعریف می‌شود و در مرحله سوم کارایی این تحقیق نسبت به این موضوع! البته به صورت اجمالی

اثباتی (نه نفیی) هدف را توصیف می‌کند. هدف، اثباتی است که به صورت مفروض از ضرورتها استخراج می‌شود. به عبارت دیگر همانگونه که در ضرورت نبوده‌ها را ذکر می‌کنند، در هدف «بودهای مفروض» و انتظارات از تحقیق در باره یک موضوع را ذکر می‌نمایند، البته طبیعی است که هدف هم اجمال دارد. مجموع سیر از کمبودها به بودهای مفروض، معرف برنامه است. برنامه انتقال شناسایی از موضوع در مراحل مختلف است. در نهایت امر که به هدف می‌رسیم، موضوع ما به صورت غیر مفروض (به صورت واقعی) دارای کارآمدهایی است. پس برنامه واسطه بین ضرورت و هدف است که در هر مرحله آن، موضوع تحقیق و پژوهش آشکارتر و مفصلتر می‌شود.

۱/۱/۴/۳- احتمالات قاعده‌مند شده بر مبنای خاص واسطه بین «ضرورت و هدف»

حالا باید دید این کار را برنامه چگونه عهده‌دار است؟ گفتیم در برنامه روش تولید معادله یا برنامه پژوهش، این کار به وسیله احتمالات قاعده‌مند شده انجام می‌پذیرد. در هر برنامه‌ایی که بخواهیم برای هر چیزی ارائه دهیم می‌بایست مبنا و موضوع آن روشن باشد تا معلوم شود چگونه و بر چه پایه‌ایی می‌تواند کارآمدی را توسعه دهد، در مورد چه موضوعی است، اگر این تعریف شد معلوم می‌شود که محور استراتژیک کارتان برای برنامه‌ریزی معین شده است.

(س): تأثیر آن کمبودها را روشن کردید؟

(ج): خیر! بحث در این است که کمبودها را چگونه می‌تواند تغییر دهد؟ یعنی خود برنامه بنفسه باید دارای یک گوهر و استراتژی و محوری باشد که براساس آن مبنا، بگوید من دارای یک چیزی هستم که می‌توانم از ضرورت به هدف انتقال یابم به عبارت دیگر صحیح است بگوئیم که برنامه، قاعده‌مند کردن سیر از ضرورت به هدف است که ممکن نیست خود این قاعده‌مند کردن «کلی»، بی‌قاعده بوده و قاعده‌مند نباشد، یعنی خود برنامه هم باید به یک امر بالاتر و به یک جوهر رساتر از خودش «تولی» داشته باشد که با تولی به آن بتواند این کار را عهده‌دار شود.

۱/۲- برنامه به معنای مراحل اجرایی ایجاد تغییرات عینی (نسبتهای اجرایی) بنابراین همانطور که اشاره شد کلمه برنامه در این بحث در سه مورد بکار رفته است. ۱- برنامه خود کار پژوهش، در بحث روش تولید معادله ۲- برنامه‌ایی که (همانگونه که قبلاً هم اشاره نمودیم) به عنوان سومین بخش یک نسبت نظری تا نسبت عینی کاربرد جزئی است، یعنی همان نسخه دادن! و همان برنامه‌ایی که در امور اقتصادی و برنامه‌ریزیهای متداول در جامعه از آن بحث می‌کنند. در بیان متداول آن بخش از فعالیتهای شناسایی، تنظیم و اجرا را به عنوان برنامه‌ریزی ذکر می‌کنند که یک قاعده بدست آمده را در عینیت بکار گیرد، ولی قبل از آن جزو برنامه محسوب نمی‌شود. در حالی که مجموعه کار «تئوریک» و کار پژوهشی‌ای که انجام می‌دهید با مجموعه کار معادله عینی و «تحقیقات میدانی» و مجموعه احتمالاتی را که در «تطبیق معادله عینی» و نسبتهای عینی به موضوعاتی خاص در خارج برای کارایی اجتماعی ارائه می‌دهید، (این سه مرحله روی هم) برنامه‌ایی است که رابطه بین نسبتهای نظری و عملیات عینی اجتماعی را تمام می‌کند.

البته یک عملیات عینی هم در وسط کار برنامه داریم که همان تولید معادله است چون این عملیات عینی است نه ذهنی! ولی این کار روی قواعد عامتر از قواعد خاصی که بعداً کارآمدی اجتماعی دارد، صورت می‌پذیرد.

۱/۳- برنامه به معنای مراحل پژوهش تولید نسبتهای نظری

بنابراین یکی از موارد بکارگیری کلمه برنامه، در تطبیق برنامه به موضوعات خارجی است که در اینجا در واقع همان مصطلح متداول را بکار گرفته‌ایم و یکی از موارد دیگر، اطلاق کلمه برنامه بر کل مراحل آن است. حال می‌خواهیم بگوئیم کلمه برنامه به صورت دیگری هم اطلاق می‌شود و آن جایی است که در تولید معادله نقش اصلی را داراست، یعنی تحقیقات «نظری» دارای یک برنامه است و تحقیقات «میدانی» هم دارای برنامه دیگری بوده و تحقیقات «اجرایی» هم دارای برنامه دیگری است. البته هر سه تحت یک «عنوان شامل» هم قرار می‌گیرند.

۱/۳/۱- نسبت‌های نظری در بردارنده «فلسفه، روش تعریف، تعریف خاص یک موضوع»

«برنامه نظری» به تحقیقات کتابخانه‌ای ختم می‌شود و برنامه میدانی، پس از تحقیقات کتابخانه‌ای آغاز می‌شود که شامل تحقیقات نسبت به شرائط تا مرحله بدست آمدن معادله است و «برنامه اجرایی» هم از شناسایی وضعیت تا تغییر و تصرف در وضعیت است.

بنابراین برنامه تحقیقات در بخش نظری هم شامل فلسفه شده و هم شامل نظام تعریف به نحو عام شده و هم تعریف خاص یک موضوع را پس از طبقه‌بندی و استفاده از نظام تعریف شامل می‌گردد؛ یعنی در واقع مبانی فلسفی را بدست آورده و بعد وارد اصطلاحات شده و نظام اصطلاحات را بدست آورده و بعد نظام تعریف را ایجاد کرده، بعد از آن بر پایه نظام تعریف با اطلاعات ابتدایی (فرهنگ عمومی) اوصاف موضوعات را طبقه‌بندی می‌نمائید و بعد به دنبال تحقیقات کتابخانه‌ای می‌روید و بعد اطلاعات را اصطلاحی کرده و اصطلاحات را از سطح کاربرد به سطح تئوریه‌ها مرتبط می‌کنید و از آنجا آنرا به فلسفه‌ها مرتبط می‌کنید.

۱/۳/۲- استفاده از حافظ موجود جامعه در تعریف موضوع و تصرف در آن در سه سطح «کاربردها، تئوریه‌ها، مبانی فلسفی»

به عبارت دیگر مدل خود را در سه مرحله فرهنگ کاربرد بکار می‌گیرید. اگر فرض کنیم کتب کتابخانه‌ها، حافظه جامعه است، می‌گوئید ما مدل خود را بر حافظه جامعه وارد نمودیم و در این حافظه تصرفاتی نمودیم تا آنرا به یک مرتبه خاصی رساندیم. می‌گویند به چه مرتبه‌ای رسانده‌اید؟ می‌گوئید حداکثر استفاده از این اطلاعات موجود در جامعه (با توجه به مدلی که داریم) اینگونه طبقه‌بندی و تصرف نمودن است، می‌گویند در چه چیز آن تصرف نمودید؟ می‌گوئید اولاً در کاربردها و یا اصطلاحاتش، ثانیاً در تئوریهایی که این کاربردها را تحویل داده است، ثالثاً در فلسفه‌ای (عالیترین چیزی) که در حافظه جامعه وجود دارد، تصرف نمودم، حال می‌توانم پس از تصرف طراحی نمایم و بگویم اگر مفروض و تناسبات آن را تغییر دهیم، چه می‌شود؟ می‌گویند چه مفروضی و چه تناسباتی را مد نظر دارید؟ می‌گوئید

مفروضاتی که یک نحوه نظم و نظام در حافظه جامعه داشته و ما آنرا به وسیله ماشین یا نظام نسبت‌های فلسفی خود، بگونه‌ای دیگر ترتیب داده‌ایم که طبیعتاً مدل‌های آن را بگونه دیگری تنظیم می‌کنیم، اصطلاحات هم بگونه دیگری تخمین زده می‌شود. پس از این طریق، عملاً آنچه در اطلاعات جامعه وجود دارد، از نظر طبقه‌بندی و دسته‌بندی تغییر خواهد یافت و نشانگر یک انتظارات و مفاهیم دیگری می‌شود.

نکته قابل توجه این است که ما به دلیل اینکه از بحث تئوری گذر کردیم، برنامه بخش تئوری را در ساختن فلسفه و نظام تعریف نمی‌آوریم چون این برنامه از کار فعلی ما خارج است، ولی قسمت کار نظری جزو کارمان هست.

(س): سه قسمت برنامه نظری چه بود؟

(ج): یکی کار فلسفی است که تمام شده است، بعد آنرا به اصطلاحات و تعریف رسانیدیم و بعد آنرا به تطبیق به موضوع رساندیم، یعنی به تعریف خاص بر پایه تئوری و فلسفه‌مان رساندیم. درست است که از آن تعاریف استفاده نمودیم، اما عملاً آنرا در نظام دیگری بردیم که یک نتیجه دیگری داد. لذا صحیح است که بگوئیم ما موضوع خاص را بر پایه فلسفه خودمان تعریف کرده‌ایم. البته با استفاده از اطلاعات موجود جامعه! ما اطلاعات موجود را بکار برده‌ایم ولی کارایی آن در تنظیم یک نسبت‌های تعریفی است که آن نسبت‌های تعریفی، بر پایه فلسفه مطلوب و مفروض ماست.

(س): پس ما برای بخش اول و دوم برنامه نظری، نیاز به برنامه نداریم و فقط برای بخش سومش برنامه می‌خواهیم؟

(ج): ما الان برای بخش دوم (تحقیقات میدانی) آن نیاز به برنامه داریم، ولی برای بخش سوم که بخش اجرا و بکارگیری اجتماعی است، نیاز به برنامه نداریم. پس برای این قسمت وسط، محتاج به برنامه هستیم، یعنی همان تحقیقات میدانی!

(س): آیا تطبیق به موضوع (که قبل از تحقیقات میدانی است) در بخش نظری بررسی می‌شود؟

(ج): بله! باید در بخش نظری بحث شود. ما الان کلیات آنرا ذکر

می‌کنیم، یعنی در اینجا ما کلیات برنامه را یادآور می‌شویم، پس از بیان استراتژی و یا قانون حاکم بر برنامه‌ریزی (که احتمال و قاعده‌مند نمودن بود) حال به دنبال آنیم که ببینیم ما در کارمان چه مراحل داریم.

آن قسمت سوم که برنامه اجرایی، جهت بکارگیری در جامعه است، از موضوع کار فعلی ما خارج است. دو قسمت از قسمت اول هم بحث آن تمام شده و خارج است، قسمت سوم را هم بصورت اجمالی بیان کردیم و گفتیم شناسایی اجمالی موضوع یعنی طبقه‌بندی اطلاعات خودمان از موضوع، در روش تعریف لازم است بعد جراحی نمودن احتمالاتی که در جامعه (در کتب کتابخانه‌ایی) وجود دارد و بکارگیری آن در سه فصل لازم است تا نتیجه‌اش، تعریف موضوع شود.

۲- سه مرحله درونی تولید نسبت‌های عینی (معادلات کاربردی) - تعیین شرایط آزمون، سازمان عملیات، برنامه عملیات

۲/۱- تعریف اجمالی مراحل فوق

در این صورت طبیعی است که شرایطی که در مدل قبل در جامعه (کتابخانه) وجود داشت (و گفته بودند چون مدل مفروضمان چنان بود، شرایط را اینگونه فرض کردیم) تغییر می‌کند چون شما می‌گوئید مفروض ما چیز دیگری است، می‌توانید بگوئید ما باید شرایط دیگری را که متناسب و متسلسل و هماهنگ با محور قرار دادن امری دیگری (که در مدل ما محور قرار گرفته) است، مورد ارزیابی قرار دهیم؛ یعنی شما شرایط را «تعیین» می‌کنید، همانگونه که برای تنظیم اطلاعات طبقه‌بندی نمودید. در اینجا برای شناسایی شرایط طبقه‌بندی می‌نمائید و شرایط مطلوب آزمون را معین می‌کنید. انتظارات خود را از موضوع با شرایطی که تنظیم و تعریف و شناسایی شده، در یک نظامی که هم موضوع و هم شرایط را شامل می‌شود، تنظیم نموده و معین می‌کنید.

حال در اینجا به دو چیز دیگر هم نیاز دارید یکی نظام عملیاتی است و دیگری برنامه عملیاتی است، در اینجا نظام عملیاتی باید معین کند که اگر یک مجموعه (کمپ) چند نفره بخواهند تحقیق نمایند، چگونه تقسیم کار شود و کارهایشان هماهنگ شود که بتوان به نتیجه رسید؛ یعنی آیا شرایطی را که ما معین کرده و تعریف می‌نمائیم، با کار فردی می‌توان مثلاً

همه ابعاد آن را در آن واحد کنترل نمود؟ چند نفر باید روی گزارشها هم زمان کار کنند؟ شاید گفته شود لزومی ندارد به صورت هم زمان چند نفر گزارشها را کنترل نمایند، یک نفر می‌تواند با وقت‌گذاری بیشتری گزارشها را جمع‌آوری کرده و استنتاج نماید، ولی می‌گوئید یک نفر نمی‌تواند، باید چند نفر بوده و با تقسیم کار مناسب بین آنها، هر کدام از یک زاویه مطلب را ملاحظه نمایند و اگر بخواهیم بگوئیم شما یکسری نمونه‌ها را ابتدا بیاورید و به تدریج به دنبال نمونه‌های دیگر بروید، شرایط عوض خواهد شد و نمونه‌هایی را که در شرایط دوم می‌آورید تناسبی با نمونه‌های قبل نخواهد داشت، بلکه این امر باید در شرایط آزمون معین شود، یعنی وقتی موضوع را به مجموعه تعریف می‌کنید باید ببینید هم‌زمان، به چه تعداد نیرو نیاز دارید تا معلوم شود میزان لازم آن و کفایت و حداکثر آن چقدر است، یعنی یک حداقل و یک حداکثری برای آن معین کنید و بعد برای سازماندهی و نحوه ارتباط اطلاعات آنان مدلی ارائه دهید. پس باید مدل مدیریت متناسب با تحقیق داشته باشید.

(س): تفاوت این نظام عملیات و برنامه عملیات با شرایط آزمون چیست؟

(ج): به این سؤال بعداً جواب می‌دهم. قسمت سوم برنامه‌های اجرایی در تولید معادله (نه برنامه‌های اجرایی در بکارگیری اجتماعی معادله) است. پس ما در واقع در این مرحله سه کار داریم.

۱- تعیین شرایط.

۲- تعیین سازمان برای فعالیت در شرایط.

۳- برنامه عملیاتی برای تولید معادله.

در اینجا هم برنامه اجرایی و عینی داریم، ولی با برنامه‌ایی که در مقابل این ذکر کردیم، یعنی برنامه اجرایی بکارگیری اجتماعی معادله، تفاوت دارد. این برنامه مخصوص کسانی بود که اهل اصطلاح هستند تا معادله تولید شود.

در هر حال کلمه برنامه به یک معنای شامل و سه معنای مشمول آن قابلیت اطلاق دارد که سه معنای مشمول آن همان

تحقیقات نظری، میدانی و اجرایی است.^۱»

حال بخش دوم را توضیح می‌دهیم گفته شد در بخش دوم سه امر داریم.

۱- تعریف شرایط آزمون (تحقیقات میدانی).

۲- نظام آزمون یا برنامه تقسیم وظایف و اختیارات در عملیات تحقیقات

میدانی.

۳- برنامه تحقیق.

۲/۲- «فلسفه، تعریف، حکم» عامترین قاعده حاکم بر سه سطح برنامه

بر هر سه مورد باید یک قانون و قاعده حاکم باشد، یعنی برنامه تولید

معادله می‌بایست دارای مدل و الگو باشد، سازمان آن هم باید مدل و الگو

داشته، شرایط آن نیز باید مدل و الگویی دارا باشد. اگر بنا شد ما در تعریف از

جدول مختلفی استفاده نمائیم (فعالاً فرض می‌کنیم به چندین جدول نیاز

داریم) تا به معادله برسیم، حتماً می‌بایست یک جدول حاکمی وجود داشته

باشد، یعنی آنچه را که ما در نظام تعریف بیان نمودیم و واسطه بین فلسفه و

عینیت قرار گرفته است، به صورت بسیار کلی می‌بایست جاری شود. معنای

بسیار کلی آن است که اگر بگویند چه چیزی در کلی‌ترین سطح دارید؟

عامترین قاعده شما چیست؟ باید بگوئیم «فلسفه، تعریف و حکم»! چیزی

غیر از این نیست، نسبت فلسفه هم به تعریف همیشه محوری است، یعنی

هر فلسفه‌ای تعریف متناسب با خودش را قید زده و توسعه و تضييق داده و

ایجاد می‌کند، کیفیت تعریف، در فلسفه تعیین می‌شود.

۲/۲/۱- «تعریف» واسطه فلسفه و معادله

همیشه تعریف، واسطه بین فلسفه و حکم است، بنابراین حکم همیشه

از طریق تعریف، از فلسفه تبعیت می‌کند. جدول نظام تعریف واسطه بین

فلسفه ما و معادله عینی ما در سطوح مختلف است. می‌گوئید آیا خودش هم

چیزی دارد که بدان وسیله واسطه قرار گرفته است؟ می‌گوئید بله! آنچه که در

فلسفه اثبات شده (اصولی که در نظام ولایت به اثبات رسید) و آنچه در نظام

اصطلاحات در تنظیم جهت معین شد، در تعریف ظهور می‌یابد. یعنی اصول

برآمده از فلسفه و نظام اصطلاحات به نظام تعریف خط می‌دهند.

(س): البته نظام اصطلاحات وسط قرار می‌گیرد.

(ج): بله! البته هرگاه منتهی‌الیه آن تعریف قرار گیرد. هرگاه ما بلوک

بالایی را بخواهیم تقسیم نمائیم هر کدام از اینها محوری، تصرفی و تبعی

قرار خواهند گرفت، داخل آن هم اینگونه است.

۲/۲- نظام اصطلاحات تعیین کننده جهت تعریف

(س): نظام اصطلاحات نه داخل فلسفه است و نه داخل تعریف

است؟

(ج): واسطه است. چون جهت دادن به تعریف براساس نظام

اصطلاحات است.

(س): منظور تان از جهت دادن چیست؟

(ج): اگر بفرماید، نظام تعریف را از نظام اصطلاحات بریده در نظر

بگیریم، آن وقت نخواهیم توانست در ۶ هزار میلیارد بگوئیم شاملترین کدام

است؟

(س): شاملترین از چه چیزی؟

(ج): هرگاه نظام تعریفی را در جایی بکار گیریم که ۸۱ اصطلاح آن

همه‌اش ولایت یا ظرفیت باشد با آن جایی که ۸۱ اصطلاح آن عاملیت

باشد، تفاوت دارد و دو تعریف خواهد شد، محال است یکی شود، مابین آن

هم که ترکیباتی از این اصطلاحات می‌باشد، اینگونه است. پس بحث در آن

چیزی است که مثلاً به نظام تعریف می‌گوید تعریف در اینجا، یک معنای

دیگری می‌دهد، درست است که قانون درست کردن مبتدا و خبر یکی است،

اما بستگی دارد از چه اطلاعاتی برای مبتدا و خبر درست کردن استفاده

کنید؛ یعنی طبقه‌بندی موادی که در نظام تعریف است در نظام اصطلاحات

صورت می‌پذیرد.

(س): طبقه‌بندی‌اش اینجا صورت می‌گیرد یا آنجا؟

(ج): طبقه‌بندی تعریفی خاصش، به عنوان و اعتبار تعریفی، اینجا

صورت می‌پذیرد، ولی طبقه‌بندی موادش در جای دیگری صورت می‌پذیرد.

اگر بگویند شما جدولی درست کن که ۸۱ وصف آن ظرفیت باشد، قطعاً جای

۱ - البته به مرحله سوم نمی‌توان مرحله تحقیقاتی گفت، اگر چه در آنجا هم چون

شناسایی وضعیت صورت می‌گیرد به یک نحو تحقیق صورت می‌پذیرد، اما در واقع برنامه

اجرایی است. هر چند در آنجا هم تحقیق وجود دارد چون در آنجا وضعیت را شناسایی

کرده و نمونه برداری می‌نمائید و براساس معادله، برنامه اجرا را تنظیم می‌نمائید.

این مطلب که اینجا نیست. شما در اینجا از منزلت آن ظرفیتها صحبت می‌کنید. اینجا هر چیزی براساس منزلتهایی که در نظام تعریف است، معنا می‌شود نه براساس طبقه‌بندی عام و شامل در نظام اصطلاحات! نظام تعریف می‌گوید مثلاً منزلت یکی از این ظرفیتها، عاملیت است و دیگری جهت و ظرفیت است و همچنین معین می‌کند که این منزلتش ظرفیت در چه جایی است؟ بنابراین نظام تعریف با آنجایی که مواد را طبقه‌بندی می‌کند، متفاوت است، مواد در جای دیگری بر یک اساسی طبقه‌بندی می‌شود که مثلاً می‌گویند ۸۱ وصف ظرفیت یا عاملیت تنها، اینگونه قرار می‌گیرد. پس نظام تعریف از نظام اصطلاحات «جهت» می‌گیرد، یعنی معین می‌کند که جدول تعریف حاکم، کدام است؟ که حکومت بر همه جداول تعریف باید داشته باشد که همان جایی است که همه ۸۱ وصف آن ظرفیت تنها باشد و بقیه باید به آن تولی داشته باشد. و هر موضوعی هم که در تطبیق به موضوع، این قدرت در آن بود، آن موضوع محور همه موضوعات است. آنگاه چون تولی در آن شرط است شما هر موضوعی را نمی‌توانید کنار ۸۱ ظرفیتی قرار دهید مثلاً موضوع تبعی را نمی‌توانید آنجا قرار دهید، بلکه باید موضوع محوری آنجا قرار گیرد.

۲/۲/۳- اصول نظام تعریف، اساس تولید نظام معادله

ما مدلی می‌خواهیم که بتواند تعریف «شرایط» و تعریف «گردش عملیات» و «برنامه عملیات» را (که موضوع عملیات و فعالیتها در پژوهش است) عهده‌دار شود. برنامه گردش عملیات همان نظام مدیریت است که همان سازمان آن می‌باشد، موضوع این گردش هم، برنامه آن است یعنی همان برنامه عملیات! پس مدلی باید باشد که بر سه مورد حاکم باشد، آن مدلی هم که بر سه مدل بخشی حاکم است، نمی‌تواند ارتباطش با مدلی که برای تعریف موضوعتان است، به نحو خاص در نظام تعریف تمام نشود، یعنی می‌بایست همان نظام تعریفی که وسیله تعریف موضوع خاص قرار گرفته (هر چند در تعریف موضوع خاص از کتابخانه هم استفاده کرده است) همان در تنظیم مدل شناسایی شرایط، شناسایی سازمان و شناسایی برنامه، «اصل» قرار گیرد. حال اگر ما این کار را انجام دهیم، از جداول دیگر مستغنی خواهیم شد؟ می‌گوئیم خیر! همانگونه که در بخش قبل هم، از

اطلاعات جامعه مستغنی نبودیم، حتی از مدلهای آن اطلاعات و فلسفه‌های آن هم مستغنی نبوده و گفتیم روی تمام آن اطلاعات طبقه‌بندی شده، کار می‌کنیم.

حال اگر چنین چیزی را ملاحظه کنیم که ما به جداول دیگر هم نیاز داریم، یعنی به قواعدی نیاز داریم که قانون حاکم بر آنها، نظام تعریف است، بنابراین همانگونه که صحیح است بگوئیم «فلسفه، تعریف و حکم»! صحیح است که در مجموعه‌ها، نظام تعریف را واسطه بین کل کارهای نظری قبلی و کارهای معادلاتی بعد قرار دهیم. این واسطه بودن بدین معنا نیست که بگوئیم یک مرحله، تولید نظام تعریف است، حال تمام شده و به سراغ نظام معادله آمدیم که نظام معادله ربطی به نظام تعریف نداشته و از آن مستقل است، بلکه معنای واسطه شدن این است که نظام معادله بر پایه نظام تعریف تولید می‌شود.

به بیان دقیق فلسفی ما باید بگوئیم نظام تعریف در نظام معادله نزول مکانی می‌یابد و نظام معادله نسبت به نظام تعریف صعود زمانی می‌یابد. یعنی نظام تعریف بگونه دیگری (غیر از شکلی که در نظام تعریف بود) جریان می‌یابد. می‌گوئید مگر نظام تعریف می‌تواند بگونه دیگری در جای پائین‌تر بیاید؟ می‌گوئیم بله! لزوماً خصوصیات خاصی که موجب تشکیل نظام تعریف شده بود، آن خصوصیات با آن ترکیب نمی‌آید، ولی آن اصول حتماً می‌بایست در نظام معادله و روش تولید معادله جاری شود. می‌گوئید جریان آن اصول چه اثری دارد؟ می‌گوئیم تصرف در مفاهیم! در اینجا باید چه حاصلی داشته باشد؟ می‌گوئیم می‌بایست تصرف در عینیت حاصل آن باشد.

۲/۳- تبیین مراد از تعیین شرایط آزمون

(س): اگر دو مطلب را توضیح بیشتری بفرمائید، بحث در ذهن ما بهتر شکل می‌یابد. یکی اینکه فرمودید بحث را متمرکز در تحقیقات میدانی می‌کنیم و تحقیقات میدانی هم شامل سه قسمت است. ۱- تعریف شرایط آزمون. ۲- تنظیم نظام آزمون. ۳- برنامه تحقیق یا همان نظام عملیات اجرایی. اگر امکان دارد خود این سه مرحله را توضیح دهید تا معلوم شود منظور ما از این سه مرحله چیست؟ و چگونه این سه مرحله در مجموع

موجب پیدایش معاله می‌شود.

(ج): البته این سه موضوع، چیزی است که بعدها می‌بایست به صورت مبسوط مورد بحث قرار گیرد، ولی الان به صورت کلی توضیح بیشتری ارائه می‌دهیم. شرایط آزمون باید موضوعاتی را که ما در دستگاه فلسفی خود (در نظام تعریف) منحل نمودیم، تعریف نماید که آن موضوعات همان تئوریها و فرضها بوده که ما نسبتهای بین آن را تغییر می‌دهیم، مدلهای بوده که ما تناسبها را هم تغییر می‌دهیم، بعد گفتیم این اصطلاحات که یک طبقه‌بندی دیگری داشت، براساس دستگاه ما به گونه دیگری طبقه‌بندی شده است چون آنها که بدون در نظر گرفتن شرایط عینی وارد آزمون نمی‌شوند، اگر بنا باشد شرایط آزمایشگاهی شیمیایی درست شود، می‌آیند یک موادی را در کنار یک مواد دیگر قرار می‌دهند و مفروض شما این است که صورت آزمایشگاه را می‌توان عوض نمود و مواد را بگونه دیگری قرار داد.

۲/۳/۱- تعیین ابزار اندازه‌گیری جدید در شرایط آزمون

یکی از مسائل در مسئله شرایط، ابزار آزمایشگاهی در افق بالا یا همان ابزارهایی است که متناسب با تئوریهاست، یعنی می‌گوئید با ابزاری که می‌توان جریان الکتروسیسته را اندازه‌گیری کرد نمی‌توان سطح مقطع یک فلز را اندازه‌گیری نمود می‌گوئید با میکرومتر و کلیس می‌توان اندازه استوانه این لوله را معین نمود، اما قوس الکتریکی برد نمی‌خورد (هر چند از طریق قوس الکتریکی هم می‌توان نور را تاباند و اندازه دقیقی گرفت ولی) می‌گوئید این اندازه دقت، در اندازه پایه یک میکروفون لازم نیست. مثلاً اگر بگویم ضریب دقت ساخت پایه این میکروفون تا ده هزارم میکرون پیش رود. می‌گوئید: لزومی ندارد، ولی اگر بگویم برای مدار ای سی این لازم است. می‌گوئید: بله لازم است. چون اگر در آنجا آنقدر دقت نکنید، نخواهید توانست در تجزیه نمودن امواج نوری کار کنید.

۲/۳/۲- معرفی شاخصه‌های جدید در نمونه‌های عینی در شرایط آزمون

بنابراین وقتی می‌گوئید کنترل دقت و انضباط و سرعت تغییرات، برای انتقال از یک سطح به سطح دیگر آزمون لازم است، مفروض این است که اگر دامنه هماهنگی گسترده شود می‌بایست ضوابطی که بتواند این هماهنگی را حاصل کند، به همان میزان شامل باشد و باید بتواند نسبت بین

امور بسیار بسیار دقیق را تا اموری که این میزان دقت در آن لازم نیست، تعریف نماید.

مثلاً اگر گفتید می‌بایست نسبت بین فیزیک اتمی و فیزیک کیهانی را روشن کنید و فرضاً گفتید سرعت انتقال حالات انسان از اشعه است و این در تعریف نیازمندیهای انسان برد دارد. اینگونه نیست که بی‌ارتباط باشد. مثلاً الان در دنیا در علوم روز ترس را اندازه‌گیری می‌کنند، اگر چه ترس یک حالتی است ولی روانشناسها برای آن مدلی ارائه داده‌اند، یعنی ترس را به وسیله آثارش (آثار محسوسش) براساس یک مبانی تئوریک خاصی اندازه‌گیری می‌کنند. البته یادتان نرود که آنها ایمان را دخیل نمی‌دانند، در تئوری آنها نه خبری از ایمان است و نه اختیار! بلکه عمل و عکس‌العملها را به صورت مادی تعریف می‌کنند. طبیعتاً شاخصه‌هایی را که برای ظهور آثار تعریف می‌کنند، با آنچه شما می‌گوئید تفاوت دارد. حال که شما ایمان و اختیار را در حالات انسان دخیل می‌دانید، طبیعتاً بر این مبنای فلسفی مدلی را که برای رفتار انسان می‌دهید، با آنچه آنها داده‌اند، متفاوت خواهد بود. این مدل وقتی به اصطلاحات و معادلات بخواهد تبدیل شود، از شاخصه‌های دیگری استفاده می‌کند و وقتی از شاخصه‌های دیگری استفاده نمود، طبیعی است که در تعریف شرایط آزمون، یک شرایطی را معرفی می‌کند که در شرایط دستگاه مادی نیست.

(س): غیر از معرفی شاخصه، معرفی شرایط به چه معناست؟

(ج): مثلاً در شاخصه‌ایی که برای گزینش معرفی می‌کنید، می‌گوئید افراد را ابتدا برحسب طبقات ایمان، تقسیم نمائید، بعد از آن متناسب با شدت و ضعف ایمان ببینید حالات چگونه است؟ نسبتی که برقرار می‌کنید نسبت بین مراتب مختلف ایمانی باشد. پس این افرادی را که این مدل برای ما معرفی می‌نماید، با یک دسته‌بندی جدید گزینش شده‌اند، لذا شرایط آزمون تغییر خواهد کرد. ولی اگر عامل ایمان را حذف نمائید به یک دسته‌بندی دیگری جهت گزینش نمونه‌ها می‌رسید.

می‌خواهم بگویم گزینش یک اثر و دسته‌بندی آثار و ایجاد تناسب بین آن برای استنباط یک مدل، از طریق یک مدل خاصی انجام می‌پذیرد. درست است که شاخصه‌هایی را قبلاً به عنوان تعریف موضوعات، تعریف

نمودید، ولی ببینید مدلی را که برای نمونه برداری معین می‌کنید، کجا و چگونه باشد. یک وقت می‌گوئید این مدل را در شهر قم و نسبت به علوم انسانی پیاده نما ولی یک وقت می‌گوئید این را در یک شهر فاسد مانند شهر لاس‌آگولاس (شهری است که خود اروپا برای فساد درست کرده است) پیاده کن! بنابراین می‌گوئید در عینیت امروزی جهان در علوم انسانی یک خط اولین نقطه تا ۱۸۰ درجه مقابلش معین کن. اگر گفتیم در وضعیت «فعلی» جهان، معنایش این است که شاید فردا آنجایی که قرار بود بررسی شود، مسلمان شوند و برای شما نمونه خوبی نباشد. بنابراین باید الان «اسلامی اسلامی اسلامی» را تا «الحادی الحادی الحادی» را تطبیق به خارج دهید، بعد بگوئید چگونه نمونه برداری نمائید. شما باید از علوم انسانی گرفته تا علوم نظری و فیزیک و شیمی و تجربی، مشخص نمائید که گزینش نمونه‌ها چگونه است.

(س): یعنی اینکه از کجا شاخصه‌گیری کنیم...؟

(ج): بله اینکه از کجا شاخصه‌گیری کنیم مبین تعریف شرایط است. یعنی شاخصه‌های عینی آن چیزی را که موضوعش را به نحو تفصیلی پیدا نمودیم، «موضوع» معرفی شده است.

(س): مگر ما تا این شاخصه‌ها را معین نمائیم، تعریف قابلیت امکان خواهد داشت؟

(ج): شاخصه‌ها غیر از تطبیق به خارج است.

(س): ما می‌خواهیم موضوعی را تعریف نمائیم، فرض این است که قید و خصوصیت برای آن ذکر می‌نمائیم.

(ج): بله! خصوصیت مثلاً این ساعت را کاملاً بیان نمودید، ولی تطبیق آن به عینیت که آیا در مغازه حسن آقا فروخته می‌شود یا کریم آقا، این را معین نکردید؛ یعنی یک وقت همه خصوصیات ساعت را معین می‌کنید و می‌گوئید ما یک ساعت دو زنگ، آلمانی و سه ستاره می‌خواهیم و حتی تصویر آن را هم می‌کشید، ولی از جای فروش آن مطلع نیستید.

(س): چه لزومی دارد از جای خرید آن مطلع باشیم؟

(ج): چون بنا است شما کارهای دیگری روی آن انجام داده و از تعریف خارج شده و به حکم برسید، در توصیف، خصوصیات آن را معین

نمودید، ولی باید مشخص کنید که باید بروید در پاساژ مثلاً کویته‌ها فلان جا بخرید.

(س): یعنی باید معین نمائیم که این موضوع در چه شرایط اجتماعی محقق شده است؟

(ج): باید مشخص کنیم که جای این موضوع در عینیت کجاست، چون می‌خواهیم آن را آزمایش نموده و کنترل نمائیم. درست کردن معادله پس از معین شدن جای موضوع در عینیت است و این غیر از جای آن در طبقه‌بندی مفاهیم است.

(س): یک وقت می‌گوئیم منظور طبقه‌بندی مطلوب و مفروضی است و یک وقت می‌گوئیم منظور طبقه‌بندی‌ای است که الان در عینیت دارا است.

(ج): طبقه‌بندی فلسفی «کارایی» اش می‌باشد نه طبقه‌بندی عینی خارجی! طبقات موضوعات در عینیت که نباید مانند آن باشد. یک مسئله «جریان اوصاف» در تبدیل است، یعنی آن چیزی که به شما قدرت استنباط می‌دهد. می‌گویم آیا این مفروض است می‌گوئید خیر! این در عینیت جاری است و تغییر به وسیله این کنترل می‌شود، صحبت از مفروض و مطلوب نیست، بحث در فلسفه جاری است. می‌گویم چرا جاری است، می‌گوئید برای اینکه در کنترل به وسیله آن استنباط می‌نمایم. حساسترین بحث همین است که دیگر از آن مفروض، مطلوب خبری نیست، چون از همان پله اول در فلسفه معتقدیم که چوب بودن چوب باید به وسیله این کنترل شود، نه اینکه تنها فرض شود که اینگونه است.

پس یک جریان اوصاف داریم که می‌گوئیم هرگاه نسبتها تغییر یابد، موضوعات هم می‌بایست تغییر یابند. با جدول تعریف و بکارگیری آن در تعریف عام و خاص اجتماعی فهمیده‌ایم که این چوب است به آن چیزی که چوب می‌گوئیم و بعد نظام تعریف را در تمام مراحل کاری جریان می‌دهیم، برای کنترل جریان اوصاف است، غرض از اوصاف «هویتها» است که باید ببینیم چگونه تغییر می‌یابد و چگونه می‌توان آن را کنترل نمود، بعد از این، یک دسته‌بندی کلی مفهومی داریم که در برنامه عملیات (در جای خودش) از آن بحث می‌کنیم، بعد از آن طبقه‌بندی موضوعات عینی خارجی داریم که

نام آن اشیاء خارجی ای است که اصلاً کاری به وصف ندارد. اگر اشیاء را در سه رده طبقه‌بندی نمائیم، مثلاً یکجا نام این کلیس است و یکجا نام آن آهن است و یکجا هم این در یک معادله جاذبه عمومی تعریف می‌شود. آنجا هم که از جرم و جاذبه بحث می‌شود هم، این وجود دارد، براساس آن هم در دسته دوم (آهن) تغییراتی ایجاد می‌کنید، ولی جای کلیس کجاست؟ جای معدن آهن کجاست؟ کلیس را در مغازه خاصی می‌فروشند و معدن هم در جای خاصی که شناسایی شده وجود دارد.

۲/۳/۳- موضوعی شدن قواعد در سطح معادلات

ما همیشه سه دسته‌بندی داریم. در مدیریت، هم عیناً چنین چیزی داریم، البته در مدیریت خرد و طبقه‌بندی و دسته‌بندی موضوعات؛ ولی در کجا گفته می‌شود که باید بیشتر به این طرف بها دهیم یا به آن طرف؟ فرضاً این ساختمان، یک طبقه‌بندی موضوعی شده است و مثلاً می‌گوئیم یک اطاق مربوط به آقای پیروزمند و آقای حسینیان و آقای ترابی است و اطاقهای دیگر را هم معین می‌کنید، بعد می‌گوئید اگر بخواهیم با مفاهیم کلی دسته‌بندی نمائیم باید بگوئیم مثلاً بخش کامپیوتر که دیگر در آن نامی از آقای دیندار و یا دیگران ذکر نمی‌شود و یا مثلاً بخش تدوین و بخش تحقیق، این عناوین، عناوین «فعل» است و در این فعل خصوصیات اشخاص نیامده است، در موضوع فعل، تقسیم کرده‌ایم اینجا عام بوده و کاری به اشخاص ندارید فرضاً اگر گفتیم باید به بخش تحقیق ضریب ۴ دهیم و به بخش تدوین ضریب ۲ و به بخش انتشار ضریب ۱ دهیم، طبیعتاً آموزش در بخش انتشار قرار می‌گیرد و بانک اطلاعات جزو تدوین قرار می‌گیرد، لذا در توزیع امکانات مثلاً می‌گوئید جای آقای پیروزمند کجا باشد، می‌گوئیم باید دید کارائی ایشان در چیست؟ می‌گوئید کارایی اش در تحقیق و تدوین است. می‌گوئیم پس با این وضع این اطاق جای ایشان است. پس هرگونه تغییراتی که در بخش موضوع انجام می‌پذیرد، با تولی یا با «اصل» شمردن بخش «طبقه‌بندی بین مفاهیم» است و هرگونه تغییری که در طبقه‌بندی مفاهیم صورت می‌پذیرد، در «اوصاف» آن است، تفاوت سیر ما در جدول نظام تعریف تا رسیدن به جدول تعریف در خود معادله، این است

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

که باید سیر به طرف «موضوعی شدن» قواعد باشد، یعنی از قواعد «وصفی» به قواعد «مفهومی» و از قواعد مفهومی به قواعد «موضوعی» تبدیل شود، هر چند ما بر پایه وصفها طبقه‌بندی کرده و ایجاد نسبت می‌نمائیم، ولی در پایان (در معادله) می‌بایست بر پایه موضوعات و آثار خاص خارجی کار کنیم، بله! در اینجا هم محور استنباط آن وصفها است.

۲/۴- تعیین مراد از سازمان عملیات

بنابراین با این اشاراتی که کردیم «گردش عملیات» یعنی سازماندهی تعریف شد، یعنی شرایط را از طریق بیان مدیریت عرض کردیم که فصل دوم بود که همان سازماندهی «تخصیص» مقدراتی است که از نظر «نیروی انسانی، امکانات مالی و حتی قدرت سیاسی» (یعنی قدرت کنترل رفتار) داریم. باید حتماً این را در سطح «موضوعات، مفاهیم و اوصاف» سازماندهی کنیم که بعدش «شرایط، سازمان و برنامه عملیات» را در پیش دارید، برنامه هم در «خرد، کلان و توسعه» (یا همان کنترل تغییر) مطرح می‌شود. در کنترل تغییر باید بتوانید موضوعات را تبدیل کنید که تبدیل همان معادله است (البته این تعریف به صورت اجمالی است، بعدها تفصیل آن را خواهیم داشت).

(س): آیا برای ورود به تولید معادلات، لازم است آن قسمت سوم تحقیقات نظری (یعنی همان تطبیق اوصاف فلسفی به موضوعات خاص) را پشت سر بگذاریم.

(ج): البته وقتی کلیات برنامه تولید معادله را به اتمام رساندیم، مرحله‌بندی نموده و برای هر مرحله عنوانی قرار دادیم، سیر و جایگاه آن را دقیقاً معین نمودیم، می‌بایست برگشته و هر کدام را تفصیل داده و شاخصه‌بندی نمائیم و بعد بتدریج جداول آن را معین نمائیم. به عبارت دیگر هم می‌توان برای بیان روش تولید معادله یک قانون کلی بیان نمود و گفت: قانون آن «ولایت، تولی و تصرف» است و هم می‌توان به صورت مبسوط معین نمود و به عنوان یک نمونه در یک علمی پیاده نمود. پس موضوع جلسه بعدی ما تفصیل بیشتر همین سه امر است.

روش تولید معادلات کاربردی

جلسه ۵

۷۴/۲/۶

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی مراحل تولید معادلات کاربردی

فهرست

* - مقدمه: دو اصل حاصل از مباحث گذشته

۱- «توسعه قاعده‌مند احتمال» موضوع برنامه روش تولید معادلات

۱/۱- وجود مراتب بین احتمالات

۱/۲- حکومت احتمالاتی که موضوع آن «قاعده‌مند کردن احتمال است» بر سایر احتمالات

۲- لزوم حضور قواعد روش تعریف در قواعد روش تولید معادله

* - اصل بحث:

۱- سیر از «اوصاف» به «مفاهیم» و از «مفاهیم» به «موضوعات خاص»، طریق رسیدن

از تعاریف به معادلات

۱/۱- ویژگی‌های «سطح موضوع»

۱/۱/۱- تعریف هر موضوع به آثار و محصولات (جدای از سایر موضوعات) در سطح موضوع

۱/۱/۲- تعریف خصوصیت شخصی تصرفات در سطح موضوع

۱/۲- ویژگی‌های «سطح مفاهیم»

۱/۲/۱- جذب خصوصیت خاص و بیان شاخصه‌های عام در سطح مفاهیم

۱/۲/۲- جاری بودن احکام مفاهیم در موضوعات

۱/۲/۳- وجود نسبت بین شاخصه‌های عام مانع انتزاعی شدن مفاهیم

۱/۳- ویژگی‌های «سطح اوصاف»

۱/۳/۱- تعیین شاخصه‌های مطلوب در سطح اوصاف

۱/۳/۲- جریان یافتن اوصاف مطلوب در سطح مفاهیم و موضوعات

۲- تطبیق سیر از اوصاف به موضوعات به بحث تولید معادلات

۲/۱- طبقه‌بندی اوصاف وسیله طبقه‌بندی بیشتر نظام مفاهیم

۲/۲- طبقه‌بندی مفاهیم وسیله تعیین مراحل تکامل تاریخی

۲/۳- طبقه‌بندی مفاهیم وسیله تعیین کارآمدی موضوعات خاص

۳- طرح سه مرحله «نقد، نقض طرح» به عنوان وسیله دسته‌بندی احتمالات تغییر موضوع

* - جمع‌بندی بحث

* - پرسش و پاسخ

۱- سطح اوصاف بیانگر «جایگاه فلسفی مطلوب»

۲- سطح موضوع بیانگر «آثار عینی مطلوب» در سطح خرد

۲/۱- تفاوت تعریف شیء بر محور تکامل و تعریف آن بر محور مکان

۲/۲- نیازمندیهای اجتماعی تعیین کننده اوصاف مطلوب در موضوع

۳- تفاوت استعمال کلمه «وصف» در معنای لغوی و اصطلاحی

۴- ملاحظه یا عدم ملاحظه نسبت فارق مرحله «اوصاف» و «مفاهیم»

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۰۰۵

تاریخ جلسه یا تدوین: ۷۲/۲/۶

تاریخ بایگانی: ۷۲/۰۲/۱۶

تیراژ: ۱۰ نسخه

نوبت تکثیر یا چاپ: اول

روش تولید معادلات کاربردی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

علیرضا پیرومند

یوسف حسین‌نژاد

واحد انتشارات

نام جزوه:

اسناد:

عنوان گذار:

ویراستار:

حروفچینی و تکثیر از:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روش تولید معادلات کاربردی

۷۴/۲/۶

جلسه ۵

عنوان: بررسی مراحل تولید معادلات کاربردی

* - مقدمه: دو اصل حاصل از مباحث گذشته

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: تا اینجا دواصل اساسی تمام شد. اول اینکه، در سیر کار تولید معادله از ابتدا تا آخر احتمال و قاعده‌مند کردن آنرا خواهیم داشت، لذا ابتدا از قانون تولید معادله سخن نمی‌گوئیم، بلکه از احتمالاتی سخن می‌گوئیم که متناسب با احتمال انجام وظیفه و تعبد، به تولید معادله منتهی می‌شود.

۱- «توسعه قاعده‌مند احتمال» موضوع برنامه روش تولید معادلات

۱/۱- وجود مراتب بین احتمالات

نهایت اینکه این «تناسب احتمالی»، یک تناسب احتمالی ساده نبوده و در تمام مراتب می‌بایست یک نظم و نظامی پیدا کند که این احتمالات در تنظیم «حاکم» بر احتمالات مرتبه دوم است. اگر چه از اول تا آخر همه احتمال هستند مانند اینکه می‌گویند همه ممکنات، ممکن اند، ولی وجود بعضی از ممکنات را تابع ممکنات دیگر می‌دانند و می‌گویند وجود آن در این اصل است، این سبب بوده و نسبت به آن اثر اصلی است. در اینجا هم می‌گویند این محور است و آن متصرف یا تابع است. پس احتمالات یکسان نیستند، نظام هم دارند، اما نظامهای درونی احتمالات (که بعداً آنرا توضیح می‌دهیم) نسبت بهم مساوی نیستند.

۱/۲- حکومت احتمالاتی که موضوع آن قاعده‌مند کردن احتمال است، بر

سایر احتمالات

بنابراین احتمالاتی را که در مورد قاعده‌مند نمودن و نسبت دادن احتمالات نسبت بهم بیان می‌کنیم، موضوعاً مرتبه‌شان نسبت به احتمالاتی که (بوسیله احتمالاتی که نسبت بین احتمالات را بعهده دارند) قاعده‌مند می‌شوند، مرتبه تصرف است. البته اگر در خاطر تان باشد مبنایمان این است که نسبت و تعلق به بالاتر اصل در توسعه و تکامل و حتی در وجود شیء است، در باب احتمالات هم همین مطلب هست، لذا یک دسته احتمالات محوری داریم که جایگاه خود نسبت هم به آن احتمالات تمام

می‌شود. پس اولین چیزی که برای ما تمام شده است این است که سیر ما در احتمالات است، نهایت اینکه از احتمالات عالی به احتمالات نازله سیر می‌کنیم.

۲- لزوم حضور قواعد روش تعریف در قواعد روش تولید معادله

دومین مطلب هم این است که همان قواعدی که در تنظیم تعریف وجود داشته که پایگاه آن به احتمالات محوری یا فلسفه برمی‌گردد، همان قواعد می‌بایست در توصیف تغییر حضور داشته باشد؛ البته (معنای حضورش هم این نیست که در روش تولید معادله چیز خاص دیگری نباشد، ولی در هر حال باید هماهنگ با آن بوده و بر آن مبنا پی‌ریزی شود. ممکن است جداول متعددی داشته باشیم که نحوه تنظیم آن بگونه جدول تعریف نباشد، ولی باید از اصول حاکم بر جدول تعریف تبعیت کند.)

ممکن نیست این جداول بریده و مستقل از آن طرح شود، چون در هر منطقی، (حکم) «نسبت» بین تعاریف است و تعاریف هم در موضوع تعریف بودن بهم تناسب و نسبتهایی دارند؛ یعنی تعاریف هم خود بر پایه قواعدی بدست آمده‌اند، محصول یک قواعدی‌اند که آن قواعد طبیعتاً در احکام حضور دارند و احکام نمی‌توانند حکم مربوط به آن تعاریف نباشند، اگر حکم مربوط به تعاریف هستند، در ذات خود مشروط به قواعد تعریف خواهند بود.

* - اصل بحث:

۱- سیر از «اوصاف» به «مفاهیم» و از «مفاهیم» به «موضوعات خاص»، طریق رسیدن از تعاریف به معادلات

حال باید ببینیم در سیری که از تعاریف به معادلات داریم، چه احتمالاتی در برابر ما قرار خواهد گرفت؟ یکدسته از احتمالات، احتمال در مورد اوصاف و یک دسته در مورد مفاهیم کلی هستند که باید از «اوصاف» به سمت «مفاهیم» سیر کنیم و پس از آن از مفاهیم کلی یا اسماء گروههای موضوعات به طرف اسماء خاص موضوعات سیر شود؛ یعنی یک احتمال در مورد نحوه سیر ما از تعاریف به معادلات، سیر از اوصاف به اسماء دستجات

۱/۲- ویژگی‌های «سطح مفاهیم»

۱/۲/۱- حذف خصوصیت خاص و بیان شاخصه‌های عام در سطح

مفاهیم

حال از این سطح بالاتر می‌آمده و خصوصیات خاص تولید را که در باره «تولیدی خاص» است، ملاحظه می‌نمائیم، یعنی از این به بعد «شاخصه‌های تولید خاص» را مطرح می‌کنیم (تولید را مقدم ذکر نموده و خصوصیت را وصف آن قرار می‌دهیم). حال از این سطح هم بالاتر رفته و «شاخصه‌های عام تولید» را مطرح می‌کنیم که در اینجا تولید، قید شاخصه‌های عام قرار گرفته است. لذا می‌توان آن را به خصوصیات تولید نامید. خصوصیات تولید غیر از خصوصیات تولید خاص است، چون در اینجا موضوع، خود تولید است، مضاف‌البه خود تولید است (طبیعتاً تولیدهای خاص که متنوعند، در خصوصیات تولید همه مشترکند). هرگاه بتوانیم خصوصیات تولید را که مابه‌الاشتراک عمومی آنهاست، از آنها تفکیک نموده و به چند بخش تقسیم نمائیم و مثلاً بگوئیم: در تولید، نیروی کار لازم است، در تولید ابزار و مواد لازم است و... (که این خصوصیات در هر تولیدی از تولید جای گرفته تا پیچیده‌ترین تولید وجود دارد) این تفکیک خصوصیات تولید براساس یک شاخصه‌ها، همان «دسته‌بندی مفهومی» است.

۱/۲/۲- جاری بودن احکام مفاهیم در موضوعات

هر چند خصوصیات عام تولید بدون قید خصوصیت شخصی، تحقق خارجی ملموس و محسوس نمی‌تواند داشته باشد، ولی احکامش در کل جاری است، این انتزاع بریده از عینیت نیست.

۱/۲/۳- وجود نسبت بین شاخصه‌های عام مانع انتزاعی شدن

مفاهیم

حال شاید در این مورد بپرسید چگونه و چرا بریده از عینیت نیست می‌گویم (اگر توانستید بین خصوصیات عام تولید، نسبت برقرار کنید و آنها را به وحدت برسانید و از حالت انتزاعی و جدا درآوردید و مفاهیم کلی دارای یک نظامی شوند، آنگاه می‌توانید به آن «مدل اصول حاکم بر تغییر تولید بنامید».

۱/۳- ویژگی‌های «سطح اوصاف»

۱/۳/۱- تعیین شاخصه‌های مطلوب در سطح اوصاف

بنابراین (تا به حال به آثار و محصولات تعریف می‌کردند و به امر بالاتر از آن نمی‌پرداختند) اکنون که ما بین مفاهیم «نسبت» را فرود نموده‌ایم، اگر نسبت را به بیرون از تولید مرتبط سازیم، یعنی «شاخصه‌ها

موضوعات (مفاهیم) و از مفاهیم کلی به موضوعات خاص است. پس سیرمان اینگونه است. حالا باید ببینیم این احتمالات چگونه باید بدست آید، بطوریکه احتمال و تخمین و گمانه‌زدن هم سرعت یابد و هم قاعده‌مند شود؟ بحث دیگر این است که وقتی موضوعات را یافتیم، در باب تغییر موضوعات می‌بایست چگونه احتمالات را بدست آورده و چگونه قاعده‌مند نمائیم تا بتوانیم روند تحقیق کاربردی را به پایان برسانیم.

۱/۱- ویژگی‌های «سطح موضوع»

۱/۱/۱- تعریف هر موضوع به آثار و محصولات (جدای از سایر

موضوعات) در سطح موضوع

در قسمت اول باید دید چه نسبتی بین موضوعات خاص و مفاهیم کلی وجود دارد؟ مثلاً کارخانه که در آن چیزی تولید می‌شود، در یک سطح از کار این کارخانه، موضوعات به لحاظ «خصوصیت خاص تولید» یک شیء، مورد توجه قرار می‌گیرد. فرضاً می‌گوئید در آبدارخانه چایی تولید می‌شود، در اطاق مهندسی هم نقشه تولید می‌شود (خواه نقشه یک آزمایش و یا هر چیز دیگر باشد) یعنی هر قسمتی را به لحاظ تولید خاص همان قسمت توصیف می‌کنید، تک تک قسمتهای کارخانه را و تک تک سازنده‌ها را به «محصولشان» تعریف می‌کنید؛ یعنی محصولشان در تعریف کار آن گروه، اصل قرار می‌گیرد. کار آن گروه را هم تجزیه کرده و به محصولات رفتار و حرکات هر تک فرد تعریف می‌کنید؛ یعنی «اصل» در تعریفشان «محصول» است. به عبارت دیگر همانگونه که می‌گوئید آبدارخانه کارش تولید چایی است در قلم خودنویس هم که نوک و مخزن جوهر و... دارد، علاوه بر بریده دیدن تک تک اجزاء آن و بیان محصول هر کدام، سیری را هم که به نوک قلم یا مخزن جوهر یا گیره خودنویس منتهی می‌شود، تقطیع کرده و هر کاری را به محصولش تعریف می‌کنید. پس در هر دستگاه تولید محصولات یا تولید خدمات که بخواهیم به جزئی‌ترین سطح آن توجه نموده و خوبی و بدی کارش را دیده و بهینه نمائیم، می‌گوئیم با توجه به «اثر» آن، عملکرد را تعریف کن، از آثار، وضعیت سبب پیدایش را بشناس! لذا در «شاخصه‌گیری» می‌بایست شاخصه‌ها را به شاخصه محصولات و آثار برسانیم.

۱/۱/۲- تعریف خصوصیت شخصی تصرفات در سطح موضوع

در این سطح (که خصوصیت خاص تولید مورد توجه قرار می‌گیرد) کار به جزئی‌ترین خصوصیت شخصی تعریف می‌شود، تصرفات به خصوصیات شخصی قابل تعریف خواهند شد.

مطلوب تولید» را (که نسبت بین تولید و غیر آن در نظامی بالاتر می‌باشد) مورد توجه قرار دهیم، جایگاه تولید را در نظام شامل تعریف نموده ایم و مطلوبیت - از طریق تکامل نظام مطلوب - جهت تغییر «نسبتها را، هر چند بصورت مفروض» معین خواهد نمود.

۱/۳/۲- جریان یافتن اوصاف مطلوب در سطح مفاهیم و موضوعات در اینجا که تولید به وصف مطلوبیت معرفی می‌شود، ارتباطش با نظام اوصاف مشخص می‌گردد (پس نظام اوصاف، در عین حضور تا نازلترین مرتبه تعریف موضوع، متکفل تعریف مطلوبیت و جریان آن در سطوح مختلف موضوع هم می‌باشد، موضوع چه در سطح خصوصیات شخصیه و چه با وصف خصوصیات مشترک مورد لحاظ قرار گیرد، می‌بایست وصف مطلوبیت حاکم بر تعریفش باشد.)

۲- تطبیق سیر از اوصاف به موضوعات، به بحث تولید معادلات

تا اینجا ما سه سطح بیان نموده و حضور مطلوبیت از یک موضوع، تولید خاص یک موضوع و خصوصیات عام تولید یک موضوع را مورد توجه قرار دادیم. حال می‌خواهیم از این مرحله گذر نموده و عکس آنرا ملاحظه کنیم تا ببینیم آیا می‌توان احتمالاتی از نظام اوصاف بطرف مفاهیم مابله‌اشتراک (یا مفاهیم شامل بر موضوعات یا تعریف مفهومی موضوع) بیان نموده و سپس به تعیین موضوع خاص جزئی رسید.

۲/۱- طبقه‌بندی اوصاف وسیله طبقه‌بندی بیشتر نظام مفاهیم طبیعی است که در هر سطح (یعنی احتمالاتی که در یک محدوده بایست مورد توجه قرار گیرد) طبقه‌بندی احتمالات در سطوح مختلف (تحت عنوان زمینه یک موضوع) اولین قسمت است؛ یعنی زمینه احتمالات یک موضوع و طبقه‌بندی شدن میدان تطرق احتمال اولین قسمتی است که پس از نظام تعریف می‌بایست مورد توجه قرار گیرد.

در سیر گذشته تخمینهای ساده به همین منظور بیان شده است، اکنون برای بالا بردن ظرفیت دقت در طبقه‌بندی گمانه‌ها و زمینه آن، هر چه احتمالات را در باره شاخصه‌های نیازمندی و برطرف شدن آن، بیشتر دقیق (ریزتر) نمائیم، مشخص‌تر شدن زمینه گمانه را بهتر تعیین خواهیم نمود. طبقه‌بندی نظام اوصاف (هر چند تخمینی) بایست امکان طبقه‌بندی تقریبی متناظر را (در مفاهیم) برای ما ایجاد بنماید، یعنی امکان سیر از اوصاف به مفاهیم را فراهم نماید.

زمینه طبقه‌بندی متناظر بصورتی بسیار کلی در طبقه‌بندی اوصاف

انجام گرفته است، مفاهیم تعریفی ما از هستی تا جامعه؛ یعنی حرکت، تکامل، فلسفه تکامل تاریخ (خود تکامل یک مرحله است و فلسفه تکامل به معنای فلسفه تاریخ مرحله بعدی است) و جامعه و دسته‌بندیهای درونی آن، با عناوین کلی بایست قابل تعریف کلی باشند، یعنی در این بخش بجای مثلاً ۸۱ مرتبه ظرفیت عناوینی نظیر «ولایت، تولی و تصرف» در یک سطح و عناوینی مانند «فرهنگ، سیاست و اقتصاد» تا عناوینی مانند «تولید، توزیع و مصرف» معین می‌گردد، یعنی عناوین عام تعریف حرکت، تکامل و تکامل تاریخ و جامعه و زیربخش‌های آن می‌بایست نظامی را معرفی نماید که این نظام از اصطلاحات فلسفی خاص به مفاهیم کلی ترجمه شده باشد.

۲/۲- طبقه‌بندی مفاهیم وسیله تعیین مراحل تکامل تاریخی

این مفاهیم کلی، واسطه بین تعریف تکامل و روش نظام تعریف می‌شوند. در این صورت برای تعیین جهت کمال از اصطلاحات ظرفیت، جهت و عاملیت استفاده نموده و به طرف تعابیری رفته که به ادبیات جامعه یک گام نزدیکتر خواهد بود، هر چند مفاهیم فلسفی‌ای که پشتوانه تعریف جایگاه آنهاست و ارتباط این مفاهیم را به فلسفه تعریف می‌نماید، در این مرتبه مضمور و ناآشناست؛ بنابراین برای عموم، استفاده از کلمه «ولایت» ولایت و ولایت تا ۸۱ یکبار» چندان چیزی بدست نمی‌دهد، ولی برای محقق نزدیکتر شدن مفهوم را از فلسفه به کاربرد زمینه‌سازی می‌نماید. حال همانگونه که در ابتدا بحث گفته شد با مشخصات عام تولید؛ یعنی مابله‌اشتراک تولید، تولید را ارزیابی می‌کنیم، با تبیین نسبت بین مفاهیم کلی در مجموعه‌سازی با کمک روش مجموعه‌سازی یا نظام تعریف، امکان تعریف تکامل و فلسفه تاریخ، یعنی طرح مطلوبیتهای در مراحل مختلف تاریخ حاصل می‌گردد.

۲/۳- طبقه‌بندی مفاهیم وسیله تعیین کارآمدی موضوعات خاص

با این طرح سخن گفتن از نیازمندی (یعنی تعریف به نیاز و تعریف به مطلوب) در مرحله تکامل امکان‌پذیر خواهد شد، هر نیاز خلائی است که نسبت به تکامل قابل ارزیابی است، یعنی نیاز به دستیابی به یک مقدور، برای رسیدن به مرتبه‌ای است که اکنون فاقد آن مرتبه بوده و برای انتقال از وضعیت به آن نیاز داریم. طبقه‌بندی تکامل و نیازمندیها، ما را به تغییر نسبت بین مفاهیم هدایت می‌نماید و نسبت بین مفاهیم، امکان گذر از مفاهیم کلی به کارآمدی موضوعات را تسهیل می‌کند، زیرا موضوعات عینی در عین شخصی بودن با خصوصیات خاص، دارای کارآمدی می‌باشند که به

لحاظ کارآمدی قابل دسته‌بندی بوده و تطبیق بین دسته‌های کارآمدی و دسته‌بندی بین مفاهیم، کار قاعده‌مند کردن تطبیق را زمینه‌سازی می‌کند.

۳- طرح سه مرحله «نقد، نقض، طرح» به عنوان وسیله دسته‌بندی احتمالات تغییر موضوع

(هر گمانه نسبتی است که بین یک وضع با وضع دوم مستند به یک قاعده انجام می‌پذیرد، کلمه «وضع» ناشی از وضعیت زمینه گمانه است و کلمه «تغییر وضع»، تغییر یا تکامل زمینه گمانه را می‌سازند. زمینه گمانه یعنی بستری که در آن بستر یک موضوع مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، هرگاه احتمال بین یک وضع و وضع دوم قرار داشته باشد، می‌تواند با سه شاخصه تعریف شود.

۱- «نقد» یا بررسی خلاء.

۲- «نقض» یا اثبات خلاء.

۳- «طرح» یا گمان نسبت به تغییر وضع.

(در مرحله نقد کارآمدی موضوعات براساس هدفی خاص طبقه‌بندی شده و این امر ظرفیت دقت را افزایش می‌دهد).

(در مرحله نقض هر خلأیی که در نقد مشخص شده باشد، تعمیم می‌یابد؛ یعنی نسبت آن با سایر موضوعات مورد بررسی قرار می‌گیرد و نیاز به تخمین در باره وضعیت دوم یا زمینه دوم معین می‌شود.

خال که به نسبت به شناسایی موضوع مورد نیاز نزدیک شده‌ایم، یعنی طرح ما به صورت سلبی تعریف شده است، گمان نسبت به طرح و تأسیس یک گمانه جدید زمینه ذهنی پیدا نموده است. در این سیر نباید در راه گمانه زدن در یک مرتبه متوقف گردید، بلکه تکامل در راه پژوهش ضروری می‌سازد، که کارآمدی احتمال بدست آمده و طرح را به طرف مرحله دوم (یعنی پس از تعیین نسبت بین نظام اوصاف و نیازمندی) آغاز نمائیم و مفهوم خود را نسبت به موضوعات عینی نزدیکتر نموده تا امکان دستیابی به احتمال را در زمینه تولید معادله ایجاد نمائیم.

* - جمع‌بندی بحث

بحث امروز در سه بخش بیان شد، پس از بیان این مقدمه که باید دستاورد ما احتمال و قاعده‌مند نمودن آن باشد، در قسمت اول، نحوه ملاحظه «موضوع، مفهوم و وصف» را بصورت بسیار اجمالی بیان نمودیم، بعد از این، قسمت اول را توضیح دادیم و در قسمت دوم نحوه تطبیق قسمت اول را تبیین نموده و در قسمت سوم این مسئله را که چگونه ممکن است احتمالات دسته‌بندی شود؟ بصورت جزئی مورد بررسی قرار دادیم. برای

احتمالات سه سطح بیان کردیم که همان نقد و نقض و طرح است، ولی هنوز مفهوم جدول طبقه‌بندی را بیان نکردیم، این جدول طبقه‌بندی، قاعده‌مند کردنی است که هر چند بر مبنای نظام تعریف و روش تعریف است، ولی خودش هم می‌بایست دارای یک خصوصیت خاص روشی باشد.

به نظر می‌آید تا الان روی مقدمات کلی کار خیلی خوب کار شده است، به عبارت دیگر وقتی از تحقیق کتابخانه‌ایی و یا قبل از آن از تنظیم نظام احتمالات سخن می‌گوئیم، مراد روشن است؛ یعنی خیلی به اصل کار نزدیک شده‌ایم و روشن شد که خود ماهیت کار چیست، در ابتدا معین نبود که باید چکار کرد؟ ولی حالا روشن شد که کار ما احتمال دادن و قاعده‌مند نمودن آن است، خاصیت این امر این است که ما را از تشتت بیرون می‌آورد؛ یعنی انتظارات ما را با موضوع کارمان هماهنگ می‌سازد، اینگونه نیست که بصورت مجهول بگردیم، بلکه می‌گوئیم باید احتمال داده و گام به گام آنرا جلو ببریم، حتی در خود عملیات تحقیق!

* - پرسش و پاسخ

۱- سطح اوصاف بیانگر «جایگاه فلسفی مطلوب»

(ن): بنابراین فرمودید ما باید از اوصاف به مفاهیم و از مفاهیم به موضوع سیر کنیم، یعنی از مفاهیم فلسفی باید شروع نمائیم تا آنرا به موضوعات خاص تنزل دهیم. تفاوت موضوع و مفهوم واضح است، موضوع به خصوصیات شخصی اطلاق می‌گردد و مفهوم به خصوصیات مثلاً نوعیه اطلاق می‌گردد، اما تفاوت مفهوم و وصف روشن نیست، به نظر می‌رسد که ما سه سطح از موضوع داریم که برای آن سه سطح از اوصاف را بیان می‌کنیم. گاهی موضوع، یک موضوع خرد جزئی است، اوصاف آن به اثر توصیف می‌گردد و یک وقت موضوع را در سطح عامتری مد نظر قرار داده و مثلاً می‌گوئیم موضوع تولید، که اینجا هم آنرا توصیف می‌کنیم، اما در اینجا توصیف با اوصاف خاص خود موضوع است، یعنی دارای شمولیت است.

(ج): یعنی سطح آن، سطح مفهومی بوده و مابه‌الاشتراک آن موضوعات است.

(س): در مرتبه اوصاف هم موضوع را توصیف می‌کنیم ولی...

(ج): اینجا به لحاظ مطلوب است، چون نسبت بین آنرا مورد دقت قرار می‌دهیم، یعنی وصف همیشه به لحاظ «جایگاه» مد نظر قرار می‌گیرد، در بیان من و شما وصف در دو معنا استفاده شد، من که از نظام اوصاف و توصیف سخن می‌گویم منظورم مفهوم جایگاه فلسفی مطلوب است، جایگاه فلسفی مطلوب هرگز نمی‌تواند از جهت تکامل فارغ باشد و اصول

فلسفی «باره آن رعایت شده است».

۲. سطح موضوع، بیاتگر «آثار عینی مطلوب» در سطح خرد

اگر در همین مسئله نظام اوصاف، تعریف خصوصیات شخصی آن خرد شده و جاری شود، آنجا هم از پایگاه یک چیز کوچک و یک سیستم بسیار خرد به کل هستی نظر می‌کند و بعد می‌گوید عینک خوب و عینک بد! معلوم می‌کند عینک خوب کدام است؛ یعنی مفهوم «ارزش»، قیمت و قدر و منزلت نسبت به «تقرب را بیان می‌کند نه اینکه قدر و اندازه نسبت به چشم یا خصوصیات دیگر را که از زوایای دیگر خواهیم گفت، بیان دارد. نمی‌گویند حجم کدام از اندازه عینک و میکروفون بیشتر است، بلکه از عینک خوب سخن می‌گوید و می‌گوید عینک چه جایگاهی دارد، تناسب عینک به جایگاهش، خوبی عینک را تعریف می‌کند، ارزش و ضد ارزش و بد شدن آنرا توصیف می‌کند.

۲/۱- تفاوت تعریف شیء بر محور تکامل و تعریف آن بر محور مکان

(این بخلاف زمانی است که ما وصف را تعریف یک چیز به آثارش، بنامیم، آنهم بریده از رابطه‌اش با فلسفه ارزش و آثار! هرگاه شیء به لحاظ تغییرات تکاملی مورد بررسی قرار گیرد، یعنی ربط آن به تکامل مورد نظر قرار گیرد، جایگاه (یعنی هم جای و هم گاه) آن معین خواهد شد، یعنی مکانش منسوب به زمانش تعریف خواهد شد، ولی هرگاه شیء مکانی (بریده از زمان) تعریف شود، یعنی تغییراتش به لحاظ خودش مد نظر باشد نه تکامل و جایگاه آن، در اینصورت به نظام اوصاف فلسفی تعریف نشده است.)

(آنچه را که ما نظام اوصاف می‌نامیم، نظام حاکم بر نسبتها یا «ارتباط به نظام مطلوب تعریف شده فلسفی» است. پس نظام اوصاف بمعنای نظام اوصاف مطلوب فلسفی است که با اصطلاحات فلسفی از آن تعبیر می‌کنید؛ یعنی جدول اوصافمان را در نظام ظرفیت، جهت و عاملیت و مباحثی که قبلاً بیان شده، مطرح می‌سازیم، هرگز شما نمی‌توانید چیزی را که در رتبه مثلاً دهم قرار دارد و «ظرفیت ظرفیت تا ۸۱ بار» نیست (بلکه با جهت و عاملیت همراه است) به یک موضوعی در خارج تطبیق دهید که رتبه‌اش «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» است. مثلاً معنا ندارد که بگوئید محور عالم لیوان است، اگر لیوان شکست ما همه می‌میریم و کره زمین و آسمان متلاشی می‌شود، چون می‌گوئید اگر لیوان بشکند، خبری نمی‌شود، تازه اگر کره زمین هم فرضاً اشکالی پیدا کند، معلوم نیست کهکشانشا مشکلی پیدا کنند، پس این موضوعی نیست که در موضوعات شاملترین منزلت را دارا باشد، نمی‌تواند

محوری‌ترین موضوعات باشد. وقتی نظام فلسفی توصیفتان را طبقه‌بندی نمودید، تخمین خیلی ساده خواهد شد، حتی در بدنتان نمی‌توانید بگوئید محوری‌ترین عضو، ناخن یا دندان من است و اگر نباشد حیاتم به خطر می‌افتد؛ یعنی تطبیق دادن اوصاف عام (که از آن به مفاهیم مشترک تعبیر می‌کنیم) به مفاهیم عام و در مقابل واسطه قرار گرفتن مفاهیم عام به موضوعات خارجی کار را تسهیل می‌کند.

۲/۲- نیازمندیهای اجتماعی تعیین کننده اوصاف مطلوب در موضوع

(س): منظور از قید «فلسفی» در «نظام مطلوبهای فلسفی» چیست؟

(ج): قید فلسفی، کلمه نظام اوصاف است، ما می‌خواهیم تغییرات را

کنترل نمائیم، معادله، کنترل تغییرات است، بزرگترین معادله، کنترل بزرگترین تغییراتی است که شما در آن مؤثرید که همان تغییرات جامعه است. تغییرات جامعه مگر می‌شود بدون هدف (بدون تعریف تکامل) انجام

پذیرد؟ می‌گوئید خیر! وقتی برای رفع یک نیازی سفارش داده و می‌گوئیم

قلم بسازید، باید در نظام نیازمندیها جا داشته باشد، تا معلوم شود که چقدر

به آن بها داده شود و تا اینکه به درست کردن یک چیز می‌رسیم، می‌گوئیم

وصف مطلوب در قلم و بهتر شدن آن به چیست؟ ایجاد تسهیل در کار است

نه جذابیت قلم! می‌گویند آیا به جذابیت، ضریب صفر می‌دهید می‌گوئیم

خیر! به جذابیت ضریب ۱ و به تسهیل ضریب ۴ و به استحکام ضریب ۲

می‌دهیم؛ یعنی می‌گوئید استحکام قلم، مطلوب اصلی من در ساخت قلم

نیست، بلکه تسهیل در نوشتن اصل است، اگر قلمی جوهر زیادی پخش کند

و انسان مجبور شود نوشته‌اش را چند بار بنویسد، ولو استحکام آن درجه یک

باشد و ۴۰ سال کار کند می‌گوئیم این مطلوب نیست چون مثلاً می‌گوئیم ۴۰

سال خود را به کندی کار اسیر کرده‌ایم، البته ممکن است برای کسی جلوه،

اصل بوده و تسهیل و مقاومت قلم در مراتب بعدی مد نظرش باشد، یعنی

کسی که مبنای کارش تحریر باشد، می‌گوید جلوه را ضریب ۴ قرار داد،

برای زیبایی ۴ تومان خرج کن و برای تسهیل ۲ تومان و برای استحکام

۱ تومان خرج کن!

بحث دیگر این است که زیبایی مستلزم یکسری خصوصیات فیزیکی

در این قلم خواهد بود مثلاً لازم‌هاش انعطاف پذیری جهت فرم دادن است،

مثلاً می‌گویند در فرم‌پذیری آلیاژ مربوطه بیشترین خرج انجام شود. پس

«متغیری» را که ما در هدف و در نیاز معین می‌کنیم، صورت مسئله تحقیق را

تعریف می‌کند؛ یعنی صورت مسئله پاسخ یک تحقیق قبلاً باید طرح شده

باشد، نیاز به آن قبلاً بایست توصیف شده باشد.

حال دقیقتر شده و می‌گوئید اگر بنا شد یک وصف محور قرار گیرد، یعنی متغیر اصلی تغییر قلمها و آلیاژها توسعه یک وصف و یک نحوه کارآمدی اجتماعی باشد، بین زیبایی و تسهیل و محکمی را در نظر بگیرید، بنا است ما بگوئیم در چه فرضی گردش الکترون موجب زیبایی و انعطاف و فرم‌پذیری آلیاژ می‌شود و در چه فرضی گردش و تسهیلات نوشتن را تأمین می‌کند و در چه فرضی... یعنی خصوصیات بسیار عام را مطرح می‌کنیم و فرضاً هنوز سراغ این نیامدیم که ساچمه قلم چگونه باشد که خوب بچرخد و جوهر را بیاورد یا شکل هندسی نوک قلم بصورت ساچمه باشد یا بصورت نوک خودنویس باشد و یا بصورت نوک روان‌نویس باشد، اینکه کدام از اینها باشد، نیازمندی ما را تعریف می‌کند، ممکن است معین شود که اگر ساچمه باشد نوشتن تسهیل یافته و سرعت بیشتر خواهد شد، چون جسمی که بخواهد برای ترسیم خطوط با کاغذ اصطکاک پیدا کند، اگر شکل هندسی اش کروی باشد خیلی بهتر است، لذا ممکن است به همین دلیل بگوئید کارایی خودکار؛ بیش از کارایی خودنویس است یا کارایی خودکار بهتر از روان‌نویس است، بعد می‌گوئید بستگی به جوهر این و روان‌نویس و خودنویس هم دارد، چون آن هم به نوبت خودش اصطکاک را تسهیل می‌کند، بنابراین اینکه مرتباً خردتر کزده و جلوتر می‌رویم به عواملی می‌رسیم که سفارشات ما را در متن آلیاژ طرح می‌کند، اینکه ما در باره کدام جنس و مواد سرمایه‌گذاری کنیم؟ آیا در مورد چوب خاصی که در روان‌نویس بکار می‌رود، یا در ساچمه خودکار و یا در فلز نوک خودنویس تحقیق کنیم؟ اگر مرتباً مسئله محور بودن هر یک از اینها را پی‌گیری کنید، سفارشات شما در تولید دقیق‌تر می‌شود.

۳- تفاوت استعمال کلمه «وصف» در معنای لغوی و اصطلاحی

(س): می‌توان برای خودکار که یک موضوع خاصی است مرحله‌ای را که فرمودید پیاده کرد، یعنی مطلوبیتهایی ذکر نمود، بعد براساس آن مفاهیم و آثاری را بیان کنیم اما این تفاوت دارد با آنکه ما مجبور شویم موضوع را عامتر کرده و آنرا زیربخش یک مجموعه بزرگتری قرار دهیم. طبیعتاً در صورت اول لزومی ندارد که ما آن مفاهیم فلسفی را (به معنای خاص دستگاه خودمان) گرفته و بر آن اساس تعیین مطلوبیت نمائیم. می‌خواهم تفاوت بین این سه مفهومی را که فرمودید معین شود.

(ج): شما موضوع را هر چه کوچک یا بزرگ کنید با مفهوم تفاوت دارد، (مفهوم) دسته‌بندی‌های است که عام و حاکم است نه اینکه خاص باشد.

(«اوصاف» نسبت بین اوصاف عام و جایگاه مطلوب است.) کلمه «وصف» در معنای لغوی و غیر اصطلاحی که بکار می‌رود همه اینها را شامل می‌شود ولی وقتی ما نظام اوصاف را مطرح کرده و برای آن خصوصیتی ذکر می‌کنیم قصدمان نظام اوصاف فلسفی است که جریانش در موضوع خرد هم به لحاظ فلسفی و لحاظ ارزشی است. پس مشابهت در تلفظ وصف، منشا اشتباه نشود، منظور ما از اوصاف، معنای اصطلاحی آن است و معنایش (ملاحظه ربط هر موضوعی که در نظام اوصاف (مفاهیم) تعریف می‌شود، به فلسفه‌ای که در تکامل داریم» می‌باشد. یعنی تعریف ما از اصل حرکت و کمال و ولایت و تولی و تصرف است.)

۴- ملاحظه یا عدم ملاحظه نسبت، فارق مرحله «اوصاف» و «مفاهیم»

(س): چه زمانی از وصف خارج شده به مفهوم می‌رسید؟

(ج): می‌گوئیم آن موقعی که ارزش را ملاحظه نکرده و تنها دسته‌بندی‌های کلی را ملاحظه می‌کنیم، مابداً اشتراکها را ملاحظه می‌کنیم، نسبت بین مابداً اشتراکها را بردار، چون هرگاه نسبت باشد، مجموعه درست می‌شود و اگر مجموعه درست شد، ربط آن با مجموعه بالاتر معلوم می‌شود. اگر بین مفهوم نسبت برقرار شد، یعنی اگر گفتیم به سه دسته تقسیم می‌شود، بلکه گفتیم دسته اول به یک نسبت متناسب است، دسته دوم هم به یک نسبت متناسب است در یک مجموعه‌ای که نسبتها ملاحظه می‌شود از مرحله اوصاف خارج شده‌ایم، مانند نسبت ۱، ۲، ۴ اگر گفتیم در سه دسته مابداً اشتراک کلی داریم و اولی در منزلت ۴ و دومی در منزلت ۲ و سومی در منزلت ۱ است، در اینصورت از مفهوم بودن خارج خواهد شد. اگر ۴ را مطرح کردیم ۴ بمعنای $\frac{4}{7}$ و ۲ بمعنای $\frac{2}{7}$ و ۱ بمعنای $\frac{1}{7}$ است، پس یک واحد بزرگ ۷ در اینجا پدید می‌آید که باید معلوم شود واحد چه مجموعه‌ای است، یعنی این تناسب، ربط آنرا حتی در دستگاه بالاتر هم معین می‌کند، البته ربط آنرا به پائین‌تر هم مشخص می‌کند، همین که نسبت را مطرح کردید بلافاصله علامت می‌دهید که بالا و پائین چه ارتباطی دارد، که با این کار مفهوم از حالت مفهوم تجریدی در آمده و مفهوم منسوب به وصف می‌شود، شاید سؤال کنید مفاهیم نسبت به کجا می‌شود؟ می‌گوئیم نسبت به مابداً اشتراک آن چیزهایی که مابداً اختلافشان هم زیردست آن حضور دارند، یعنی یک عنوان یک دسته از امور متنوع و مختلف را شامل می‌شود، که خصوصیات عام آن در این مفهوم هست.

روش تولید معادلات کاربردی

۷۴/۲/۱۳

جلسه ۶

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی مراحل تولید معادلات کاربردی

فهرست

- ۱- سیر از اوصاف به موضوعات، وسیله تعیین جریان تبدیل (شرایط آزمون)
 - ۱/۱- توصیف و کنترل تغییر در مرحله تخمین شرایط آزمون
 - ۱/۲- تقدم تعیین «ثمره آزمایش» بر تخمین شرایط آزمون
 - ۲- بررسی بیمارستان برای بیان نمونه‌ای از سیر موضوعات به سمت اوصاف
 - ۲/۱- تقسیم «موضوعی» بیمارستان به سه موضوع «مدیر، متخصصان، مجریان»
 - ۲/۱/۱- «مدیر» مسئول ایجاد «نظم موضوعی»
 - ۲/۱/۲- «متخصص» مسئول تعیین میزان «تخصیص امکانات»
 - ۲/۲- تقسیم «مفهومی» بیمارستان به سه مفهوم «انسان، ابزار، امکان»
 - ۲/۲/۱- نسبت بین هزینه و کارآمدی وسیله تعیین نسبت بین مفاهیم
 - ۲/۲/۲- مدیر، حاکم بر تبدیل اثر موضوعات به اثر مفاهیم
 - ۲/۳- تقسیم «وصفی» بیمارستان به سه وصف «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی»
 - ۲/۳/۱- ملاحظه جایگاه اجتماعی بیمارستان در سطح اوصاف
 - ۲/۳/۲- تقسیمات وصفی، بیانگر اوصاف تکامل جاری در کل موضوع
 - ۲/۳/۳- مدیر، مسئول جریان دادن اوصاف تکامل در سطح مفاهیم
- * - جمع‌بندی
- ۱- تعیین جریان تبدیل در شرایط آزمون

۸ ۲- «مفاهیم» بیانگر بخشهای اصلی کل و «اوصاف» بیانگر نسبت کل با بیرون

۸ ۳- «اوصاف» ابزار کنترل تغییر

۸ * - پرسش و پاسخ

۸ ۱- «معادله» ابزار تصرف در سه سطح اوصاف، مفاهیم، موضوعات

۹ ۲- تفاوت «اوصاف» قبل از تولید علوم و بعد از آن

نام جزوه:	روش تولید معادلات کاربردی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۲۰۰۰۶
اسناد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۲/۱۳
عنوان گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۲/۱۹
ویراستار:	یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۱۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر از:	واحد انتشارات	نوبت تکثیر یا چاپ:	اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روش تولید معادلات کاربردی

جلسه ۶

عنوان: بررسی مراحل تولید معادلات کاربردی

۷۴/۲/۱۳

۱- سیر از اوصاف به موضوعات، وسیله تعیین جریان تبدیل (شرایط آزمون)

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یک سیری از اوصاف به مفاهیم و از مفاهیم به موضوعات عرض کردیم که این سیر غیر از سیری است که در بحث «تعیین شرایط، سازماندهی و مقدرات» است. این بحث مقدمه ورود به آن بحث است، یعنی آیا می توان گفت در تعیین شرایط به تحقیقات کتابخانه ایی نیازی نداریم؟ یعنی بگوئیم: چون ما قبل از تعیین شرایط به عناوین و اسماء موضوعات اشراف پیدا کردیم و متوجه شدیم که یک دسته بندی خاص فلسفی داریم و بعدش تخمین می زنیم و بعد موضوعات را به نحو خاصی طبقه بندی کرده و جایگاه عناوین را معین می نمائیم، در مرحله بعد این عناوین تخمینی را در سه سطح بوسیله عناوین اصطلاحی (کتابخانه ایی) بررسی نمودیم. پس ابتدا جدول تعریف و اصطلاحاتمان را در تخمین نسبت به موضوعات و طبقه بندی آن دخالت دادیم، بعد موضوعات را برای تحلیل نسبت به اصطلاحات کاربردی دیگران و مدل و فلسفه ایی که پشتوانه آن است، اصل قرار دادیم. گویا انسجام دستگاه آنها را جراحی نمودیم و تقطیع کرده و وارد دستگاه خودمان کردیم. که در این صورت این موضوعات معنایی را نخواهد داشت که در آن دستگاه داشته است. البته تشریحی که در دستگاه آنان نسبت به کار ما انجام پذیرفته، برای ما سوالاتی را مشخص کرده که تخمین ما خیلی دقیق تر از آن

زمانی خواهد شد که بدون رجوع به ارتکازات موجود می خواستیم کار نمائیم، چون ما می خواهیم اطلاعات موجود را طبقه بندی جدیدی نمائیم».

۱/۱- توصیف و کنترل تغییر در مرحله تخمین شرایط آزمون
ولی با توجه به این مطالب هم عرض می کنم که تخمین نسبت به شرایط کار دیگری است، درست است که قبل از این مرحله به عناوین عینی رسیده ایم، ولی باید بدانیم که اینجا چکاری را می خواهیم انجام دهیم؟ «ما در اینجا باید بتوانیم مسئله تغییر ارتباطات را توصیف نمائیم». شاید بگوئید: الان ما خودمان در ارتباطات، تغییر ایجاد نموده ایم، توصیف آن چه معنایی دارد؟ در جواب می گوئیم: ما دسته بندی ای درست کردیم، که دسته بندی قبلی تغییر کرده است، اما چیزی که عوض شده به ما معادله تحویل نداده است، آنچه که الان در اختیار ما است یک طبقه بندی جدید و یک تخمین نهایی نسبت به نظام آن است.

۱/۲- تقدم تعیین «ثمره آزمایش» بر تخمین شرایط آزمون

اولین چیزی را که در بحث شرایط آزمون می بایست مورد نظر قرار گیرد، این است که ثمره آزمایش چیست؟ یعنی ابتدا باید انتظارات ما از آزمایش معلوم شود تا شرایطی را که می خواهیم برای آزمون تعریف نمائیم، برایمان معین شود، «شرایطی را می خواهیم که بتواند کنترل تغییر را به ما تحویل دهد». ما الان نسبت به بحث کنترل تغییر، تنها عناوین خاص تعریف شده به

عنوان موضوعات، داریم که بدین وسیله می‌توانیم مدلی درست نمائیم برای طرح سوالات نسبت به عینیت! ولی سؤال تنها که نتیجه‌اش، تحلیل علت تغییر نیست، چه چیزی خلاء ما است که به دنبال رفع آن خلاء هستیم؟ با توجه به اینکه بحث ما در «تغییر موضوعات، تغییر مفاهیم و تغییر اوصاف» است، اگر این سه تبیین شود و بتوانیم جریان تبدیلی را که از موضوع به مفهوم و وصف هست، کنترل نموده و بر آن حکومت نمائیم، آنگاه حتماً خواهیم توانست زمینه آزمون، بلکه بالاتر، سازمان را هم (متناسب با آن زمینه‌ها) تعریف نمائیم؛ و حتی بالاتر از آن، نسبت بین شرایط و آزمون را هم می‌توان تعریف نمود که همان دستیابی به معادله است.

بنابراین یک چیزی به صورت خیلی کلی و اجمالی برایمان تمام شده است و آن اینکه ما در کارمان می‌بایست احتمال داشته باشیم و جدول تعریف هم در این قضیه حضور دارد، اما اینکه در این فاصله چه اموری باید صورت پذیرد، هنوز کاملاً روشن نشده است، به عبارت دیگر اگر بتوانیم به خوبی مسئله موضوعات و ارتباط آن به مفاهیم و اوصاف را در تغییر یک چیز تمام نمائیم، هنوز وارد جداولی که متناسب با کلیه این مراحل به آن نیاز داریم، نشده‌ایم؛ بلکه تنها توانسته‌ایم یک اصولی ذکر نمائیم که آن اصول را تدریجاً به جدول تعریفمان ارتباط دهیم، بعد بگوئیم جداول دیگر هم باید این خصوصیات را داشته باشند، ولی هنوز خود آن جداول را طرح نکرده‌ایم.

۲- بررسی بیمارستان برای بیان نمونه‌ای از مسیر موضوعات به سمت اوصاف

ما در بحث تعیین شرایط سه محور را ذکر می‌کنیم که همان موضوعات، مفاهیم و اوصاف است. این سه محور

معرف جریان تبدیل هستند، اگر ما بتوانیم در یکی از نمونه‌ها بخوبی تشریح کنیم که چگونه اینها می‌توانند وسیله تعریف جریان تبدیل شوند، طبعاً از این طریق به تعریف نحوه تولید معادله هم خواهیم رسید، به عبارت دیگر اگر بتوانیم یک قاعده حاکم از موضوع تا وصف برای تغییر بیابیم، به تعریف نحوه تولید معادله هم می‌رسیم.

حال من مثالی را عرض می‌کنم که ابتداً خارج از موضوع بوده، ولی نهایتاً خود موضوع است. اگر فرض نمائیم یک نیاز اجتماعی به نام درمان بیماری وجود دارد. به این نیاز اجتماعی هم می‌توان به صورت فردی رسیدگی نمود و هم به صورت نظام و سازمانی! سعی می‌کنیم به این موضوع در سطوح مختلف رسیدگی نمائیم، در یک سطح جریان تبدیل موضوع به مفهوم و وصف را بیان می‌کنیم، بعد در تطبیق مرحله دوم روی یک نمونه پزشکی مثال می‌زنیم تا ببینیم آیا می‌توان برای تولید معادلات پزشکی هم مدیریت نمود یا خیر؟ ولی غرض ما از بیان دو رتبه مثالی که (از بیمارستان و پژوهشگاه و ارتباط آندو به هم) بیان می‌کنیم، خودش نیست، بلکه هدف بیان چگونگی کنترل شرایط آزمون است.

اولین سؤال این است که شرایط آزمون معادله چه ربطی به بیمارستان دارد؟ می‌گوئیم بیمارستان کارآمدی معادله است. شاید سؤال شود در چه بخش آن؟ می‌گوئیم یکی در سطح مدیریت آن! می‌خواهیم ببینیم مدیر چه کارهایی می‌کند، شاید بپرسید مگر مدیر تبدیل هم می‌کند؟ می‌گوئیم بله! بعد از بیان شرایط خواهیم گفت که سازمان عملیاتی را که طرح می‌کنید، باید بتوانید چنین کاری (که از مثال استفاده می‌شود) در آن انجام دهید، نهایت اینکه مسئله را یک قدم آنطرفتر برده و از مسئله درمان به مسئله پژوهش می‌بریم و بحث دوم را بر مطالب قبل تطبیق می‌دهیم.

پس مسئله بیمارستان را به عنوان مثال بحث خودمان انتخاب می‌کنیم.^۱ در اینجا یک مدیر بیمارستان و یک متخصصینی (پزشکان) و یک مجریانی (که خدمات درمانی را تحویل می‌دهند) وجود دارند. حالا ما در این سه سطح دقت نموده و روی آن بحث می‌کنیم.

۲/۱/۱- مدیر مسئول ایجاد «نظم موضوعی»

مدیر در بیمارستان مسئول نظم است، اگر نظم برداشته شود، دیگر حتی به اندازه ظرفیت کار فردی هم کاری انجام نمی‌پذیرد. چون دکتر در مطب شخصی خود لااقل بیماران را معاینه می‌کند و نظم در حد ارتباط بین خودش و بیمار را هم برقرار می‌کند، ولی اگر نظم بیمارستان برداشته شود؛ یعنی پذیرش بیمار، ورودش به بیمارستان و برگه پذیرشی که می‌گیرد و... اگر این سیر قطع شود، منهای نظم نه تنها این سازمان در خدمت درمان جامعه نخواهد بود، بلکه نیروهایی هم که می‌توانستند کارآ باشند، مرتباً با هم اصطکاک پیدا کرده و دچار درگیری می‌شوند.

پس مدیر، مسئول جریان نظم است. اولین سطح نظم، «موضوعی» است. شاید بگوئید «نظم موضوعی» چیست؟ می‌گوئیم نظم موضوعی به معنای «تقطیع گردش عملیات خدمات درمانی» است، مثلاً می‌گوئید درمان چگونه انجام می‌پذیرد؟ می‌گوید در درمان دکتر باید بیاید که یک مرحله کارش تعیین وضعیت است که همان معاینه است و یک مرحله هم تنظیم برنامه درمان (نسخه دادن) است و مرحله دیگر اجرای آن نسخه است. می‌گوئید اگر دکتر به صورت فردی کار کند، در شناسایی اش چه ابزاری دارد؟ می‌گوید ابزار محدودی دارد، چون دکتر معالج با دکتر آزمایشگاه تفاوت دارد،

اگر قرار باشد برای هر فردی به آزمایشگاه برود که نمی‌تواند به بیماران رسیدگی کند، چون در این صورت نه از ظرفیت آزمایشگاه بخوبی استفاده می‌شود و نه از ظرفیت طبابت این دکتر! می‌گوئید: اگر سازمانی شود، می‌توان به تشخیص پزشکی او کمک نمود؟ می‌گوید: بله! به صورت مفصل می‌توان کمک نمود، چون ایشان نسبت به شناسائی وضعیت بیمار هرگونه سؤال و ابهامی داشته باشد، به عنوان دستور آزمایش می‌نویسد یا مدلی برای تحقیق آنان ارائه می‌دهد تا آنها تحقیق کرده و برایش جواب بیاورند، به عبارت دیگر برای تعیین وضعیت بیمار یک نظام سؤالاتی را طرح می‌کند، دکترهای دیگری هم داریم که مجهز، به ابزار دقیق تری بوده، نمونه برداری کرده و مدل دیگری جداگانه دارند و پاسخ به سؤالات را متکفل می‌باشند. پس در بیمارستان کار سازمانی شناسایی وضعیت بیمار، یک بخشی خواهد بود. وقتی هم که بیمار با دیگر برگردد، دکتر بیمار را به اضافه آن چیزی که بخاطر شناسایی حالش (عکس، نوار قلب، جواب آزمایش و...) به همراه دارد، می‌پذیرد و برای آن برنامه درمانی اش را تنظیم نموده و نسخه داده و دستورالعملی را معین می‌کند.

مطلب دیگر این است که آیا خود آزمایشگاه به نظم، نیازی ندارد، اگر شیشه‌هایی را که محتوی خون بیماران هست، به صورت نامرتب و جای یکدیگر قرار دهند، اشکالی پیش نمی‌آید؟ می‌گوئیم: حتماً نیاز به نظم دارند، هر چند مسئول نظم آزمایشگاه، اطلاعات پزشکی هم باید داشته باشد، ولی نظم در شناسایی بیماری با نظم در آزمایش و شناسایی با هم متفاوت است. در

۱ - چون تنها سازمانی که اکثر مردم کمابیش به مناسبتی با آن سر و کار داشته، بیمارستان است. چون نیاز به بیمارستان، نیازی عامتر از نیاز به کارخانه است، هر کسی شاید لااقل برای عیادت مریض به بیمارستان برود، اما شاید کسانی با کارخانه اصلاً سر و کاری نداشته باشند، بلکه تنها از محصولش استفاده می‌کنند. بهر حال خود بیمارستان هم یک کارخانه است که نیاز اجتماعی را برطرف می‌کند.

مرحله دیگر به سراغ نسخه و داروها و مقدراتی را که برای درمان دارند، می‌روند، مانند مقدرات اجرایی درمان که عبارتند از: تختخواب، اطاق، غذا، دارو، پرستار ...

بنابراین ما سیر درمان را تقطیع کردیم، در تقطیع سیر درمان، برحسب موضوع، به موضوعاتی برمی‌خوریم که خودشان ابتدأ در مسئله درمان مطرح نیستند، علاوه بر این (موضوعاتی که در شناسایی وضعیت بیمار و نظم آن طرح کردیم و موضوعاتی که در برنامه‌ریزی و همچنین مسئله نظم آن، مطرح شد) دکتر باید منظم آمده و به صورت مرتب در بیمارستان کار کند، به تمام ظرفیت کار کند، آزمایشگاه و بخش درمانی هم به همین صورت باید عمل کنند. البته اینها به امکاناتی هم نیاز دارند.

۲/۱/۲- متخصص مسئول تعیین میزان «تخصیص امکانات»

شاید پرسید تنها به امکانات نیاز دارند؟ می‌گوئیم: خیر! اینها انسانند، هم ابزاری می‌خواهند که وسیله ارتباط با وظیفه‌شان است و هم به مقدراتی نیازمندند که لازمه این ارتباط است، برای هر سه بخش، به این امور نیاز دارند. می‌گوئید بخشها کدامند؟ می‌گوئیم: یک بخش نامش، تنظیم است که رئیس نظم، مدیر است. یک بخش هم بخش تخصصی است که مسئولیت تخصیص در هر مرحله‌ای به عهده متخصصین است مثلاً می‌خواهد اطلاعی را در مورد این بیمار پیدا کند، آنرا تخصیص می‌زند، اینگونه نیست که در آزمایشگاه صد نوع آزمایش نسبت به یک بیمار انجام شود. پس اینکه چه اطلاعاتی لازم است، بستگی به تخصیص پزشک دارد. یا می‌خواهند دارو را تخصیص دهند، باید پزشک آنرا معین کند یا می‌خواهند نگهداری و اجرا را معین کنند، دکتر است که معین می‌کند بیمار می‌بایست به بخش CCU رفته یا به بخش عادی برود تا معلوم شود بیمار به مراقبت ویژه نیاز دارد یا مراقبت عادی

کافی است.

ابتدأ به ذهن می‌رسد که در بیمارستان مهمترین کار به عهده دکتر هست، ولی در نهایت به این می‌رسیم که اینگونه نیست. یک نظم خاصی به عهده متخصص است که موضوعش درمان است نه تنظیمات درمانی! یعنی شناسایی وضعیت، برنامه‌ریزی و اجرا که موضوعش خود درمان باشد، دکتر، مسئول آن است ولی تنظیمات درمانی به عهده مدیر است، از ابتدا که کسی دم در بیمارستان بوده و کارش پذیرش و اجازه ورود است، به امکاناتی نیازمند است، به قلم، میز، کولر ... نیاز دارد به نگرهبان هم نیاز هست و تا آنجا که باجه اطلاعات است و بخش‌های مختلف را به مراجعین معرفی می‌کند و تا آنجا که هر کسی در گردش کارش منظم باشد، بخش‌های دیگری مانند آشپزخانه است که برای انبار مواد غذایی هم باید در آشپزخانه انباری داشته باشند مثلاً به سردخانه یا به یخچال نیاز دارند که طبیعتاً برای بخش پزشکی هم یک انباری نیاز داشته و برای لوازم عمومی بیمارستان مانند ماشین هم به انبار نیاز دارند. البته بسته به ظرفیت سعه بیمارستان هم می‌توان همه اینها را در یک انبار قرار داد و می‌توان در صورت توسعه بیمارستان انبارها را جدا نمود، یعنی طبیعی است که نگهداری مواد باید نظم داشته باشد، خرید، بکارگیری آن مواد هم باید دارای نظم باشد، اگر نداشته باشد از ظرفیت این مواد استفاده کامل نخواهد شد.

۲/۲- تقسیم «مفهوم» بیمارستان به سه مفهوم «انسان، ابزار،

امکان»

تا اینجا تنها موضوعات را به جزئیات نگاه می‌کنیم و تقطیع، موضوعی است. می‌گوئیم آقای مدیر که تنظیمات درمانی یا سازماندهی این بیمارستان را برای رفع یک نیاز، لازم دارد، ابتدا به صورت موضوعی بررسی می‌کند. اما سؤالات بعدی این است که آیا

باید هر چه پول داریم خرج کرده و هر دکتر با هر خصوصیتی را استخدام نماییم؟ آیا ۸۰ درصد پول را خرج دکتر و ۲۰ درصد را خرج بقیه کنیم؟ می‌گوئیم؛ خیر! چون اگر ما ظرفیت پزشکی را بالا بردیم ولی ظرفیت آزمایشگاه را متناسب با آن بالا نبردیم، دکتر نمی‌تواند به صورت سازمانی کار کند. پرسنل تنظیم بیمارستان هم به نظم بیماران نخواهد رسید، لذا در این صورت دکترها بیکار مانده و از ظرفیت پزشکی آنان استفاده نمی‌شود. ولی اگر برعکس بگوئیم و ۸۰ درصد را به آزمایشگاه اختصاص دهیم. آنگاه می‌بینیم یک پزشک نمی‌تواند از این ظرفیت وسیعی که آزمایشگاه دارد، استفاده نماید. پس می‌گوئیم باید یک «تعادلی» بین ظرفیتها برقرار باشد. این هم تنظیم است اما دیگر این، تنظیم در موضوعات نیست، بلکه «تنظیم در مفاهیم» است. می‌گوئید تنظیم در مفاهیم را چگونه درست نمائیم، می‌گوئیم؛ کار مفید و تمام ظرفیت «نفر به ساعت» را تعریف کنید. بگوئید یک پزشک در یک ساعت چند نفر را می‌تواند خوب با ابزار فردی خودش معاینه کند و به آزمایشگاه برنامه شناسایی دهد و چند نفر را پس از آمدن جواب آزمایشات، می‌تواند تشخیص داده و برای معالجه‌اش برنامه‌ریزی نموده و نسخه بدهد. بعد معین کنید یک دکتر آزمایشگاه با هر دستگاه نسبت به هر آزمایش (با مقیاس نفر به ساعت) چند نفر را می‌تواند جواب بگوید. این بحث تنها نسبت به ایندو نیست، بلکه برای بقیه زیر دستی‌های آنها هم باید عین همین برنامه را اجرا کنید.

به عبارت دیگر باید کارآمدی انسان تعریف شود، آن هم در سطوح مفروض! شخصی را که در سطح پذیرش و دم در بیمارستان کار کرده و به افراد قبض می‌دهد که اطلاعات در حد پنجم ابتدائی برای او کافی است تا آنجا که شخص باید مسلط بر حسابداری دویل باشد و تا آنجا که شخص باید فن انبارداری را بداند و... (یعنی

نفرات را) باید تعریف نمائید. پس سه مسئله در همه جا جاری است، «انسان، ابزار و امکان» یعنی همان انسان، مقدرات و وسایل ارتباط انسان به مقدرات (چون ابزار وسیله ارتباط انسان به مقدرات است) که مشترک و عام بوده و در پزشکی هم هست، در بخش تشخیص و برنامه‌ریزی و در بخش اجرا و درمان هم بوده و در بخش تنظیم هم جاری است چون هیچ بخشی وجود ندارد که نیازمند به نیروی انسانی و نیاز به ابزار و نیاز به مواد و مقدرات نداشته باشد.

۲/۲/۱- نسبت بین هزینه و کارآمدی وسیله تعیین نسبت بین

مفاهیم

حالا شما می‌گوئید من باید بین هر بخش یک تناسبی درونی تعریف نمایم، تا معلوم شود به هر بخش می‌بایست چقدر بها داد؟ به ابزار به انسان و به مقدرات چقدر باید بها داد. باید برای خودتان «واحد» تعریف کنید. چگونه می‌خواهید بها دهید. مثلاً ابتدا با هزینه می‌سنجید، بعد با اثر هزینه (کارآمدی) می‌سنجید لذا در این صورت می‌توانید تنظیم نمائید چه نسبتی بین هزینه و کارآمدی وجود داشته باشد. هرگاه نسبت هزینه به کارآمدی نامتعادل بود، معنای آن هرز رفتن هزینه است، هرگاه بهره‌وری شما نسبت به هزینه به اندازه تمام ظرفیت بود، یعنی کارایی کاملاً متناسب با پول خرج شده بود، توانسته‌اید در سازمان (نه در ذهنیت) کارآمدی برابرش را اخذ کنید، و این معنایش این است که توانسته‌اید ارتباطات را درست تنظیم نمائید، اگر نفر بیکار نداشتید و بازار بیکار و مقدرات بیکار و بی‌مصرف نداشتید، نه اضافه و نه کم داشتید (چون اگر اضافه داشته باشید یک بخش نسبت به بخش‌های دیگر هرز می‌رود) تعادل معنا می‌یابد. پس هزینه درونی هر بخش وقتی تعریف متعادل خواهد داشت که با راندمانش در خود آن بخش با دو

۲/۳/۱- ملاحظه جایگاه اجتماعی بیمارستان در سطح اوصاف

حال می‌خواهیم ببینیم وضع این بیمارستان نسبت به خارج چگونه است؟ می‌گوئید جایگاه این بیمارستان در نظام‌های اجتماعی می‌بایست قابل تعریف باشد. طبیعی است که در اینجا در باره نیروی انسانی و ابزار و مقدرات بحث نمی‌کنیم، بلکه در اینجا از یک وحدتی بنام بیمارستان بحث می‌کنیم مثلاً می‌گوئیم: بین مردم وزنه سیاسی آن چگونه است و با دولت و یا سازمانها و دانشگاهها چگونه است؟ آیا دکترها برای آمدن به این بیمارستان استقبال می‌نمایند و شهرتش بالاست؟ آیا مسئولین به آن احترام می‌گذارند؟ آیا مردم همه جا از نظم و خوبی برطرف کردن یک نیاز اجتماعی در آن تعریف می‌کنند؟ و بالاخره آیا «آبرومند» است. از نظر «فرهنگی» چگونه است و پژوهشگاهها چه نظری نسبت به آن دارند؟ خودش دارای چه پتانسیل فرهنگی است؟ از نظر «اقتصادی» چگونه است؟ حال اگر مدیر توانست بیمارستان را به بیرونش از طریق آن مفاهیم مرتبط سازد (یعنی کاری کند که انسان، ابزار و مقدرات بگونه‌ای باشد که حاصلش یک پایگاه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی باشد) و بتواند نسبت آنرا با بیرون دیده و وحدت کل را تعریف نماید، آنگاه می‌گوئیم توانسته است رابطه بین درون و بیرون را به خوبی برقرار نماید، به عبارت دیگر توانسته، نیاز اجتماعی را به نسبتی که وجود دارد و پایگاه دارد، ارضاء نماید. چون جامعه هم دارای یک اعتبارات مالی است و یک اطلاعات فرهنگی و یک قدرت سیاسی دارد، جامعه اینها را به جایی تخصیص خواهد داد که قدرت جذب آنرا داشته باشد، به جایی که قدرت جذب آنرا نداشته باشد، تخصیص نخواهد داد. البته ممکن است برحسب اتفاق و یا به دلایلی به یک جایی پول زیاد یا

قسمت دیگر آن بخش بتواند مقایسه شود؛ یعنی باید سرمایه‌گذاری در خرید مواد در بهره‌وری از مواد و سرمایه‌گذاری در خرید ابزار در بهره‌وری از ابزار و سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی در بهره‌وری از نیروی انسانی با هم به تعادل برسند.

۲/۲/۲- مدیر حاکم بر تبدیل اثر موضوعات به اثر مفاهیم

حالا فرض کنید در داخل یک بخش مثلاً بخش شناسایی آزمایشگاه، دکتر آزمایشگاه بی‌کار نمی‌ماند و ابزار هم معطل نیست، مواد هم غیر قابل استفاده نیست، آنگاه باید این بخش نسبت به بخش‌های دیگر مقایسه شود. آیا این بخش که فعال است بخش دیگر هم فعال است یا اینکه تنها این بخش فعال است و بقیه خیر؟ یعنی بعضی از بخشها فعالند و بعضی راکد!

حال از مسائل بخشی هم خارج شده و می‌گوئیم زمانی شما می‌توانید از موضوع به سراغ نسبت و مفاهیم کلی بروید که دیگر از بخش پزشکی و بخش تنظیمات و بخش اجرایی درمانی بحث نکنید، بلکه از کل نیروی انسانی و ابزارها و مقدراتی که در خدمت بیمارستان است، بحث نمائید تا ببینید مابه‌الاشتراک و تناسب آنها در چیست؟ واحد مشترکی که داشتید که همان هزینه و راندمان بود در اینجا در موضوع شاملتری طرح می‌شود، می‌گوئیم هزینه رفع نیاز اجتماعی و راندمان آن!

مدیری که می‌خواهد نسبت‌هایی را که بین موضوعات است به نسبت‌هایی که بین این مفاهیم کلی می‌باشد، تبدیل نماید، به عبارت دیگر مدیر که می‌خواهد نیروی انسانی را بدون خصوصیت به یک کاری و ابزار بدون قید خصوصیت ابزار یک کاری و مقدرات بدون قید خصوصیت در چه موضوعی را تبدیل کند، بر جریان تبدیل شدن اثر موضوعات به اثر مفاهیم کلان و کلی، حاکم است.

۲/۳- تقسیم «وصفی» بیمارستان به سه وصف «سیاسی، فرهنگی،

مقدورات زیادی بدهند، ولی اگر نچرخد دوام و توسعه و رشد آن حاصل نمی‌شود، برای وهله، تزریق ممکن است ولی برای تکامل اجتماعی حتماً باید خصوصیات لازم وجود داشته باشد.

۲/۳/۲- تقسیمات وصفی بیانگر اوصاف تکامل جاری در کل موضوعات

پس مدیر می‌بایست «قدرت حکومت» بر جریان تبدیل موضوعات به مفاهیم و نسبت بین مفاهیم و نسبت بین اوصاف را دارا باشد. منظور از اوصاف هم «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» است. این سه، اوصاف تکامل می‌باشند نه اوصاف مدیریت داخلی! آیا این اوصاف تکامل را نمی‌توان در خود بیمارستان پیدا نمود؟ می‌گوئیم: چرا! می‌توانید. اگر مدیر نتواند تنظیم سطوح و تعیین وظایف و اختیارات کند، با تخصیص هزینه تنها کاری انجام نمی‌پذیرد. فرض کنید در بخش آزمایشگاه که چند دکتر آزمایشگاه و افراد زیر دست او هستند، آن وقت آبدارچی به او بگوید برای خوردن چایی خودت بیا و از آبدارخانه برده و بخور. یا برعکس وقتی آبدارچی به آزمایشگاه نیاز داشت به دکتر دستور دهد که در همان آبدارخانه از ایشان نمونه آزمایش (مثلاً خون) بردارد و یا اینکه در خیابان از دور داد بزند که دکتر بیا و اینجا از من نمونه آزمایش بگیر. طبیعی است که دکتر می‌گوید: اول اینکه چرا با من اینگونه برخورد می‌کنی، دوم اینکه این تشخیص مربوط به کار پزشک معالج است نه نظر شما، سوم اینکه چرا مرا احضار می‌کنی.

۲/۲/۳- مدیر، مسئول جریان دادن اوصاف تکامل در سطح مفاهیم به عبارت دیگر اگر نظم به تعیین اختیارات و وظایف تبدیل

نشود، صرف هزینه کردن تنها نمی‌تواند تمام کننده کار باشد. پس حدود اختیارات و وظایف، آبرویی را که گفتیم وحدت بیمارستان در بیرون داراست و می‌تواند جذب نماید، در داخل تقسیم می‌نماید.

یعنی باید این آبرو از سطح اوصاف به مفاهیم و از مفاهیم به موضوعات خرد آمده و تخصیص یابد.

اطلاع هم باید تخصیص یافته و هزینه و اقتصاد هم می‌بایست تخصیص یابد. بنابراین آن اوصافی را که برای وحدت کل در جریان تبدیل بیان می‌کردیم، می‌بایست تعریف موضوعی و مفهومی پیدا کند. پس تنها پول نیست که تخصیص می‌یابد. اگر خواستید بین پول و راندمان نسبتی را ملاحظه کنید، باید آن نسبت را در تعادل جریان سیاست، فرهنگ و اقتصادتان مشاهده نمائید.^۱ در هزینه پول تنها، خرج نمی‌شود، بلکه خود اطلاع (فرهنگ) و تمایل (سیاست) را هزینه می‌کنید. حال اگر کل هزینه نمودن شما بر پایه اقتصاد بود، یعنی محورش اقتصاد شود و گفتید هزینه در مقابل راندمان است و منظور از هزینه پرداخت مقداری پول است و اگر راندمان را به اثر کار یعنی مادی معنا کردید، آنگاه فرهنگ، سیاست و اقتصادتان مادی تعریف شده است. به عبارت دیگر اگر اصل در پیدایش و اصل در بازدهی اقتصاد شد، طبیعی است که سیاست، فرهنگ و اقتصاد، سه وصف از اوصاف ماده خواهد شد. ولی اگر گفتید اصل اقتصاد نیست، فرضاً گفتید در کل اینها اصل سیاست است بنا به تعریفی که دارید نحوه نسبت قرار دادن و حدود اختیارات را معین می‌کنید.

در خلال بحثی که اینجا بیان شد اگر چه به سازمان عملیات هم اشاره شد، چون تبدیل شدن قدرت را به راندمان توضیح دادیم، ولی موضوع بحث ما چیز دیگری بود که مثال ملموس آنرا بیان کردم، چون ما الان اگر بخواهیم به سراغ مثالهای تجربی (مانند

۱- البته سیاست، فرهنگ و اقتصاد همان «تمایل و اطلاع و تأثیر عینی و مادی» است. - هر چند باید توجه داشته باشید که مفهوم فرهنگ در بالاترین سطح همان جهت است، همانگونه که سیاست، ظرفیت تعلق و ظرفیت فاعلیت است، اقتصاد هم قدرت عاملیت است. - اگر اینها را در نازترین سطح آوردید، خواهید توانست بین مقدورات و راندمان کارتان و هزینه، تنظیمی صورت دهید.

مس و آهن و...) برویم، طبیعی است که به اطلاعات مناسب آن، در تشریح موضوعات آن موضوع تجربی (که به عنوان اجزاء آن تعریف می‌شود) و مفاهیم و دسته‌بندی‌ای که باید توصیف شود و کارایی آن (وقتی به وحدت می‌رسد) نیاز داریم. ولی به صورت کلی در مثال، مسئله حکومت بر جریان تبدیل اوصاف به موضوعات (در حدود وظایف و اختیارات) و موضوعات به اوصاف در قسمت اول (در قسمتی که از هزینه یک بخش نسبت به بخشهای دیگر بحث می‌کردیم و می‌گفتیم باید دسته‌بندی کلی نمائید) بیان شد.

پس مدیریت حکومت بر جریان تبدیل است و آن چیزی را هم که بعدها در سازمان تحقیقات خواهیم گفت همین حکومت بر جریان تبدیل است.

* - جمع‌بندی

۱- تعیین جریان تبدیل در شرایط آزمون

آنچه در «زمینه»، انتظار آن را داریم، ایجاد زمینه و شرایطی است که بتواند به تناسب، جریان تبدیل را در اختیار سازماندهی قرار دهد. یعنی باید ابتدا بتواند در عینیت یک موضوعاتی را تعریف نماید (البته این مرحله پس از تحقیقات کتابخانه‌ایی می‌باشد) یعنی باید بتواند نسبت به یک موضوعاتی تخمین بزند و بعد باید بتواند دسته‌بندی‌های کلی آنها را در مابه‌الاشتراک تخمین بزند، ولی حتماً باید بین مابه‌الاشتراکها نسبت برقرار کند تا به یک مدلی تبدیل شود، بعد هم باید بتواند یک نظامی را برای اوصاف تغییر کردن این بیان کند که به نظام تعریف برمی‌گردد.

۲- «مفاهیم» بیانگر بخشهای اصلی کل و «اوصاف»

بیانگر نسبت کل با بیرون

پس معلوم شد ما باید به دنبال تبدیل باشیم، به عبارت دیگر اثر نسبت‌هایی را که بین مفاهیم در مابه‌الاشتراکها برقرار می‌کنیم،

به مادون خودش (که موضوعات است) و به مافوق خودش (که اوصاف کل است، کل به عنوان یک فرد است) معین نمائیم. خود مفاهیم وصف کل نمی‌شوند، بلکه بخشهای اصلی کل هستند، محورهای اصلی کل هستند، نیروی انسانی یک بخش از کل است که تشکیل دهنده کل است، ابزار یک بخش دیگر کل است و مواد و مقدرات هم بخش دیگر کل است.

۳- «اوصاف» ابزار کنترل تغییر

بخلاف اوصاف، چون اوصاف، اوصاف وحدتند که نسبت بین این کل و کلهای دیگر است وصف سیاست، فرهنگ و اقتصاد باید پس از تخصیص تنظیم ارتباط را به دست گیرد، شما تخصیص داده‌اید، ولی اگر ارتباط را درست نکنید، قدرت تبدیل نخواهید داشت، در حقیقت قدرت تدبیر شخص مدیر، بسته به ابزاری غیر از ابزارهای مادی (قلم، میز، تلفن و بایگانی و...) یعنی ابزارهای عینی و مقدرات عینی و انسانی) است که آن، ابزار کنترل تغییرات است که همان نسبتها هستند، نسبتها در عمل چگونه محقق می‌شود؟ به وسیله آن چیزی که می‌تواند برایش حدود اختیارات و وظایف تعیین کند! یعنی بتواند در تخصیصها یک دستگاه کنترل و ابزار کنترل داشته باشد، بتواند به یکی اختیار داده و از دیگری سلب نماید. به عبارت دیگر این همان حضور مدیریت در میدان نفوذ اراده‌هاست. و این کار را با تناسباتی که در سیاست، فرهنگ و اقتصاد در کل جاری می‌کند، انجام می‌دهد.

* - پرسش و پاسخ

۱- «معادله» ابزار تصرف در سه سطح «اوصاف، مفاهیم،

موضوعات»

برادر پیروزمند: خلاصه مطالب این می‌شود که ما نهایتاً باید معادله جریان تبدیل از اوصاف به موضوع را بدست آوریم، بعد این

تبدیل از اوصاف به مفاهیم و از مفاهیم به موضوعات را در قالب یک مثال توضیح داده و تمایز اینها را نسبت به هم تبیین نمودید. حالا دو مطلب اینجا باقی می‌ماند، اول اینکه ما می‌گوئیم تسلط بر جریان تبدیل و تغییر، معادله را نتیجه می‌دهد، آیا تبدیل، از اوصاف به موضوعات است؟

(ج): از اوصاف به مفهوم و موضوعات است.

(س): یا اینکه می‌گوئیم ما همیشه این مجموعه از اوصاف تا موضوعات را خواهیم داشت، منتهی برای تصرف و تغییر در آن معادله می‌خواهیم.

(ج): شما تصرف را که حتماً دارید. تصرف در نسبت، ابزار کنترل شما است، یعنی تصمیم می‌گیرید و تصمیم شما موجب تصرف در نسبت می‌شود، تصرف در نسبت موجب هماهنگی تصمیمات دیگران با تصمیم شما می‌شود. اگر تصمیم دیگران هم هماهنگ شد و تخصیص‌های شما هم درست بود، آنگاه باید یک چیزی به چیز دیگری تبدیل شود.

(س): یعنی در هر سه سطح اوصاف، مفاهیم، موضوعات ما معادله داریم.

(ج): که باید با هم بی‌ربط هم نباشد.

(س): بله! و باید در بقیه جاری شود. بنابراین اینگونه نیست که...

(ج): بله! اینگونه نیست که معادله را جدا بدست آوریم، شما حتی در شرایط آزمایش هم که به سر می‌برید و فرضاً به دنبال تقطیع یک چیزی هستید (برحسب امور آزمایشگاهی) شما در اینجا هم مرتباً ایجاد نسبت می‌نمائید، باید هر سه سطح برایتان روشن باشد، در حقیقت باید برنامه داشته باشید تا بدانید چگونه تغییرات را کنترل نمائید، تا نسبتی برایتان ثابت شود که اگر آن

ثابت شد، مطلوبتان حاصل می‌شود، معنای آزمایش در این صورت این است که شما با یک روش و مدلی به سراغ عینیت می‌روید، نه اینکه بگوئید مرتباً آزمایش می‌کنم تا شاید چیزی بدست آید.

(س): مطلب دیگر این است که آیا به صورت قاعده‌مند ما می‌توانیم حد و حدود تبدیل از اوصاف به مفاهیم و از مفاهیم به موضوعات را معین کنیم تا بتوانیم به وسیله آن اینها را از یکدیگر تمیز دهیم یا خیر؟

(ج): جداولی که درست می‌نمائیم می‌بایست متکفل بیان قواعد عمومی آزمایش و تبدیل باشد، ولی قید خصوصی موضوعاتش نباید در اصل روش معادله مان دخالت پیدا کند.

۲- تفاوت «اوصاف» قبل از تولید علوم و بعد از آن

(س): الان این مطلب را از فرمایش شما استفاده نمودم که اوصاف همیشه به معنای اوصاف فلسفی نیستند، بلکه به تناسب موضوع ممکن است اوصاف تفاوت یابد.

(ج): یعنی از تحقیقات کتابخانه‌ایی که خارج شده‌ایم، جدول نظام تعریفمان برکار اینجا حکومت دارد که آن هم خودش محکوم جدول اوصاف فلسفی مان است. ولی هر چه که از بخش نظری به بخش میدانی می‌رویم، مفاهیم متناسب با عینیت خواهد شد، حتی مفاهیم مدلی.

(س): وقتی ما می‌خواهیم به هر موضوعی در هر سطحی (موضوع کوچک باشد یا بزرگ) برخورد نمائیم، ابتدا از همین روش تعریف با آن برخورد می‌کنیم و می‌گوئیم این باید توسعه، ساختار و کارایی و ظرفیت، جهت و عاملیت آن معلوم شود تا متناظر اینها اوصافش معین شود و...؟

(ج): اگر در فلسفه آن علم هم بحث می‌کنیم و بخواهیم تحقیقات نظری آن را هم انجام دهیم، این حرف شما درست است

ولی اگر در بخش نظری آن دیگران کار کرده‌اند، ما باید در بخش کاربردی و موضوعات خاصی بحث کنیم، طبیعی است که در اینجا (تحقیقات میدانی) وصف را به معنای دیگری بکار می‌برید.

(س): یعنی اینجا سطح بکارگیری علم است، نه سطح فلسفه آن علم. آنجایی که بخواهیم علم را تولید نمائیم اوصاف همان اوصاف فلسفی می‌شود و باید از آنها استفاده نمائیم، آیا

قاعده‌مند شدن این را که اوصاف را چه بدانیم و براساس این اوصاف چگونه مفاهیم را بدست آوریم، باید از کتابخانه‌ها و اطلاعات عمومی بدست آوریم یا شیوه دیگری بکار می‌بریم؟
(ج): خیر! در اینجا می‌بایست از روشهای گمانه‌زدن بحث نمائیم، تا معلوم شود سطوحی را که قبلاً گفتیم چگونه عملی و اجرا می‌شود و سطوحی که الان می‌گوئیم چگونه قابل اجرا است.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

روش تولید معادلات کاربردی

۷۴/۲/۲۱

جلسه ۷

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی مراحل روش تولید معادله

فهرست

۱- بررسی تفاوت موضوع و مفهوم

۱/۱- موضوع معرف نیاز و مفهوم معرف ابزار رفع نیاز

۱/۲- «مفاهیم» بیانگر تقسیمات نیاز مندیها (عوامل) تولید

۱/۳- «موضوعات» بیانگر تقسیمات موضوع تولید

۱/۴- اصلی بودن فن تولید (مفاهیم) نسبت به موضوع تولید (موضوعات)

۱/۵- عدم دستیابی به مفاهیم، با الغاء خصوصیت شخصی موضوعات

۲- بررسی تفاوت موضوع و وصف

۲/۱- «اوصاف» بیانگر توسعه کل (سازمان) نسبت به بیرون خود

۲/۲- تفاوت توسعه سازمان با توسعه راندمان محصولات سازمان

۲/۳- تعیین موضوعات براساس تجزیه تجربی موضوعات دخیل در سازماندهی

۲/۴- معرفی تأمین، تخصیص، تبدیل، به عنوان تقسیم موضوعی

۳- مفاهیم وسیله سازماندهی موضوعات (توضیح مجدد مفاهیم)

۳/۱- معرفی «انسان، ابزار امکان» به عنوان تقسیم مفهومی

۳/۲- مفاهیم وسیله «جمعی شدن» فعالیت پیرامون موضوعات

۳/۳- نفس تولید (و نه محصول آن) موضوع تقسیم در مفاهیم

۳/۴- نسبت بین مفاهیم وسیله تبدیل درون و بیرون

۴- جاری شدن اوصاف در مفاهیم و مفاهیم در موضوعات

نام جزوه:	روش تولید معادلات کاربردی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۲۰۰۰۷
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۲/۲۱
عنوان گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۲/۱۶
ویراستار:	یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۱۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر از:	واحد انتشارات	نوبت تکثیر یا چاپ:	اول

۱- بررسی تفاوت «موضوع و مفهوم»

۱/۱- موضوع معرف نیاز و مفهوم معرف ابزار رفع نیاز

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث امروز در مورد یک احتمال است که قبل از آن بحث دیگری را به عنوان مقدمه مطرح می‌کنیم و آن این است که غرض ما از عناوین موضوعی و عناوین مفهومی چیست؟ آیا مفاهیم عناوین موضوعی همان مصادیق عناوین مفهومی هستند؟ یا اینکه هر کدام خصوصیتی دارند که نمی‌توان رابطه ایندو را، رابطه کل و مصادیق دانست؟ در پاسخ می‌گوئیم عناوین موضوعی، عناوینی هستند که موضوعشان فعل مورد تصرف و شیء مورد تصرف است. به عبارت دیگر زمانی که می‌گوئیم جامعه یک نیازی به نام «درمان بیماری» دارد یا به چیز دیگری مانند آب و... نیاز دارد، برای برطرف کردن نیازش به یک وسیله نیازمند است، قطعاً نمی‌توان ایندو نیاز را یک نوع دانست، سازمانی که متکفل درمان است، یک نیازمندیهایی دارد که قطعاً این نیازها، باالاصاله جزو نیاز جامعه نیستند، به عبارت دیگر خصوصیات آنها «موضوعیت» ندارد، بلکه «طریقت» دارد، یعنی ما برای تولید درمان یک نیازمندیهایی خواهیم داشت که اینها نیازمندیهای تولیدی است که موضوعشان خود تولید است. درمان به وسیله وسایلی و یک انسانهایی و اطلاعات و مواد و ابزاری که انسان داشته باشد، حاصل می‌گردد. پس بحث در این رابطه همانند صحبت در مورد مواد «واسطه‌ایی» است. البته این را در هر سطحی می‌توان فرض نمود، می‌توان در یک سطح یک چیز را موضوع تولید قرار داد و بعد نیازمندیهای تولید آن را به صورت نسبی مطالعه کرد، اما در هر سطحی که فرض شود، این اختلاف قابل تمیز خواهد بود که یک دستگاه چیزی را تولید می‌کند و یک وسایلی نیاز هست که آنها مربوط به خود آن محصول نیستند.

۱/۲- «مفاهیم» بیانگر تقسیمات نیازمندیها (عوامل) تولید

اگر گفتیم «تامین، تخصیص، تبدیل» برای درمان بیمار لازم است و این سه مرحله، درمان را حاصل می‌کند، طبعاً این با وسایلی که برای ایجاد این سه مرحله می‌باشد که همان نیازمندیهای تولید است، تفاوت دارد و با «یاء نسبت» آنرا به تولید نسبت می‌دهیم و می‌گوئیم: اینها نیاز «تولیدی» هستند. مثلاً می‌گوئیم به درمان نیاز داریم، در اینجا درمان، «محصول» تامین،

تخصیص و تبدیل است که باید با وسایلی به آن برسیم، ما به دنبال تولید خصوصیت خاص درمانی هستیم، این تولید را با توجه به خصوصیات تولیدی (خصوصیت ابزار تولید و مقدرات تولید) انجام می‌دهیم. اگر به دنبال تنظیم هستیم، این تنظیم برای آن سازمانی است که می‌خواهد درمان را تولید کند، اگر می‌گوئیم تشخیص و برنامه‌ریزی می‌بایست عمل تخصیص را به عهده گیرد و یا اجرا عمل تبدیل را به عهده گیرد و تنظیم هم باید مدیریت نسبتها را عهده‌دار شود - چون بین تامین، تخصیص و تبدیل به هماهنگی نیازمندیم و هماهنگی این به عهده تنظیم‌گر (مدیر) است - باید در همه این موارد به موضوع کار توجه نمود که آیا موضوع کار درمان است یا چیز دیگر؟

۱/۳- «موضوعات» بیانگر تقسیمات موضوع تولید

موضوع تقسیمات موضوعی با موضوع تقسیمات مفهومی تفاوت دارد، هر دو مفهومند و کلی‌اند ولی منظور ما از مفهوم، مفهوم کلی در برابر مصادیق نیست بلکه منظور ما به‌الاشتراک بخشهای مختلف در یک دسته‌بندی است که از زاویه دیگری بوده و از زاویه موضوعی که باید تولید شود، نیست، یعنی از زاویه خود تولید است. به عبارت دیگر می‌توان گفت در اینجا فن تولید و تکنولوژی تولید مورد تشریح و توجه ما است. نسبتهایی را که می‌بایست بین عوامل تولید باشد، مورد توجه است.

۱/۴- اصلی بودن فن تولید (مفاهیم) نسبت به موضوع تولید

(موضوعات)

اگر توانستیم این نسبتها را درست تنظیم نمائیم، آنگاه می‌توانیم بگوئیم تناسبات بین موضوعات بر پایه نسبتهای خوبی است. شاید پرسید چرا؟ می‌گوئیم: چون فرض این است که موضوع تولید در حال تغییر است همانگونه که درمان در حال تغییر است، به عبارت دیگر تولید درمان همانند درمان در حال تغییر است. حال باید دید کدام تابع و کدام اصلی و مغیر است. می‌گوئیم اگر فن تولید بالا رفته و توسعه یافت، در آن صورت فن درمان هم همراهش بالا خواهد رفت. چون در صورت بالا رفتن فن تولید، فن تنظیمات و تشخیص و برنامه‌ریزی و اجرا هم باید بالا رود. زیرا که مفروض این است که تولید هم در تنظیم و هم در تشخیص و اجرا حضور دارد، فرض

این است که خصلت مشترک بین اینها نفس تولید است. اگر نسبت بین عوامل تولید درست شود، آن اعمال هر کدام در بخش خودش می‌بایست درست درآید. پس پایگاه اصلی آنها را می‌بایست در تقسیمات مفاهیم بگوئیم.

۱/۵- عدم دستیابی به مفاهیم، الغاء خصوصیت شخصیه موضوعات

برادر پیروزمند: آیا درمان را به عنوان موضوع اخذ کردید یا وصف؟

(ج): باید به عنوان موضوع محسوب شود.

(س): اگر آن را موضوع محسوب نمودید، مگر ما مفاهیم را از الغاء

خصوصیت موضوعات نباید بدست آوریم؟

(ج): اگر بگوئیم هرگاه خصوصیات شخصیه را حذف نمائید، مفهوم

حاصل می‌شود، می‌گویند کدام خصوصیات را باید حذف نمود؟ چگونه باید

مابه‌الاشتراک گرفت؟ شاید بگوئید: جنس و فصل را ملاحظه نموده و نوع را

معین نموده و یا از فرد بطرف صنف و از صنف بطرف نوع و از نوع به جنس

و... بسوی بالا سیر کنید. ما می‌گوئیم: ما که بنا نداریم اینگونه سیر کنیم، ما

می‌گوئیم باید ببینید در تولید نظم چه دسته‌هایی از امور هست که در تولید

درمان هم همان دسته وجود دارد و در تولید برنامه درمان هم همان دسته‌ها

وجود دارد، ما گفتیم «انسان، ابزار و مقدرات» در همه اینها هست.

۲- بررسی تفاوت موضوع و وصف

ما نمی‌گوئیم درمان تولید می‌شود، بیمارستان را درست کردیم که نیاز

جامعه را برطرف نمائیم، پس برطرف کردن این نیاز که منتجه این سازمان

است، جزو وصف «سازمان» است. چون این موضوع فعل سازمان بوده و

کارایی سازمان به این وسیله تعریف می‌شود، به عبارت دیگر این مطلوب از

سازمان است.

(س): اگر مطلوب شد، جزو اوصاف خواهد شد.

(ج): خیر! فرض کنید این سازمان (بیمارستان) یک ماشینی است که

محصولی که به جامعه تحویل می‌دهد، درمان است. پس وصف سازمان

غیر از این خواهد شد اگر به خاطر داشته باشید، گفتیم وصف سازمان

«سیاست، فرهنگ و اقتصاد» است، تا معلوم شود ارتباط سازمان با تمایلات

اجتماعی چیست و چه منزلتی دارد؟ ارتباط آن به فرهنگ جامعه و اقتصاد

جامعه چیست؟ پایگاه اجتماعی آن کجاست؟ بله! ممکن است شما در

نیازمندیها برای نیاز به درمان پایگاهی قائل شوید، ما کاری به پایگاه خود

درمان نداریم. فرض کنیم پایگاه درمان بسیار رفیع بوده و مورد نیاز آن هم از

نیازهای رده‌اولیه جامعه باشد، ولی فرضاً بیمارستان شما «قدرت سیاسی»

ندارد، یعنی نتوانسته نظم لازمی را برقرار نماید که اعتماد عمومی را جلب

نماید، در هم آشفتگی داخلی دارد. بله! مردم بیمار هستند و مثلاً به این نیاز

درجه ۳۲ داده‌اند، ولی اگر این ۳۲ را بین بیمارستانهای مختلف و

دانشگاههای مختلف تقسیم نمایند به بیمارستان شما ۱ هم تعلق نمی‌گیرد

چون پایگاهی در جامعه ندارد. عکس اینرا هم می‌توانیم فرض کنیم که

بیمارستان شما مانند ساعت کار می‌کند و وقت هیچ بیماری تلف نمی‌شود،

هیچ نرخی، گرانتگر گرفته نمی‌شود، اگر بیمار اورژانسی بیاورند سریعاً دکتر

بالای سرش حاضر می‌شود، در سریعترین فرصت به بیمار رسیده و مشکل

آنها معین می‌کنند و در صدد رفع آن برمی‌آیند. با این وصف، اعتماد عمومی

را بگونه‌ایی جلب نموده که اگر در وارد کردن یک دستگاه درمانی از خارج،

کسی مانع او شود، سر و صدای مردم بلند می‌شود، چون آبرومند شده است،

لذا مردم می‌گویند مزاحم کار فلان بیمارستان نشوید، از هر طریقی هست

باید گمرک اجازه دهد، ضابطه گمرک هم با این وصف تبصره می‌خورد.

فرضاً «فرهنگ» آن هم، آنقدر بالاست که سفارشات دانشگاهها - از این

جهت که باید روی چه چیزی تحقیق نمایند - در دست این بیمارستان

است، نه اینکه خودش آزمایشگاه دانشگاهها باشد، - به اینکه از دانشگاه

سفارش بیاورد که آیا مردم برای فلان مریض نیاز به درمان بیشتری دارند یا

فلان مریض! - تامین اجتماعی‌اش را هم جامعه به بهترین وجه متکفل

می‌شود.

پس ما در این موضع از اوصاف عمل درمان بحث نمی‌کنیم، عمل

درمان یک عمل دیگری است، سازمانی که برای درمان است، دارای این

سه وصف «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» در منزلت بالاتر می‌باشد.

۲/۱- «اوصاف» بیانگر توسعه کل (سازمان) نسبت به بیرون خود

بنابراین هرگز اوصاف یک کل از اوصاف کل جامعه خارج نخواهد شد،

بلکه همان سیاست، فرهنگ و اقتصاد خواهد بود، تفاوتی هم ندارد که کل و

واحد شما بسیار بزرگ و بین‌المللی باشد یا کوچک! وقتی شما نظام را مطالعه

می‌کنید، این مطلب بحث می‌شود، نه اینکه از راندمان نظام به معنای

محصولات اجتماعی آن بحث نمائیم، بلکه در اموری که در توسعه خود نظام

دخیل است، بحث می‌کنید، یعنی موضوع تحلیل‌تان وحدت یک سازمان

است که حتماً این مطلب در مورد یک فرد هم صادق است مثلاً یک

نوشته‌ایی را می‌بینید و می‌گوئید این نویسنده انسان منضبط و خوش فهمی

است که این غیر از نوشته است، نویسنده، دستگاه تولید نوشته است. پس

هرگاه از وصف سازمان بحث می‌کنیم، از اوصافی بحث می‌کنیم که

موضوعش توسعه خود سازمان است.

۲/۲- تفاوت توسعه سازمان با توسعه راندمان محصولات سازمان

(س): آیا منظور توسعه سازمانی است که می‌خواهد یک نیاز اجتماعی

را برآورده کند؟

(ج): بله! توسعه خودش، حتی غیر از توسعه موضوع مورد معالجه است. (س): مگر تکامل سازمان به برآورده کردن نیازمندیهای اجتماعی مربوط به خودش نیست؟

(ج): گاهی می‌گوئیم ما توانسته‌ایم راه درمان بیماری سل را پیدا نمائیم، و داروی آنرا درست کنیم؛ یعنی علم پزشکی به یک موفقیت جدید رسیده است و گاهی می‌گوئیم سازمانی که سل را معالجه می‌کند، توسعه یافت نه دانش آن! اینکه داروی جدیدی درست شده که این مرض را درمان می‌کند یک مطلب است و اینکه این سازمان مانند ساعت، خوب کار می‌کند مطلب دیگری است. به عبارت دیگر ممکن است داروی سل را پیدا کنند و دکتر هم مسلول را معالجه کند، ولی ده برابر خرج کنند تا نظمی را ایجاد کنند، در نیروی انسانی و امکانات و ابزار هرزروی داشته باشند، در این صورت، نمی‌گویند معالجه بیماری به مشکل برخورد کرده است، بلکه می‌گویند سازمان به مشکل برخورده است.

اینکه نتواند تخصیصهای خود را بهینه نماید، این جزو موضوع کار سازمان است شاید بپرسید کدام تخصیصها؟ آیا تخصیصهایی که در نسخه نوشتن و اختصاص دارو به مریض است؟ می‌گوئیم: خیر! منظور تخصیصهایی است که مربوط به خود این سازمان و تشکیلات است.

(س): ابهامی که اینجا است این است که چرا حضرت عالی اوصاف مطلوب موضوع را تنها با نسبت بیرونی‌اش معنا می‌کنید و می‌گوئید اوصاف این کل به این است که پایگاه اجتماعی این سازمان و نسبت تأثیر آن در سیاست، فرهنگ و اقتصاد کل جامعه، چه باشد؟

(ج): اشکالی ندارد که این مطلب را به داخل سازمان هم بکشانید، مسئله اصلی این است که آیا موضوع تقسیم، درمان است یا خود سازمان است.

(س): خوب سازمان هم باید مقید به درمان شود.

(ج): سازمان می‌تواند تولیدی باشد و ممکن است درمانی، اقتصادی، فرهنگی و یا سیاسی باشد. ما فعلاً در این مورد بحث نمی‌کنیم، ما الان در مورد نقص و کمال سازماندهی بحث می‌نمائیم نه نقص و کمال خدمت ارائه شده؛ ممکن است این خدمت ارائه شده توسعه نیافته باشد، ولی سازمان توسعه یافته باشد و عکس این هم مفروض است؛ یعنی ممکن است سازمان توسعه نیافته باشد، ولی خدمات توسعه یافته باشد.

(س): ما کاری به علم پزشکی نداریم، حضرت عالی نظرتان این است که توسعه موضوع به توسعه سازمان است، حالا من می‌گویم این توسعه سازمان فقط منوط به نسبتهای بیرونی نیست.

(ج): توسعه سازمان به معنای توسعه مدیریت است نه توسعه مثلاً

درمان! توسعه درمان مربوط به علم پزشکی است.

(س): شما موضوع را درمان قرار دادید که یک نیاز اجتماعی است، بعد می‌فرمائید برای حصول این درمان به وسایلی نیاز داریم که همان مفاهیم است، یعنی یک سازمانی با یک وسایلی این نیاز را مرتفع می‌کند.

۲/۳- تعیین موضوعات براساس تجزیه تجربی موضوعات دخیل در سازماندهی

(ج): ابتدا ما موضوعات را تجزیه می‌کنیم، یک وقت از «خوب نوشتن» بحث می‌کنیم و یک وقت از «مفهوم (مطلب) خوب نوشتن» صحبت می‌کنیم، قطعاً این دو چیز، با هم تفاوت دارند. اینکه علائمی را خوب رسم نمایند، تفاوت دارد با نوشتن مفاهیم خوب؛ معنای نوشته غیر از تصویر نوشته است، در بیماری، «درمان» شبیه معناست و «مدیریت» شبیه خوب نوشتن است. در اینکه با قلم نوشته شود و یا چاپ سنگی و یا چاپ تایپ، حرفچینی یا کامپیوتری باشد، چه چیزی رشد کرده است؟ می‌گوئیم عمل نوشتن رشد کرده است. عمل ترسیم علائم رشد کرده است اما آیا مفاهیم هم رشد کرده‌اند؟ می‌گوئیم ممکن است رشد کرده و ممکن است رشد نکرده باشد.

(س): در اینجا به چه چیزی مفهوم می‌گوئید؟

(ج): معنایی که به خواننده منتقل می‌شود، همان مفاهیم است؛ معناها کجا رشد کرده است، انتقال معانی همانند انتقال معالجه به جامعه است. پس ما در مدیریت بحث می‌کنیم، در باره سازماندهی بحث می‌کنیم، می‌گوئیم یک موضوعاتی داریم که هر چند تقسیمات موضوعات، تناسب به معانی خاص درمانی دارد، می‌گوئیم ارائه خدمات درمانی به این وسایل (دکتر، دارو، اجرای نسخه ...) نیاز دارد.

(س): اینها را چگونه تعیین نمودید؟ آیا بر محور موضوع درمان تعیین شده‌اند؟

(ج): می‌توان در موضوع درمان یا هر موضوع دیگر دید، گردش عملیات خاصی را که باید داشته باشد، چیست. چون از گردش عملیاتی که متکفل عرضه یک تولید است، بحث می‌کنید، یعنی به صورت خرد به آن نظر می‌افکنید، بعد یک کارهایی روی آن انجام داده و می‌گوئید بهترین نحوه انجام آن، این است. مثلاً ابتدا می‌گوئیم برای پختن نان به چه چیزهایی نیاز هست، می‌گوئیم به آرد و آب و آتش نیاز داریم که آرد را با آب مخلوط کرده و خمیر درست کنیم تا آن را بگونه‌ایی در کنار آتش قرار دهیم تا نان درست شود. پس در ابتدای کار ابدأ در مورد معادله فکر نمی‌کنیم.

(س): در این حدش چگونه انجام می‌گیرد؟ استقرایی است یا تجربی و

یا به نحو دیگر؟

(ج): این امر تجربی صرف است، تجربه‌ای است که در ابتدا بویی از جتهداری از آن به مشام نمی‌رسد، بوی چیز جدید هم نمی‌دهد، بلکه می‌گوئیم خصوصیات کاری را که می‌خواهید انجام دهید، ریز کرده و مجموعه فعالیت‌های آنرا از آغاز تا پایان معین نمائید. در این سطح از اصل نان و بهتر شدنش سخن نمی‌گوئیم.

(س): ممکن است ما لحاظ نکنیم، ولی آیا ممکن است یک نانوانی بپزد و برای کارش تنظیم هم داشته باشد، ولی توجه نداشته باشد که نان باید چه خصوصیتی داشته باشد؟ سفت باشد یا نرم و...؟

(ج): ما الان از این بحث می‌کنیم که از کجا باید آغاز نمود، شما از اینجا می‌توانید گردش آنرا بنویسید، بعد خوب و بد آنرا فرض کنید. ابتدا می‌گوئید این مراحل به صورت اجمالی وجود دارد، اما اینکه آب برای خمیر درست کردن کم باشد تا خمیر سفت شود، یا زیاد باشد تا شل شود و یا خمیر بماند که ترش شود و یا فطیر شود و... فعلاً با این امور کاری ندارید. این امور موضوعاتی است که باید در بهینه نمودن خود محصول مورد دقت قرار گیرد؛ یعنی بعدها فن نانوانی هم مانند فن درمان می‌بایست مورد تحلیل قرار گیرد و دانش نانوانی رشد پیدا کند تا معین کند که مقدار آب لازم برای خمیر چقدر است. اینکه می‌گوئیم دانش نانوانی را بعدها مطالعه می‌کنیم با مسئله سازمان خلط نشود، فن سازماندهی، فن دیگری است، بله! ما یک فنی داریم که موضوعش بهینه شدن یک مواد غذایی بنام نان است مانند فن پزشکی که محصولش رشد درمان است.

۲/۴- معرفی «تامین، تخصیص، تبدیل» به عنوان تقسیم موضوعی

پس این بحث ما در فن سازماندهی است و این را با دیگر فنون خلط نکنید که بعد در آن متخیر بمانیم. در فن سازماندهی یک گردش عملیاتی و یک فعالیت را از ابتدا تا پایان به صورت ساده و اجمالی می‌نویسیم بعد می‌گوئیم این سیر می‌بایست برای تولید درمان پیموده شود. تقسیماتی که اینجا بیان می‌شود، صرفاً به لحاظ تقسیم روندی است که از آغاز تا انجام تولید آن موضوع صورت می‌پذیرد. می‌توانید این را به عنوان دسته‌بندی‌های کلی برای خود تقسیمات موضوعی بدانید، می‌توانید بگوئید بطور کلی هر موضوعی بخش‌های «تامین، تخصیص و تبدیل» را داراست. چون یک موادی باید تامین شود و به یک گونه‌ایی بعضی قسمت‌ها نسبت به دیگر قسمت‌ها قرار گیرند (تخصیص و طراحی حاصل شود) و یک بخشی هم باید تبدیل را انجام دهد، هرگز نام تقسیماتی را که به لحاظ موضوع صورت می‌گیرد، تقسیمات مفهومی کلی نمی‌گذاریم، بلکه در اینجا می‌گوئیم دسته‌بندی‌هایی که در مورد موضوع فرد است یعنی عملیات و افعال و ابزار و اشیاء و... هر چیزی که در اینجا دارید (اگر می‌گوئید مواد لازم است و برای

دکتر لوازمی لازم است) در مورد فعلی است که برای تحویل یک محصول است، لذا اینها را موضوع می‌دانیم.

۳- مفاهیم وسیله سازماندهی موضوعات (بررسی مجدد مفاهیم)

ولی برای هماهنگ سازی خود اینها در یک سازمان به یک تقسیم‌بندی‌های دیگر نیازمندید تا بتوانیم هماهنگی تولید هر یک از افعال را تعریف نمائیم، یعنی معلوم نمائیم که اگر قرار باشد تولید، سازمانی انجام گیرد، هماهنگی اینها چگونه می‌شود. دسته‌بندی‌هایی که برای سازماندهی ذکر می‌شود، دیگر همان دسته‌بندی‌های خود فعل (تولید درمان) نیست، بلکه دسته‌بندی‌های موضوع تولید است. یعنی تولید خودش بنفسه موضوع قرار می‌گیرد، نه تولید یک چیز خاص!

(س): پس در اینجا از سازماندهی بحث می‌کنیم؟

(ج): خیر! با سازماندهی فاصله داریم، این بحث از «خصوصیات سازماندهی» است.

۳/۱- معرفی «انسان، ابزار، امکان» به عنوان تقسیم مفهومی

(س): اوصاف این چه می‌شود؟

(ج): اوصاف، خصوصیات وحدت سازمان است، تکامل وحدت سازمان است، نسبت به بیرون است. توجه شما در خصوصیات تولید به این مسئله معطوف است که عوامل اصلی موضوع تولید و موضوع سازمان چیست. می‌گوئید «انسان، ابزار و مقدرات» عوامل اصلی است. انسان از طریق یک ابزاری به مقدرات دست یافته و در آن تصرف می‌کند، لذا می‌توانید بگوئید «انسان، امکان و ارتباط» چون تجسد ارتباط ابزار است، دکتر اگر بخواهد مقدر خود را در تشخیص بالا ببرد، قدرتش در تشخیص بیمار بالا رود، باید چشمش مسلح شود، می‌گوئید با چه وسیله‌ایی مسلح شود؟ می‌گوئیم با آزمایشگاه! چون بالاتر از گوشی، نوار قلب است چون حساسیت این ابزار بالاتر است. پس برای تشخیص به ابزار نیاز دارد، بعد می‌گوئید برای اجرای نسخه‌اش هم ابزار نیاز هست، مدیر هم ابزار لازم دارد، مدیر به منشی و انبار دارو... نیاز دارد، به سازماندهی، فاکس، تلفن و ماشین برای حمل و نقل و... نیاز دارد. مجری هم برای اجرا به ابزار و وسایل نیاز دارد، شما می‌گوئید در همه جای آن سبیری که یک تولید را متعهد بود، اگر قرار باشد به صورت سازمانی صورت گیرد، می‌بایست تولید را به صورت عام دسته‌بندی نمائیم، یعنی از خصوصیات تولید بحث کنیم نه خصوصیات تولید درمان! خود موضوع تقسیم‌بندی اصل است. پس این را تقسیم به «انسان، ابزار و امکان» می‌کنید.

(س): آیا در این صورت خصوصیت درمان را حذف می‌کنید؟

(ج): خصوصیت سرفصلهای درمانی را حذف می‌کنیم، یعنی از خصوصیت سرفصلهای سازمان درمانی بحث می‌کنیم. توجه ما در اینجا به این است که در سازمان درمان چه چیزی اصل است؟ که می‌گوئیم توسعه آن اصل است. مدیر باید ببیند که آرایش سازمانی او، یعنی فن مدیریت او و سازماندهی او چه اموری را در برمی‌گیرد. می‌گوئیم مابه‌الاشتراک همه بخشهای پائین را جمع‌آوری می‌کند، چون به صورت خرد تنظیم شده است، در تولید نظم به انسان، ابزار و امکان نیاز هست. اگر قرار باشد کار جمعی صورت گیرد و دکتر تنهایی کار نکند، می‌بایست یک نظمی و هماهنگی بین تامین، تخصیص (طرح و تشخیص و برنامه) و اجرا حاصل شود. مثلاً می‌گوئید برای اینکه بتوانیم این امور را سازمانی نمائیم، نیازمند به یک فنی بنام قدرت تخصیص هستیم تا ببینیم کدام را زیاد کنیم، آیا عمله و اکلۀ مدیر را زیاد کنیم، ابزار مدیر را بیشتر نمائیم یا عمله و اکلۀ دکتر را زیاد کنیم یا عمله و اکلۀ مجری باید زیاد شود. چه نسبتی باید بین اینها باشد، در نسبت بین اینها می‌بایست خصوصیات شخصیه اینها دور ریخته شود.

۳/۳- نفس تولید (و نه محصول آن) موضوع تقسیم در مفاهیم

پس گاهی «تولید» را وصف بیماری و درمان قرار می‌دهید و گاهی آن را موصوف قرار می‌دهید تا خود تولید را تحلیل نمائید، آنگاه که موصوف قرار می‌گیرد تفاوت دارد با صورتی که وصف قرار می‌گیرد. به تناسبات تولید توجه نمودن غیر از توجه به تناسبات تولید درمان است، اینکه تناسبات درمان چیست و از کجا شروع شده و به کجا ختم می‌شود غیر از این است که تولید درمان چه روندی دارد. اگر بخواهیم یک خط افقی رسم کرده و روی آن «تولید درمان» را بنویسیم در اینجا درمان را تحلیل می‌کنیم که در چند مرحله انجام می‌گیرد، ولی اگر یک خط عمودی بر آن خط رسم نمائیم و روی آن تولید در مورد بحثمان را بنویسیم، باید تقسیمات آن را بیان کنیم. وجود ارتباط بین دستگاه تولیدی‌تان با محصولش نبایست منشأ عدم تفکیک شود، نه اینکه تفکیک می‌کنیم و مطلقاً همین تفکیک ادامه می‌یابد، بلکه بعدها می‌گوئیم «تنظیم نسبت» بین بخشها و عوامل تولید در پیدایش درمان بهتر، اصل است. می‌گوئید بهتری به چه معناست؟ می‌گویم بهتری و بدتری به معنای هرز رفتن نیرو و هرز نرفتن نیرو است نه اینکه علم پزشکی توسعه یافته یا خیر!

۳/۴- نسبت بین مفاهیم وسیله تبدیل درون و بیرون

آخرین مطلب من در اینجا این است که «مبدل» همان نسبتهای بین مفاهیم کلی است، مبدل اوصاف کل (وحدت) و اوصاف کثرت، عواملی است که بین آنها نسبتهایی وجود داشت؛ یعنی مفاهیمی را که داشتیم، کم و زیاد شدن نسبتهای بین آنها باید بیرون و درون را تغییر دهد.

بنابراین ما گاهی بخشهای یک سازمان و عواملی را که در یک سازمان هست، ملاحظه می‌نمائیم، هر چند آنها را از خصوصیات شخصی جدا می‌کنیم و گاهی از ابعاد یک کل (نه بخشهای تشکیل دهنده آن) بحث می‌کنیم؛ یعنی از وحدت که بنحو اشاعه در آن سیاست، فرهنگ و اقتصاد وجود دارد، بحث می‌کنیم. هم ربط بیرون آن به سیاست، فرهنگ و اقتصاد معنا می‌شود و هم ربط درون آن! شاید بپرسید ربط درون آن چگونه توصیف می‌شود؟ می‌گویم باید نسبتهایی را که ما در بین عوامل کلی ایجاد می‌کنیم، به ما چیزی را تحویل دهد که ما بتوانیم سیاست، فرهنگ و اقتصاد را به درون ببریم، تا معلوم نمائیم آبرومندی پزشک نسبت به آبرومندی پرستار باید چقدر باشد؟ پس مبدل و زیربنای تنظیم تناسبات، نسبتهایی است که بین عوامل ما در دسته‌بندیهای بزرگ سازماندهی انجام گرفته است. مثلاً می‌گوئید در حدود وظایف و اختیاراتی که بیان می‌کنید، آیا همان رابطه بین انسانهاست؟ می‌گویم نه تنها می‌بایست تناسبات رابطه بین انسانها را براساس نسبتها تعیین نمائیم، بلکه علاوه بر رابطه بین انسانها (که همان روابط سازمان است) می‌بایست رابطه بین مقدرات سازمان و ابزارهای سازمان را هم ملاحظه نمود. پس سه دسته ربط را باید معین نمائیم تا تناسبات سازمان تمام شود. حدود وظایف و اختیارات بین انسانها می‌آید، لذا اینها موضوع می‌خواهند، موضوع مقدرات است که از طریق ابزار به ارتباط حاصل می‌شود.

پس درست است که تقسیم‌بندی سیاست، فرهنگ و اقتصاد، بیرون است، ولی به کلیه وحدتها مرتبط می‌شود، هرگاه کلمه وحدت بکار رود، آنجاست که این سه به صورت سه بعد حضور می‌یابد حتی در اشیاء؛ در بیمارستان به یک شیء خیلی بها می‌دهید و هر شخصی حق ندارد به سراغ آن برود، بلکه مخصوص دکتر آزمایشگاه است نظم این شیء و انبارداری‌اش و... همه خصوصیاتش، خصوصیتی است که استفاده آن را شدیداً محدود نموده است، تنها به امضای یک فرد خاص به آن می‌توان دست زد، هیچ سفارشی در مورد دخل و تصرف در آن مورد قبول نیست، ولی چایی یا آب خوردن که اینگونه نیست یا مثلاً می‌گوئید از یک گرم فلان دارو هم بدون امضای شخص رئیس آزمایشگاه نمی‌توان استفاده نمود، می‌گویم این شخص و تکنیسینی که همراه او کار می‌کند، در این قضیه مهارت دارد می‌گوئید خوب ماهر باشد، ولی آن دارو که در اختیارش نیست. مانند این یک دسته از مقدرات مالی است که می‌گوئید کسی جز شخص مدیر بیمارستان، حق تصمیم راجع به آن را ندارد. بالاخره در اینجا از مقدرات، ابزار و ارتباطات بحث می‌کنید، حدود و وظایف اختیاراتی را که در روابط بیان کردیم، از طریق ابزارها روی مقدرات تنظیم می‌شود.

بنابراین سیاست، فرهنگ و اقتصاد مختص به بیرون کل نیست، بلکه مرتبط به بیرون و درون هر دو است. هر کدام از مقدرات، ابزار و انسان،

وقتی با نظر وحدتی لحاظ می‌شود و نسبت آن با غیر خودش ملاحظه می‌شود، دارای یک شأنی از آبرو، اعتبار، تمایل و ارزش و... است که همان بخش سیاست آن است و یک فرهنگی و یک کارایی و نسبت تأثیر اقتصادی هم دارد. نهایت این سه می‌بایست از بیرون به داخل تبدیل شود تا معلوم شود این توزیع حدود وظایف و اختیارات و یا ارتباطات سازمانی و ارتباطات ابزاری و ارتباطات مقدوراتی را چگونه وضع نمائیم که بتواند پایگاه سیاست، فرهنگ و اقتصاد اجتماعی وحدت کل‌اش را بالا ببرد.

(س): آیا بهتر نیست بگوئیم سه سطح وصف، مفهوم، موضوع در درون هر کل وجود دارد؟

(ج): بهتر است بگوئید موضوعات خرد، موضوعات کلان و موضوعات توسعه! بعد بگوئید موضوعات توسعه اوصاف وحدتند (اعم از اینکه وحدت کل باشد یعنی نسبت این با بیرون باشد یا وحدت هر بخش یا موضوع باشد) پس هرگاه وصف وحدت را و نسبت آن را به غیر خودش ملاحظه می‌کنید... (س): مگر وصف وحدت آنجایی محقق نمی‌شود که نسبت درون و بیرون ملاحظه بشود؟

(ج): موقعی وحدت زمانی محقق می‌شود که کثرتی متقوم به یک شده و یک هم متقوم به کثرت شود.

(س): ما کثرتش را نه محدود به درون می‌کنیم و نه بیرون! یعنی کثرت ارتباط درونی و بیرونی در ربط با هم یک وحدتی را تحویل می‌دهند.

(ج): وقتی می‌گوئید سازمان در جامعه جایگاهی دارد، معنایش ارتباط آن با بیرونش است یعنی اگر ۲۷ سازمان در جامعه فرض داشته باشد، ۲۶ سازمان در کنار این فرض می‌شود، نه اینکه آنها جزو کثرت این باشند. همیشه کثرت درونی، جزو کثرت یک واحد خوانده می‌شود، بله! این وحدت به پایگاه بیرونی‌اش متقوم است که بیرونش هم برای خودش کثرتی دارد که همان کثرت کل بزرگتر است بله! کثرت درونی این کل با کثرت درونی کلهای دیگران کثرت یک کل بزرگتر و شامل یعنی مثلاً ۲۲۹ است که هر کدام از آنها در یک سطح ۲۷ عدد هستند.

(س): از کثرت که بحث می‌کنید آنرا از حد ابعاد اوصاف خارج می‌کنید، چون به ذهن ما می‌رسد به هر موضوعی که می‌رسیم ابتدا آن را به ابعاد تقسیم می‌نمائیم، آن هم نه در نسبت بیرونی آن! مثلاً توسعه، ساختار و کارایی، یک موضوع را بررسی می‌کند، یعنی وقتی این سه را بیان می‌کنیم در حال بیان اوصاف درونی اینها هستیم که بعد می‌آئیم ارتباط بیرونی آن را در نظام معین می‌کنیم.

(ج): مگر در توسعه و تکامل، وصفهایی را ذکر نمی‌کنید که پایگاه این را با ۲۷ تای دیگر معین می‌کند؟ یعنی اگر ما در امر توسعه سه وصف ظرفیت، جهت و عاملیت داشته باشیم، این سه باید یک منتجه را تحویل دهد که آن منتجه هم باید یک عنوان از ۲۷ عنوان دیگر باشد که با ۲۶ عنوان دیگری ۲ عنوان را تحویل دهد.

(س): مجموع توسعه، ساختار و کارایی باید یک عنوان را تحویل دهند که در ربط با ۲۶ تای دیگر ۲۷ عنوان شوند.

(ج): آیا اوصاف توسعه باید تبدیل شوند و...

(س): سه بعد با همدیگر به یک موضوع تبدیل می‌شوند یا یک بعد؟

(ج): آیا توسعه، ساختار و کارایی روی هم تکامل را تحویل می‌دهند؟ یا باید تنها از مجرای توسعه به تکامل رسید؟ آیا ساختار، زمانی تعریف می‌شود یا مکانی؟ اگر ساختار زمانی تعریف شد و اصل در تعریف زمان شده، سه وصفی که اصل در زمان است، چیست؟

(س): در زمان، تکامل اصل است.

(ج): آیا اصل در زمان ظرفیت، جهت و عاملیت نبود؟

(س): بله! در توصیف خود زمان همین سه امر اصل است منتھی این مربوط به مرحله اول بود، بعد ما آنها را با هم ترکیب و متقوم نمودیم.

(ج): وقتی ترکیب و متقوم نمودید، متغیر اصلی آن کدام است.

(س): متغیر اصلی‌اش همان «توسعه توسعه توسعه» است.

(ج): احسنت! وقتی متغیر اصلی «توسعه توسعه توسعه» شد، معنایش چیست؟ یعنی محور تکامل، اوصاف توسعه خواهد شد. هر چند به درون آن که بیائیم هر سه بعد هستند، درون زمان هم اوصاف زمانی و درون ساختار هم اوصاف ساختاری هستند و البته به هم متقوم‌اند. ولی همین که می‌گوئید «توسعه توسعه توسعه» معنایش این است که پایگاه زمان می‌بایست محوری‌ترین اصل در تغییرات بیرونی باشد.

(س): این مسئله‌ایی ندارد ما می‌گوئیم با یک اوصافی درون این موضوع را توصیف می‌کنیم که محوری‌ترین وصف آن اوصاف توسعه است، ولی اینگونه نیست که اگر این اوصاف توسعه، ساختار و کارایی وقتی متنازل شود به فرهنگ، سیاست و اقتصاد تبدیل گردد. اینها نباید اوصافی باشند که تنها ربط بیرونی موضوع را معین کنند.

(ج): به نظر می‌رسد این مطلب شما خارج از بحث ما باشد. چون بحث شما برمی‌گردد به اینکه اگر نظام اصطلاحات قرار شود به نظام دیگری

تبدیل شود باید چکار کنیم؟ ربط نظام تعریفمان به بیرون خودش (اگر بخواهیم یک نظامی از تعاریف درست نمائیم) چگونه است؟

(س): بهر حال اگر بخواهیم معنای «وصف» را معین نمائیم، با این بحث مرتبط خواهد شد که آیا باید وصف را درونی معنا نمائیم؟

(ج): حداقل در اینجا می‌توانیم این امر را مفروض گرفته و بحث را جلو ببریم که ما برای اینکه بتوانیم تحلیل نمائیم، اوصافی را که ذکر می‌کنیم، اوصاف وحدت است، هر چند اوصاف وحدت یک منتجه دارد، ولی معنای یک منتجه داشتن آن وصف درونی محض نیست.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

روش تولید معادلات کاربردی

۷۴/۴/۱۶

جلسه ۸

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

خصوصیات معادله بر مبنای نظام ولایت

فهرست

۱- خصوصیات معادله بر مبنای ولایت

۱/۱- تعلیقی بودن معادله

۱/۲- فاعلیت مغیر اصلی در تغییرات بیان شده توسط معادله

۱/۳- مطلق نبودن صدق معادله در مراحل تکامل

۱/۴- معادله بیانگر تأثیر تغییرات درونی و بیرونی در نتیجه

۱/۵- معادله بیانگر نسبت بین طیفهای مختلف فاعلیت

۱/۵/۱- تفاوت تحرک پذیری فاعلها متناسب با منزلت

۱/۵/۲- تفاوت تحرک پذیری فاعلها منشاء تفاوت معنای معادله

۱/۶- تفاوت ضریب دقت معادله متناسب با منزلت آن

۱/۷- خارج بودن بعض معادلات از تصرف انسان غیر معصوم

۲- ضرورت تحرک پذیری سازمان پژوهش متناسب با موضوع پژوهش

۲/۱- سیر از موضوع به وصف تعیین کننده اوصاف سازمان

نام جزوه:	روش تولید معادلات کاربردی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۲۰۰۰۸
اسناد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۴/۴/۱۰
عنوان گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۷/۲۶
ویراستار:	یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۱۵ نسخه
حروفچینی و تکثیر:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	نوبت تکثیر:	اول

عنوان: خصوصیات معادله بر مبنای نظام ولایت

۱- خصوصیات معادله بر مبنای ولایت

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحثی را که در این جلسه به آن اشاره می‌کنیم این است که سازمانی که برای اجرای برنامه تحقیقات است، یک سازمان بدون جهت نیست؛ بلکه سازمانی است که می‌بایست در حین تولید احتمالات برای دستیابی به معادله، نسبت به محصول هم قدرت کنترل داشته باشد. چون در اینجا مفروض این است که تا حال محصولی پدید نیامده است، پس اینجا غیر از کارخانه و سازمانی است که از ابتدا محصول آن معین و مشخص بوده و برای دستیابی به آن محصول مشخص، تقسیم کار دارند تا آنرا تولید نمایند. بنابراین آنچه از آن بحث می‌کنیم برنامه تولید امری است که هنوز خود آن امر مبین نیست، بلکه با روشی که داریم می‌خواهیم به چیزی برسیم. پس سازمان هم عین روش از اهمیت به سزایی برخوردار می‌باشد.

به عبارت دیگر روش گاهی در مرحله جمع‌بندی و استنباط است و گاهی در مرحله همکاری است، روش همکاری - که اگر این تعبیر صحیح باشد - گردش عملیاتی است که متناسب با تولید باشد. از این رو روشن می‌شود که بحث از سازمان - در جای خودش - یک بحث ضروری است، اگر برنامه داشته باشیم؛ ولی گردش عملیاتی که توان کنترل آن برنامه را در انجام داشته باشد، نداشته باشیم،

جائی لغزش وجود خواهد داشت و نمی‌توان گفت در اینصورت هم به نتیجه خواهیم رسید. بهر حال بعد از اینکه به این بحث - بخاطر سؤالی که شده بود - اشاره کرده تا در جای خود مفصل‌تر بحث نمائیم، مجدداً در معادله دقت می‌کنیم تا ببینیم با توجه به بحث سازمان، معادله چیست؟

۱/۱- تعلیقی بودن معادله

تا اینجا در مورد یک دسته از امور که تخمینهایی را مرتبه‌بندی نموده، بحث کرده‌ایم، ولی اینکه مورد انتظار ما از معادله چیست؟ بیان نشد. البته قبلاً یک اشاره‌ایی به این مورد انتظار کرده و گفتیم معادله باید به صورت قضیه تعلیقی باشد، بگونه‌ایی که بگوید: «اگر این کار را انجام دهید، آنگونه می‌شود».

۱/۲- فاعلیت مغیر اصلی در تغییرات بیان شده توسط معادله

حال باید دید حُسن این قضیه تعلیقی در چیست؟ حسن آن این بود که در تغییرات، اراده شما را به عنوان مغیر اصلی معرفی می‌کند؛ یعنی در فاعل تصرفی، علت تغییر میزان تصرفش اراده است، همانگونه که ما معتقدیم سایر تغییراتی که در عالم واقع می‌شود هم به اراده فاعلهایی است که بر تکوین و یا تاریخ حکومت دارند، به عبارت دیگر ما به دنبال متغیر یا مغیری غیر از فاعل نیستیم، چون بنا به تفسیر ما از تغییر و تکامل، تغییر به علت و علیت باز نمی‌گردد، بلکه تغییر به فاعلیت باز می‌گردد و

فاعلیت به کیفیت تعریف نمی‌شود تا اینکه برای تغییر قانون اصل باشد.

بله! شکی نیست که قانون در «نسبت یک مرتبه به مرتبه مادون» ایجاد می‌شود. مادون باید به فاعلیت مافوق تولی داشته باشد. البته چون قسمتی از این تولی به بالاتر تبعی بوده و فاعل مادون در آن حق تصرف ندارد - شاید به نظر رسد که این به علیت باز می‌گردد، زیرا که نسبت فاعل مافوق به فاعل مادون، نسبت «حکومت» است. در جواب این شبهه می‌گوئیم این مطلب تنها در بادی نظر متصور است و اگر توجه شود که حکومت فاعل مافوق مطلق نیست و مرتبه‌ایی از پذیرش مادون - ولو به نحو فاعلیت تبعی - در جریان فاعلیت دخالت دارد، در این صورت قانون معنای علیتی نخواهد داشت.

بنابراین ما در معادله بدنال قانونی نیستیم که در آن فاعلیت دخالت نداشته باشد و اصل نباشد، بلکه معادله به نحوه‌ایی از فاعلیت باز می‌گردد که از مافوق به نحو مقوم جاری می‌شود.

۱/۳- مطلق نبودن صدق معادله در مراحل تکامل

صدق آن مطلق نیست، منظورمان از صدق، تحقق آن است؛ یعنی اولاً تحققش معلق به مرتبه تکامل است و از این رو شاید در مرتبه دیگر اصلاً نباشد. مثلاً یک موجوداتی قبلاً وجود داشتند و الان نسل آنها منقرض شده است. پس در این موارد نگوئید مثلاً نسل ازدها و دایناسورها منقرض شده است، بلکه بگوئید شرایط تکاملی که برای عالم وجود دارد، الان مقتضی شرایط وجود آن حیوانات نیست. فرضاً شاید یکی از دلایل این امر آن است که یک زمانی بنا بود بشر در برابر خطرات طبیعی و تکوینی ایمانش را حفظ کند، ولی الان قرار است

در برابر بمب شیمیایی ایمانش را حفظ کند. خطراتی که بمب شیمیایی دارد قابل قیاس با یک ازدهایی که یک ساحر درست کند یا در خارج زندگی کند، نخواهد بود، در این درگیری خطر به صورت اجتماعی می‌آید و شما هم به صورت اجتماعی مقابله می‌کنید و میزان زهر و خطر جسمی و... که این خطر دارد، قابل قیاس با خطر یک ازدها نیست، بلکه اگر تمام ازدهای روی زمین را جمع می‌کردند، نمی‌توانست با خطر بمب شیمیایی برابری کند. بنابراین اگر بنا باشد کمال ایمان به کمال حساسیتها و مقابله‌ها و پایداری‌ها بیانجامد، امروزه با توجه به معادلات پیچیده سیاسی، درد یک کلمه ساده بیشتر از درد هزاران تهدید بزرگ در زمان قبل است.

پس شرایط، تکامل می‌یابد و وقتی زمان تحقق معادلات گذشت، دیگر آن معادله هم معادله محسوب نخواهد شد، بلکه روابط یا نسبییت نظام فاعلیت بوده است که از بین رفته است، چون این معادله هر چند در مقیاس بالای سطح نسبییت هم که باشد، فاعلیت تبعی بوده که الان رفته است، چون این مرتبه تکامل یافته است و الان شما با یک قواعد نسبییت دیگر مواجه هستید که این همان ابزار تصرف شماست.

۱/۴- معادله بیانگر تأثیر تغییرات درونی و بیرونی در نتیجه با توجه به این مباحث، کمی نزدیک‌تر می‌شویم به اینکه احتمالاتی را که ما به آن نیاز داریم، چه احتمالاتی هستند و آیا فرضاً ما می‌توانیم مانند جدول تعریف، یک جدولی داشته باشیم که ۲۷ موضوع تبعی داشته باشد تا اثر آن تغییرات را (تخصیصی را که از موضوعی برداشته و به موضوع دیگری می‌دهیم) در پایگاه این مجموعه نسبت به مجموعه دیگر در نتیجه ببینیم؟ فرض می‌کنیم

«سیاست» مفهوم زمان یا توسعه از فاعلها را داشته باشد و «برنامه» مفهوم ساختار را داشته باشد و «نسبت بین مقدرات و سازمان با برنامه» هم نسبت تبعی و مفهوم کارایی را داشته باشد، در این صورت متوجه اینها در جدول بالاتر، «توسعه، ساختار و کارایی» نسبت به پایگاه این جدول در یک جدول ۲۷ تایی دیگر خواهد شد. حال آیا می‌توانیم بگوئیم تغییراتی که اینجا می‌دهیم با فرض ثبات شرایط، چه تغییراتی را بوجود می‌آورد؟

برادر پیروزمند: بر حسب قاعده باید تغییراتی را بوجود آورد.

(ج): احسنت! آیا می‌توان گفت کمترین تغییر، می‌تواند علت تغییر در جدول بالاتر شود؟ یا باید بگوئیم این، به نسبتی که جدول بالاتر این تغییر را میپذیرد، بستگی دارد. چون شما که محور نیستید، شما یکی از ۲۷ تایی هستید. در آن ۲۷ تا یکی محور است که اثر آن در کل ۶۴ است. بنابراین آنها تغییرات شما را به صورت کامل نمی‌پذیرند؛ بلکه به نسبتی خواهند پذیرفت.

(س): ولی می‌بایست تأثیر پیش‌بینی شده را بگذارند.

(ج): بله! تأثیر نسبی اش را در کل می‌گذارد.

(س): که نسبتش را ما تعیین می‌کنیم.

(ج): بله! باید نسبتش قابل تعیین باشد، می‌بایست هم این یک نسبت قابل تشخیص نسبت به بالا داشته باشد و هم بالا یک محدودیت قابل تشخیص نسبت به این داشته باشد. پس معادله شما باید بین فاصله دو نقطه (نقطه پذیرش بیرون و نقطه‌ایی که در درون تحرک را می‌پذیرد) ظهور یابد. درون نمی‌تواند نسبت به بیرون به صورت مطلق اثر بگذارد تا بگوئیم ما ۱۶ را به ۳۲ تبدیل نمودیم و چون ۳۲ شد، فوراً جای این بدون هیچ مانعی تغییر کرد و

یک درجه بالاتر رفت. چون فرض این است که کل این مجموعه عضوی از مجموعه بالاتر است و برای مجموعه بالاتر باید یک درجه از پذیرش قابل محاسبه باشد و برای مجموعه داخلی هم باید یک درجه از پذیرش قابل محاسبه باشد و نسبتی را که می‌خواهیم می‌بایست بین این دو باشد.

(س): پس باید معادله‌ایی غیر از آنچه تا الان گفتیم پیدا شود والا براساس آن نسبت کمی و کیفی که معین کردیم می‌گوئیم اگر این وصف این نسبت تأثیر کمی را داشته باشد، جایش اینجاست و اگر نسبت تأثیر این وصف که می‌بایست ۱۶ باشد ۳۲ شود، این تأثیر - با حفظ معادله کمی - روی کل مجموعه واقع می‌شود و جای بقیه امور به تبع این تغییر می‌کند.

(ج): اگر شما یک فاعلی در جدول دهمی و در شماره ۱۶ هستید، یک فاعل بزرگتری هم با یک تشکیلات بزرگتری در عدد شماره ۱۶ جدول حاکم وجود دارد که بین شما برخورد وجود دارد. نسبت تولی و ولایت شما دو نفر است که موضوع خارجی را تحویل می‌دهد. البته توجه داشته باشید که اینجا را علیتی معنا نکنید، یعنی براساس علیت بیرون را فیکس نکنید و درون را هم فیکس نکنید تا بگوئید تنها من فاعل هستم. اگر شرایط را ثابت فرض می‌کنید، برای آن فاعل ثابتی را در نظر بگیرید که فاعلیت او با فاعلیت شما برخورد خواهد کرد. پس نکته ظریفی که اینجا هست و ظاهراً شبهه شما را برطرف می‌کند، این است که فرض نکنید که وقتی شرایط ثابت شد، دیگر فاعلیتی هم در کار نیست.

(س): البته این مطلب از نظر فلسفی مشکلی ندارد، اما اگر بخواهیم آنرا قاعده‌مند نمائیم، آنگاه دچار مشکل

خواهیم شد.

۱/۵/۲- تفاوت تحرک پذیری فاعلها منشاء تفاوت معنای معادله

بنابراین معادله‌ایی که می‌خواهیم در امور انسانی بدست آوریم با معادله در امور تجربی و امور ریاضی - گرچه همه اینها قاعده‌مند بوده و دارای معادله هستند - برحسب موضوعات تفاوت داشته و لذا وضع دستیابی به معادله در اینها با هم تفاوت دارد: تعریف ما از معادله، تعریفی نیست که در همه جا به یک صورت باشد.

(س): چون حیطه فاعلیتها با هم تفاوت دارد.

(ج): احسنت! یک جا فاعلیتی است که شما با ادنی برخورد می‌توانید آنرا تغییر دهید و یک جا هم فاعلیتی است که شما با ادنی مرتبه برخوردتان هم نمی‌توانید آنرا تغییر دهید، ولی او می‌تواند یک طیف عظیمی را تغییر دهد.

۱/۶- تفاوت ضریب دقت معادله متناسب با منزلت آن

بنابراین منزلت معادله - همانند آنکه منزلت تعاریف در مفهوم تعاریف اثر داشت - در قدرت کارایی معادلات و بدست آوردن آن اثر می‌گذارد. اگر خواستیم معادله‌ایی را برای موضوع بزرگی بدست آوریم، ممکن است مجبور شویم که شاخصه‌بندی ۱۹ هزار محاسبه را بدست آوریم، ولی در جای دیگر شاید ۱۰۰ شاخصه هم کافی باشد و یک جای دیگری هم شاید کمتر از این کافی باشد. مثلاً یک وقت مقداری تخته و چوب خشک سفیدار واره دارید که می‌خواهید یک میز تحریر کوچک بسازید، ولی یک شخصی می‌آید و می‌گوید شما یک دستگاه برش درست کنید که تیغه‌اره آن مدور باشد و دور آنرا تا ۵ هزار دور در ثانیه بالا ببرید. می‌گوئید این سرعت زیاد برای چه لازم است؟ می‌گوید برای اینکه بالانس شدن اره در ۵ هزار دور در ثانیه موجب می‌شود که فیبر نوری را راحت و بدون

(ج): منتجه باید محاسبه شود. هرگاه برای نیروها قدرت تحرک فرض شود - نه اینکه در بردار ثابتی باشند - آنگاه دیگر نمی‌توان گفت نسبت بیرون و درون با علیت قابل تحلیل است. پس بحث امروز ما در بیان معنای معادله در نظام ولایت است.

۱/۵- معادله بیانگر نسبت بین طیفهای مختلف فاعلیت

(س): پس می‌فرمائید می‌بایست معادله را چگونه‌ایی معنا نمود که این فاعلیت در آن حفظ شود.

(ج): احسنت! همانگونه که می‌گفتیم کلمات و مفاهیم را چگونه‌ایی معنا کنید که تغییر بر پایه مفاهیم فلسفی خودتان باشد - مثلاً می‌گفتیم مکان را زمانی معنا کرده و زمان را توسعه‌ایی تعریف کنید - اینجا هم می‌گوئیم نسبتهای کمی و کم را بر پایه فلسفه خودتان توصیف کنید. بنابراین معادله «اگر و آنگاهی» براساس علیت قابل تفسیر نخواهد بود، باید چگونه دیگری تفسیر شود.

البته این نفی علیت به معنای بهم خوردن مطلق قاعده‌مندی نیست، بلکه قاعده‌مندی را چگونه دیگری تفسیر می‌کنیم.

(س): یعنی بجای اینکه ارتباطات را فیکس بکنند، برای عکس‌العملها یک طیف قائل می‌شود.

(ج): احسنت! تمام بحث ما در همین یک نکته است. ما در حال ملاحظه نسبت بین طیفها هستیم و ملاحظه نسبت بین طیفها غیر از ملاحظه نسبت بین کیفیتهاست.

۱/۵/۱- تفاوت تحرک پذیری فاعلها متناسب با منزلت

طیفها در مراحل مختلف نظام مختلفند و میزان تحرک پذیریشان هم متناسب با منزلت است.

شکستن می‌برد و در آن صورت ما می‌توانیم مدار «ای سی» (IC) درست کنیم، ولی اگر دوره به ۲ هزار دور در ثانیه برسد، بالانس نخواهد شد و این مدار تکه تکه شده و از بین می‌رود. می‌گوئید خوب! برای درست کردن مدار چنین چیزی لازم است، اما این چه ربطی به کار من دارد. می‌گوئید چه اشکالی دارد، برای بریدن تخته هم این کار را انجام بده. قطعاً خواهید گفت بریدن تخته برای درست کردن میز تحریر با اهر معمولی دستی هم ممکن است و این دور زیاد و دقت آن چنانی را هم نیاز ندارد.

بنابراین اینکه می‌گوئیم ضریب دقت در معادله بالا می‌رود، به معنای این است که میزان تصرف در آن طیف، متناسب با موضوع، تغییر می‌یابد و تصرف یا معادله متناسب با منزلت موضوعتان تغییر می‌یابد، چون معادله ابزار تصرفی شماست. متناسب با منزلت موضوع، ظرفیت دقت پذیری و احتمالات و طیف آن مختلف می‌شود.

در هر حال بنا بود گمانه بزنیم و گمانه‌ها را با روش قاعده‌مند کنیم و روش بدست آوردن معادله را تحویل دهیم. لذا یک جایی می‌گوئیم موضوعات زیادی بیاورید و یک جایی می‌گوئیم به آنقدر موضوع نیاز نیست و مثلاً ۷۲۹ بس است و برنامه تحقیقاتی آن باید اینگونه و آنگونه باشد و اینگونه تخمین زده شده و کنترل شود تا به معادله برسد، یک جا هم شاید بگوئیم ۷۲۹ بدرد ما نمی‌خورد و باید ۲۷ گروه ۷۲۹ تایی باشند. پس باید دید حجم برنامه تولید معادله چگونه است، چون معادله و برنامه آن متناسب با منزلت معادله‌ایی است که بدست می‌آوریم. برنامه تولید معادله نمی‌تواند در همه جا یکسان باشد.

(س): رابطه بین تعیین طیف فاعلیت فاعل با کم و زیاد

شدن شاخصه‌ها چیست؟

(ج): شما می‌خواهید یک معادله را تغییر دهید و فرض این است که اخذ یک مجموعه درونی و بیرونی کافی است. البته درست است که کافی هست، ولی اگر معادله شما معادله دقیقی باشد...

(س): باید ارتباطات بیشتری ملاحظه شود.

(ج): این خلاف قاعده‌ایی می‌شود که شما گفتید کوچکترین مجموعه شامل و کوچکترین مجموعه مشمول را ملاحظه می‌کنیم. کوچکترین مجموعه شامل ۷۲۹ بود و کوچکترین مجموعه مشمول ۲۷ بود، در این صورت چه نیازی به بیشتر کردن آن است. شما می‌گوئید اگر بنا هست ضریب دقت بیشتر شود و طیف تأثیر وسیعتر شود، می‌بایست میزان کنترل بالاتر برود. البته شاید بگوئید مگر با میزان کنترل کمتر نمی‌توان به معادله دست یافت؟ می‌گوئیم بسله! ممکن است، ولی احتمال دستیابی به قاعده‌اش متناسب با طیف و ضریب دقت لازم - که به آن بها ندادید - کمتر می‌شود.

پس معادله فاعل تبعی است که منزلتش نسبت به فاعلیتهای تبعی دیگر، منزلت تصرف است؛ یعنی اگر خود فاعلیت‌های تبعی را تقسیم‌بندی کنیم و بگوئیم منزلت بعضی‌ها تصرف و بعضی محور و تبعیت است به معنای این است که بعضی از ابزارها حاکم بر بعض دیگر هستند. طبیعتاً منزلت فاعلی هم که موجد اینها در نظام فاعلیت است، منزلتی متناسب با ابزاری است که تأسیس می‌کند.

۱/۷- خارج بودن بعض معادلات از تصرف انسان غیر معصوم بنابراین این معادلاتی که در این سطح هستند، قوانین کاربردی عینی ما هستند، هر چند یک قوانین کاربردی غیر عینی هم در مراتب بالاتر وجود دارد که بواسطه آن حالاتی را که برای امور روحی است قاعده‌مند می‌کنید و بعد

می‌گوئید از اینجا به بعد می‌بایست به اولیاء نعم تولی داشته باشیم و قواعد در دست آنها است و من در اعطای ایمان قاعده آنرا ایجاد نمی‌کنم. البته اینکه می‌گوئید من ایجاد نمی‌کنم به معنای این نیست که آنجا قاعده‌مند نیست بلکه قاعده‌مندی است که قواعدش خارج از دایره تصرفات شماست و در تصرف فاعل محوری است. مثلاً: نه می‌توان به این دعا که از طرف معصوم (ع) صادر شده چیزی اضافه نمود و نه چیزی کم کرد، این دعا با همین خصوصیات باید خوانده شود. نمی‌توان گفت در نماز بجای سوره حمد، حمد و آیه الکرسی و آیات حشر را با هم مخلوط کنیم و یک سوره جدیدی درست کنیم تا در نمازهای واجب خوانده شود. قطعاً چنین غلطی را کسی نباید مرتکب شود. حمد همین حمد است و شما حتی فتحه و ضمه آنرا نمی‌توانید تغییر دهید. این سلوک آثار هم خواهد داشت و قطعاً ماها نمی‌توانیم معنای یک قسمتی از آثار آنرا در پرورش بشر بفهمیم. البته مفاهیم آنرا تا حدودی که برای مفاهمه با ما بیان شده می‌فهمیم، ولی اینکه حقیقت امر چیست؟ و اینکه ملائکه موکل آن هستند، به چه معناست؟ معلوم ما نیست.

پس یک افق از این معادلات، کلاً از میدان تصرفات ما خارج است و یک افق آن هم میدان تصرفات ماست. آن میدانی که مورد تصرف ماست، معادلات کاربردی اجرایی است. حتی در مورد مفاهیم فلسفی که حاکم بر این قواعد هستند، می‌توانید نظام القاء اینها را با آن درست کرده و همچنین می‌توانید نظام ارزیابی و تکاملشان را با اینها تنظیم بکنید و نیز می‌توانید بگوئید با هم هماهنگ باشند، اما نمی‌توانید بگوئیم آن مفاهیم فلسفی فرع این قواعد باشند، بلکه اینها فرع مفاهیم اصلی‌ای که در زمان و مکان و...

دارید، هستند.

در معادله به دنبال برنامه‌ایی هستیم که بتواند تغییرات را در یک طیف درونی و بیرونی کنترل کند، علت پیدایش تغییر از یک طرف به موضع شما و از طرف دیگر به موضع فاعلهای دیگر باز می‌گردد. باید دید نسبتی که بین اینها پیدا می‌شود که مفهوم قاعده‌مند شدنش می‌باشد که آنرا بوسیله یک مدل و نظام - که آن نظام را مفسر نسبت می‌دانیم - در بین فاعلها و پایگاه محاسبه معادله می‌شناسیم، چگونه است؟ آیا می‌توانیم در یک جدول ۲۷ تایی تغییرات را از پائین‌ترین سطح آغاز کنیم، مثلاً از عدد یک شروع کنیم یا می‌توانیم از بالاترین سطح آغاز کنیم، یعنی از ۶۴ شروع کنیم؟ یا اینکه می‌توانیم تغییرات را از حد وسطها آغاز کنیم؛ یعنی اگر ۱، ۲، ۴ هست از ۲ آغاز کرده و بعدش اگر ۲، ۴، ۸ است از حد وسط آغاز نمائیم؟ اگر از حد وسطها آغاز کنیم باید دید آیا از نسبتش با بالایی یا با پائینی آغاز کنیم؟

۲- ضرورت تحرک پذیری سازمان پژوهش متناسب با موضوع پژوهش

(س): ارتباط بحث قبلی با این بحث چه می‌شود؟ من

نفهمیدم ارتباط بحث سازمان با این مباحث چیست؟

(ج): برنامه تولید هر چیزی، اگر آن تولید، تولید فیکس

نباشد و تولیدی باشد که باید در طیف کار کنید، کنترل و خطا هم مربوط به این برنامه است و هم مربوط به سازمان. به عبارت دیگر هم در برنامه می‌بایست تحرک را بپذیرد و هم در سازمان. یعنی اصلاح گردش عملیات به همان اندازه باید تحرک پذیر باشد و قواعدی در دستتان باشد تا این کار را انجام دهید که در اصلاح برنامه هست.

(س): این نسبت به کل حرکت پژوهش درست است.

(ج): اگر بنا باشد سازمان حرکت پژوهشی شما قابل تغییر نباشد و نتواند به صورت طیف عمل کند، ولی برنامه‌اش قرار باشد به صورت طیف تغییر کند، در این صورت دچار بن‌بست‌های گردش عملیاتی خواهید شد.

(س): بحث ما در قبل بحث سیر از موضوع به وصف بود.

(ج): این بحث همان بحث سازمان بود که از تقسیمات موضوعات و تقسیمات مفاهیم یا عوامل تولید و از وصف بحث می‌کردیم. مجموعه کل این سیر باید مفهوم زمانی کارتان را به عهده بگیرد، بخلاف مفهوم مکانی‌اش که همان برنامه شماس است.

(س): منظورتان مفهوم زمانی چکاری است؟

(ج): منظور کار تحقیقات شماس است، یعنی کل سازمان‌دهی! کل سازمان‌دهی که قدرت ابداع احتمال و گمانه را بعهده دارد و همچنین هدایت گمانه یعنی تکامل گمانه را بعهده دارد، در منزلت زمان است و کل برنامه هم در منزلت ساختار است. البته هر دو به هم مرتبطند و بریده از هم نیستند. کل آن چیزی را که بعداً به آن مقدمات اطلاق می‌کنید می‌بایست مفهوم کارایی را تحویل دهد. که فعلاً این قسمت مسکوت می‌ماند و با اشاره از آن گذر می‌کنیم تا بعدها در آن دقت کنیم. بحث سازمان و سازمان‌دهی در سازمان پژوهشی - غیر از سازمانی که در آن پژوهش تمام شده و یک چیزی هم تولید شده و الان سازمانی اجرایی است برای یک موضوعی که تولید شده است. به عبارت دیگر این در حقیقت یک سازمان مصرفی است - بحث از سازمان تولیدی است که منزلت تولیدش هم تولید معادله است و می‌خواهد در طیف عمل کند، این سازمان همانگونه که به اصلاح برنامه نیاز دارد، باید

تغییرات را در درون خودش بپذیرد. پس باید قواعدی داشته باشد تا بگوئیم ما چگونه وصف را به عوامل تولید تبدیل کنیم و از عوامل تولید چگونه وارد بخشها شویم و چگونه همراه با گمانه‌ها تقسیم کارها را نسبت به بخشهای مختلف افزایش و کاهش دهیم.

(س): پس در واقع آن بحث در صید معین نمودن سازماندهی پژوهش بود نه احتمالات در مورد خود روش معادله.

(ج): نمی‌تواند بریده از روش معادله باشد.

(س): میزان تحرک آن احتمالات را فراهم می‌کند.

(ج): به عبارت دیگر این روشی است که سازماندهی سازمان تحقیقاتی شما را تحویل می‌دهد. در جلسه مقدماتی هم ذکر کردیم که مرحله هشتم، گردش عملیات و سازماندهی است و مرحله نهم، مقدمات لازم برای انجام پژوهش است که امروز هم در فصل برنامه تغییر پژوهش، آنرا به صورت کلی مورد توجه قرار دادیم.

۲/۱- سیر از موضوع به وصف تعیین کننده اوصاف سازمان

(س): آیا این مراحل برنامه است؟

(ج): قبلاً به صورت کلی مراحل را بیان کردیم، الان اولین چیزی که در تغییر مطرح است دقت در برنامه تولید معادله است که می‌گفتیم شما شرایط عمل را معین کنید.

(س): آن بخش سیر از موضوع به وصف، تعیین کننده شرایط آزمون بوده است.

(ج): سیر از موضوع به وصف در سازمان هرگز اینگونه نبوده، در سازمان بدست گرفتن قدرت کنترل سازمان برای پژوهش هدف بوده است. گفته بودیم که می‌بایست شرایط تحقیق و سازمان تحقیق را معین کنیم.

(س): بله! همان شرایط سازمان و برنامه باید معین شود

و این مراحل هم به عنوان مراحل اصولی تولید معادله است. حال در صورت امکان، مباحث دیگر را که فرع بر این است بیان بفرمائید.

(ج): شما یک «شرایط تحقیق عینی» و یک «سازمان» و «برنامه» دارید، شرایط همان مقدمات شماسست، یعنی همان مقدمات شازمان شما و برنامه شما برای کار کردن که همان شرایط عینی شماسست. سازمان شما هم نسبت به شرایط می بایست برای گمانه زدن و جمع بندی نمودن تحرک داشته باشد. برنامه را هم که امروز تشریح کردیم.

(س): آنگاه بحث قبلی را ضمیمه کدام یک می کنید.
(ج): بحثی که می گوئیم از موضوعات جزئی و خرد به طرف موضوعات کلان برویم و از موضوعات کلان به طرف وصف سیر کنیم، مربوط به بحث سازماندهی است که در آن بیمارستان را مثال می زدیم. برای توسعه هر سازمانی این - اینکه تغییر را در خود سازمان مطرح کنیم - مطرح است.

(س): ربط این بحث با آن سه مرحله «شرایط، سازماندهی، مقدمات» چیست؟

(ج): این بحث سازماندهی است، ولی سازمانی که توسعه و تغییر را در خودش می آورد؛ یعنی می پذیرد که اگر در برنامه کم و زیاد شد، این قدرت تحرک داشته باشد. یک وقتی شما برای یک کار تحقیقاتی سازماندهی می کنید

و می گوئید ما بنا گذاشتیم که برای این مطلب یک گروه داشته باشیم و یک گروه هم برای کار دیگری و گروه سومی هم برای کار خاص دیگری. بعد می گوئید این را فیکس کرده و آنرا تغییر ندهید، ولی یک وقت می گوئید اگر در حین عمل تغییر لازم شد، تغییر بدهید، به عبارت دیگر باید برحسب مقدمات و برحسب برنامه، سازماندهی تغییر یابد.

(س): آنوقت چه چیزی تعیین کننده شرایط آزمون است؟

(ج): یک طرف کار قدرت عملکرد خودتان است، یک طرف آن هم قدرت تعریفهایی است که از بالا آمده و گفته این موضوع به چه موضوعاتی مربوط است و کجاها بروید تا آنرا پیدا کنید. طبیعتاً آنچه را که پیدا می کنید می بایست به برنامه و سازماندهی شما نسبت هم داشته باشد. اگر فرضاً در اینجا چیزی را معین کرد که در محدوده قدرت شما نباشد، مثلاً معین شد که ساخت فلان شیء به آزمایشگاه هستی ایی نیاز دارد که باید یک کیلومتر طول آن میدان خلایق باشد که در آن الکترون و نترون را رها می کنند که بنا هم نیست شما داشته باشید در این صورت یک طرف کار می لنگد. بنابراین شما باید شرایط عینی اش را متناسب با برنامه و سازمانتان معین کنید به عبارت دیگر قدرت عینی و ذهنی تان روی هم باید باشد تا تولید معادله امکان یابد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

روش تولید معادلات کاربردی

۷۴/۰۲/۲۸

جلسه ۹

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی مراحل برنامه تولید معادلات کاربردی

فهرست

- ۱ - مراحل تصرف درونی برای ایجاد تغییر در منتجه
 - ۱/۱ - تغییر نسبت بمعنای تصرف برای پیدایش کیفیت جدید
 - ۱/۲ - ملاحظه تغییر نسبت درونی (در سطح خرد) در مجموعه بیرونی تعیین کننده وضعیت منتجه
 - ۱/۳ - تفاوت معنای اعداد مشابه جدول با توجه به کمیت شامل بر آنها
 - ۱/۴ - مطلق نبودن تأثیر تصرفات درونی در بیرون
 - ۱/۵ - لزوم ملاحظه تأثیر تغییرات خرد کمی، در طرح کلان و توسعه
 - ۲ - بهینه معادله تغییر از طریق ملاحظه عکس العمل تصرفات درونی در درون و بیرون
 - ۲/۱ - تصرف در حد وسط کمی، مرحله اول کنترل درونی معادله
 - ۲/۲ - تصرف مجدد پس از بهینه معادله در سه سطح خرد، کلان، توسعه
 - ۲/۳ - معنای بهینه معادله
 - ۲/۴ - شروع اولین تغییرات از کوچکترین اعداد ارزشی
 - ۲/۵ - تصرف در درون، طریق تصرف در بیرون
- جمع بندی
- پرسش و پاسخ

نام جزوه:	روش تولید معادلات کاربردی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۲۰۰۰۹
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۴/۰۲/۲۸
عنوان گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۲/۰۱
ویراستار:	یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۱۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات	نوبت تکثیر:	اول

عنوان: بررسی مراحل برنامه تولید معادلات کاربردی

۱- مراحل تصرف درونی برای ایجاد تغییر در منتجه

۱/۱- تغییر نسبت بمعنای تصرف برای پیدایش کیفیت جدید
حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در صورت مراجعه به جدول تعریف مشاهده می شود که بعضی از اعدادی که در ستون ارزش جدول، ذکر شده است به همدیگر شباهت دارد، چون ممکن است، چند عدد ۲ و یا ۴ و یا ۱۶ و ... پیدا شود. در این مورد چند بحث وجود دارد، اول اینکه آیا اگر هر عددی دو برابر عدد دیگر بود تا شباهت ایجاد نشود، بهتر نمی شد؟ یعنی مثلاً می گفتیم ۲، ۴، ۸، ۱۶، ۳۲ و ... یا اینکه همین روشی که داریم بهتر است؟ در جواب باید گفت: لاقبل بنا به تعریفی که در نظام تعریف داشتیم، این روش بهتر است و اولویت دارد.

حال باید دید وقتی یک عدد ۴ را تغییر می دهیم، یعنی نسبت آنرا با نسبت یک مرتبه دیگر که در کنارش است؛ افزایش داده یا کم می کنیم چه اتفاقی رخ می دهد؟ مثلاً شاخصه هایی را که بدست آوردیم خواه در نفر یا امکانات مالی باشد به یک واحدی رسیده است، بگونه ای که با واحدهای قبل یا بعد خود مشابه است یا اگر یک عامل مشترک و مشابهی داشته باشیم و با پول بتوان بعضی از حجمها را تبدیل نمود و لذا کم و زیاد کردن پول (یعنی همان وزن پولی) یا هزینه یک چیزی را بالا و پائین ببرد، باید دید در این تغییر چه اتفاقی می افتد. البته توجه دارید که این مثال در جایی است که مدلمان برای کارهایی است که در آن پول می تواند مدخلیت داشته باشد، مانند کار روی مدلهای کنترل انسان یا مدلهایی که آنها ابتدا در حاق عناصرش (در سطحی که فعلاً بحث می کنیم) موضوع

تغییرش نباشند، یعنی جاذبه و تعلق و فاعلیش بگونه ای باشد که تغییر آن خیلی ساده باشد.

بهر حال بحث اصلی این است که وقتی یک نسبت را از نظر بها و ارزش عوض می کنیم، چه کاری انجام پذیرفته است؟ مثلاً شما فاعل تصرفی هستید، اراده کرده و برای علاقه ای که به یک هدفی دارید (یعنی آن هدف مطلوب شماست) در اولویت دادن یک چیزی نسبت به چیز دیگری مثلاً در مورد هزینه ای که در محدوده اختیارات شما است، تصرف کردید و چون می خواهید از این مدل برای رسیدن به آن مقصد استفاده کنید، شاخصه گیری کرده و آنها را در جدول قرار داده و هزینه یک مرحله را افزایش یا کاهش دادید. در بررسی این کار هم می توان گفت به نسبت تغییر حاصل شده است و هم می توان گفت خیر! چون تغییر در کمیت هزینه، برای حدوث یک کیفیتی (که هدف شما بوده) بود، این تغییر و اراده برای آن انجام گرفت که منتجه، کیفیت جدیدی را تحویل دهد. پس اگر این تغییر کمی بتواند در این نظام و طبقه بندی شما منتهی به تغییر کیفی - که مورد تعلق شما بود - بشود، این جدول بدر خواهد خورد. ۱/۲- ملاحظه تغییر نسبت درونی (در سطح خرد) در مجموعه

بیرونی تعیین کننده وضعیت منتجه

ما بنا داشتیم بحث را مرتباً به طرف رسیدن به یک نسبتهایی که بتواند برخورد فاعلها را قاعده مند نماید، هدایت و کنترل نمائیم و این راه دست رسی به معادله است؛ اما همانگونه که ما چنین میلی داریم فاعلهای دیگری هم هستند که امیال دیگری دارند، آنها هم تصرف می کنند.

اینگونه نیست که در این سطحی که شما پول خرج می‌کنید

البته دقت داشته باشید این مدل مختص به مسئله پول نیست، بلکه بعدها به مطالب دیگر هم می‌رسیم، اما آسان‌ترین آن همین بحث است - آنها خرج نکنند، آنها طبقه بندی شما را داشته باشند یا نداشته باشند، پولی را که خرج می‌کنند، در دستگاه شما اثر دارد. آنها هم مطلوب و هدفی دارند که فاعلیت و تصرف و تلاش می‌کنند تا منتجه به نفع هدف آنها باشد، اگر روش قاعده‌مند کردن شما روش برتری باشد و منزلت تصرفتان هم منزلت برتری باشد، می‌توانید به نسبت، احتمالات را بطرف اینکه نسبت حاکم را در تغییرات به طرف معادله‌ایی که به نسبت شما را حاکم قرار دهد، تغییر دهید.

حال باید دید اگر چنین کاری صورت پذیرد، چگونه می‌توانید آثار تغییر کمی را نسبت به کیفی کنترل نمائید؟ اگر بنا باشد این مقداری را که درباره آن تا حال خرج و هزینه داشتید و جزو موضوعاتی بود که می‌شد کمیت آنرا تصرف نمود، (این تخصیص تان را) کم یا زیاد کنید، می‌توانید نسبت عکس العمل کل مشمول درونی را نسبت به کوچکترین کل شامل بیرونی بسنجید تا ببینید منتجه آن چه نسبتی را دارا است.

۱/۳ - تفاوت معنای اعداد مشابه جدول با توجه به کمیت شامل بر آنها

معنای این مطلب این است که اگر ۴ داشتیم، باید معلوم شود ۴ از چه دسته‌ایی است از کدام دسته سه تایی است و آن سه تایی از کدام ۹ تایی بوده و آن ۹ تایی از کدام بخش ۲۷ تایی است. حال برای اینکه بتوانیم نسبت این را بدست آوریم، باید جمع آن ۹ تایی را که در آخرین بخش ۱ یا ۲ یا ۴ ملاحظه می‌شود، وسیله تقسیم کردن مقسم کل خودمان قرار دهیم، مثلاً کل کمی ما ۲۴۳ است و فرضاً این ۴ از آن بخشی است که ۴ مقسم اصلی آن است، در اینصورت می‌گوئیم ۳۴۳ را تقسیم بر ۴ کنید.

برادر پیروزمند: یعنی ۴ از ۳۴۳؟

(ج): نه! اینگونه نگوئید، این عدد پائینی است، عدد بالایی را

بگوئید که ۳ دسته ۹ تایی داشتیم، ۳۴۳ به ۷ تقسیم شده و در ۴ ضرب می‌شود، لذا ۴ ضربدر ۷ می‌شود $\frac{4}{7}$ از ۳۴۳. پس از این طریق می‌توان این عدد را پیدا کرد. در مرحله بعدی هم توجه می‌کنیم تا ببینیم این قسمت مربوط به کدام بخش است، لذا هر بخش را به ۷ تقسیم کرده و نسبت ۱، ۲، ۴ درست کرده و با سه بار تقسیم کردن به خود ۴ می‌رسیم، لذا در توصیف ۴ می‌گوئیم ۴ با ضریب نسبتی که پایه‌اش به ۳۴۳ نسبت دارد. از این رو ۴ به نسبت به ۳۴۳، در دو سطر و در دو مرتبه محال است یک معنا داشته باشد، ۴ در مرتبه‌ای یک معنا را خواهد داشت که در مرتبه دیگر این معنا را ندارد.

۱/۴ - مطلق نبودن تأثیر تصرفات درونی در بیرون

حال اگر بخواهیم نسبت تغییراتی را که در ارزش این موضوع (به تخصیص آن) دادیم با تغییرات پایگاه ملاحظه نمائیم، می‌بایست از طریق «نسبت» بیان کنیم، لذا می‌گوئیم هرگاه این کار انجام گرفت و هر واحدی را که به نسبت ۴ تغییر دادیم، ضربدر پایگاه نسبتی‌اش به ۳۴۳ نمودیم، می‌بایست مثلاً چنین تغییری جزء آثار آن ظاهر شود، البته اگر تصرف ما مطلق بود؛ در حالیکه تصرف ما مطلق نیست لذا تأثیری را که در آنجا فرض می‌کنیم نبایست برابر مطلق کاری را که انجام داده‌ایم، باشد، چون مفروض این است که فاعلهای دیگر هم مشغول فعالیتند، هر تغییری که در جایگاه پیدا شود باید با تغییر مفروض مطلق ما نسبتی داشته باشد.

حال اگر نسبت بین آن تغییر و این تغییر (یعنی تصرفی را که شما نمودید) را پیدا نمائیم، می‌توانیم تغییرات در پایگاه کل را کنترل و پیش بینی نمائیم. محاسبه ما باید از چند سطح بگذرد.

سطح اول: ملاحظه پایگاه موضوع مورد تصرف در مجموعه شاملتر و پایگاه این موضوع در کلی که این، یک وصف آن است.

سطح دوم: باید به جای این ۲۷ تایی در ۹ تایی آمده، یعنی در ستون ارزش ما که هر سه تا یکی شده و کلاً ۹ وصف شد - در آن ۹ وصف که سه تا سه وصفی داریم - وارد شویم تا ببینیم که آیا

تغییرات در این که همان عکس العمل تغییر پایگاه است در پایگاه ...

(س): به چه چیزی پایگاه اطلاق می‌کنید؟

(ج): پایگاه همان منزلت تغییر تصرف شما و منزلت کل درونی نسبت به کل بیرونی است. بنابر این شما در عدد ۴ تغییر دادید، آنهم چهارمی که در ستون ارزش کل کوچک که درون کل بزرگتری است، قرار دارد، مفروض هم این است که پایگاه کل کوچک در کل شامل عدد ۱۶ است، لذا می‌بینید با تغییر دادن ۴، ۱۶ چه تغییری خواهد کرد. شاید پرسید در کدام ۱۶؟ می‌گوئیم در ۱۶ کل بزرگترنه ۱۶ مجموعه درونی که هم ردیف این در یک ستون نوشته شده است.

(س): یعنی همان چیزی که از ترکیب سه چیز بدست می‌آید،

یعنی در ستون ۹ تایی است

(ج): ابتدا در ستونی که ۲۷ وصف ۱ می‌شود، آمدیم؛ یعنی

همان سطح اول!

(س): ۲۷ وصف ۹ وصف شده بعد ۳ به ۳ و ۳ به ۱ تبدیل

می‌شود.

(ج): ولی ابتدا از تغییر در ۲۷ نسبت به یک در $\frac{1}{17}$ کل بزرگتر

بحث می‌کنیم، حالا باید دید از چه طریقی این را محاسبه می‌کنیم...

(س): از طریق سطوح درونی اش محاسبه می‌کنیم، چون سه

سطح دارد.

(ج): می‌گوئیم از چه دسته‌ایی واقع شده و چند چندم آن است،

بعد آنرا ضرب می‌کنیم، یعنی می‌گوئیم تغییرات ۴ ضربدر دسته اولی

که خودش عضو یک دسته سه تایی است که آن دسته خودش با

بالتر خودش یک نسبتی دارد. مثلاً در ۴ (با آدرس ۲۳۲) تغییراتی

ایجاد کردیم، حال ابتدا باید نسبت این جدول - که نامش را جدول

الف می‌گذاریم - را با جدول کال شامل - که آن را ب می‌نامیم -

معین نمائیم. فرض می‌کنیم این ۴ را در جدول الف علامت زده و

۱۶ را هم با کد ۲۱۲ در جدول ب علامت می‌زنیم، بعد می‌بینیم تغییراتی را که در ۴ با کد، ۲۳۲ دادیم، چه اثری دارد. پس پایگاه تغییر ما کد ۲۳۲ و عدد ارزشی ما هم ۴ است، پایگاه کل جدولمان (کل کوچک) در کل بزرگتر کد ۲۱۲ است، ما در شامل تغییری نداریم ولی می‌خواهیم اثر تغییری را که در مشمول دادیم، در شامل ببینیم که آیا با این تصرف درونی در عدد ۴، ۱۶ منهای یک عدد خاصی می‌شود یا بعلاوه عدد خاصی می‌گردد.

پس سطح اول بررسی همان کنترل و هدایت گمانه تا رسیدن به معادله است، چون باید از این طریق، به روش تولید معادله برسیم. به عبارت دیگر اینجا دنبال معادله حاکم هستیم.

۱/۵ - لزوم ملاحظه تاثیر تغییرات خرد کمی، در سطح کلان و

توسعه

حال فرض کنیم این قدم برداشته شود، قدم دوم کنترل چه

چیزی است؟ در ستونی که جدول تعریف «فرعی» نوشته شده

(ستون سوم از سمت راست) عددی ذکر نشده است، ولی می‌توان در

آن عدد هم آورد، یعنی می‌توان جمع ۴، ۸، ۲ در این ستون با یک

آدرس خاصی قرار گیرد. مثلاً اگر ما آدرس رده ۳ را حذف نمائیم

می‌توانیم بگوئیم کد ۲۳ آدرس و ۱۴ کمیّت موضوعی است که در آن

در حال مطالعه تغییر هستیم. نام این ستون را در تغییرات،

«تغییرات کلان» نامیده و نام تغییرات پایگاه را «تغییرات توسعه»

می‌نامیم. به عبارت دیگر وقتی ۱ بخواند کنترل شود (که همان ۱۶

است چون ۱ بمعنای یک کل کوچکی است که در یک کل بزرگ

قرار دارد) یک تغییرات خرد و یک تغییراتی هم در سطح کلان و

توسعه خواهد داشت. سه تایی که در آخر بوده و متصل به یک

است، یعنی عین این یک (همان یک که جزو موضوعات است)

می‌توان عدد ارزشی ۱۶ (همان ۱۶ از کل شامل) را نهاد، آنوقت عدد

آدرسی آنرا در کل شامل معین می‌کنید. ولی عددی را که برای خود

این سطح قرار می‌دهید از جمع ارزشهای ۱۴، ۲۸، ۵۶ حاصل شده

که یک عدد دیگری است، می‌گوئید در کل شامل یک ارزش داشته

و یک جمع تاثیراتی هم دارد که از پائین به بالا می آید.

(س): از پائین که جمع نمائیم همان عدد کل آن درست می شود.

(ج): یک عدد ۱۶ داریم که همان عدد کل مشمول است و یک عدد ۳۴۳ داریم که همان جمع است، ولی باید دید از ۳۴۳ تبدیل کیفیت از چه نوع ۳۴۳ است؟ می گوئیم از نوع واحدی است که در کل شامل واحد ۱۶ است.

(س): یعنی در آنجا در منزلت ۱۶ است والا اگر بخواهیم تطبیق دهیم نباید همان ۳۴۳ شود.

(ج): خیر! باید بگوئیم ۳۴۳ که عدد شامل اینحاست در آنجا از نظر کیفیت تغییر می کند، در آنجا واحدها نسبتهایشان به یکدیگر بگونه ای است که ۳۴۳ شما در رده ۱۶ قرار می گیرد.

(س): این رده درست است اما اگر بخواهیم کمیت آنرا در جدول شامل بنویسیم، باز همان ۳۴۳ می شود؟

(ج): اگر قرار باشد، اینگونه محاسبه کنید، باید همه جدول شامل را ۳۴۳ بدانید.

(س): خیر! عددهای ما در جدول شامل بزرگ می شوند، البته همین نسبت هم حفظ می شود.

(ج): ممکن است شما بگوئید در اینجا حاصل ضرب ۳۴۳ در ۱۶ را می آوریم، ولی هرگز ۳۴۳ داخلی را قضا نمی کنید، بلکه ۳۴۳ از نوع کیفیتی را که در پایگاه ۱۶ هست، قصد می کنید.

(س): یعنی جایگاه خود آن جمع کمی ای که این کمیات مجموعه درون ما پیدا می کنند، در آن منزلت شاملتر معین می شود.
(ج): که همان جایگاه تاثیر آن است که نباید جایگاه تاثیر اش با یک عددی که اینجا دارید، خلط شود. به عبارت دیگر شاید چند جدول داشته باشید که پایگاه ۳۴۳ یکی از آنها ۳۲ و دیگری ۸ یا ۴ است.

(س): وقتی روی جدول بعنوان مدل کار می کنیم، همه اش ۳۴۳ است، ولی وقتی آنرا روی موضوعات آورده و این را بعنوان یک

موضوع از یک مجموعه قرار می دهیم، ممکن است از ۳۴۳ بزرگتر یا کوچکتر شود.

(ج): خیر! بفرمائید در عدد پایه ضرب می شود، چون کوچکترینش که ۱ هست ۳۴۳ می شود و کوچکتر از این وجود ندارد، همیشه بزرگتر از این می شود.

حال می گوئیم این ۴ در ۳۴۳ ضربدر ۱۶ چقدر تفاوت یافته است، کنترل اثری آن در پایگاهش نسبت به کل شامل چیست؟ سطح اول کنترل احتمال همین است.

(س): حال اگر بخواهیم همین سطح را کنترل نمائیم باید چگونه عمل نمائیم؟

(ج): فرض کنید در سمت چپ جدول یک شاخصه هایی برای عدد ۴ دارید، شاخصه هایی هم سمت چپ ۱۶ دارید که می توانید با آنها هم نمونه برداری کنید. البته نمونه برداری آنها شاخصه های این سه وصف درونی ۱۶ می شود، یعنی شاخصه ۳ وصف اصلی موضوعات می شود. چون باید اینجا ۳ شاخصه داشته باشید که این سه شاخصه به عدد توسعه تبدیل شود. شاید بپرسید چرا کلمه توسعه را اینجا بکار می بریم؟ می گوئیم چون اگر منزلت ۱۶ به طرف بالا (۳۲) رفت، حتماً در این کل تغییراتی بوجود آمده است. البته فعلاً دنبال بحث جابجایی عدد ۱۶ نبودیم، بلکه ما دنبال تغییراتی در ۴ بودیم تا تاثیرش را در پایگاه ببینیم. هر نسبت منطقی مفروض (هر تغییر مفروض) که بین ۳۴۳ ضربدر ۱۶ پیدا شود، تغییراتی نخواهد بود که تنها اثرش روی ۴ پدیدار شود، بلکه می بایست روی کل هم پدیدار شود.

(س): حتی روی کل شامل پدیدار شود؟

(ج): ابتدا روی کل مشمول و بعد طبیعتاً روی کل شامل پدیدار خواهد شد، بنابر این ما به یک سطح بالاتر آمده تا احتمالات مرتبه پائین تر را کنترل نمائیم، به عبارت دیگر به جای اینکه ۴ از کد ۲۳۲ را تغییر دهیم، این دفعه باید دید تغییراتی که در ۱۴ با آدرس ۲۳ از مجموعه دسته ای که $\frac{2}{7}$ از ۳۴۳ می باشد، چگونه واقع می شود. به

نظر ما زمینه درست شدن معادله از همین جاست، یعنی ملاحظه نسبت بین آثار کیفی در پایگاه کل مشمول که حاصل شده از تصرف کمی شما در یکی از واحدهای ۲۷ گانه آن کل مشمول است. در اینجا می‌گوئید ببین تغییرات کمی چه اثری در کیفیت دارد، اینکه به آن کیفیت می‌گوئیم به این دلیل است که نتیجه است. درست است که آنجا هم مقیاس عددی داریم، ولی این نتیجه است. هرگاه عکس العمل آن به این طرف برگردد، اگر هدایت شود، باید بتواند یک چیز دیگری غیر از ۴ را هم تولید کند.

۲ - بهینه معادله تغییر از طریق ملاحظه عکس العمل تصرفات درونی در درون و بیرون

۲/۱ - تصرف در حد وسط کمی، مرحله اول کنترل درونی معادله ما هرگاه (قبل از وارد شدن به بحث تغییرات کلان) حد وسطهای سه تایی را اخذ کنیم، یعنی از «۱، ۲ و ۴»، «۲ را انتخاب نموده و از «۲، ۴ و ۸»، «۴ و ۸، ۱۶»، «۸ را اخذ کنیم و ابتدا این را روی کل پیاده نمائیم و بگوئیم یک دسته سه تایی وسطی (از آدرس ۳۳۳ تا ۳۳۱ - یعنی از سطح کدهای سه رقمی - که دسته سه تایی وسط باشد) را انتخاب کنید، به عبارت دیگر ابتدا از ۳۲۱ تا ۳۲۳ که سطح وسط از ۳۰۰ تایی می‌باشد، بعد حد وسط از ۲۰۰ تایی (از ۲۲۱ تا ۲۲۳) را انتخاب نموده، بعد حد وسط ۱۰۰ تایی (از ۱۲۱ تا ۱۲۳) را انتخاب نمائید؛ در مرحله بعد باید حد وسط آنها را معین نمائید یعنی در یک سطح ۴ و در دو سطح دیگر ۸ و ۱۶ را انتخاب کنید. حال می‌گوئیم مفروض ما این است که اگر بتوانیم تغییری را که ایجاد می‌کنیم در کل - در هر کدام از اینهایی که بیان کردیم - بخوانیم اولاً: معین می‌شود که آیا تخمین کیفی‌ای را که زده و این را حد وسط قرار دادیم، تخمین درستی است یا باید احتمال را تغییر داده و بهینه نمائیم.

(س): چه چیزی را حد وسط قرار دادیم؟

(ج): وصفی را که دارد روبروی عدد ۲ قرار دادیم، اگر تغییر دادیم و دیدیم نسبت به سطح بالا و پائین خود به اندازه یک تغییر

می‌کند...

(س): در اینصورت معلوم می‌شود ارزشش در مجموعه این قدر نیست.

(ج): معنای این است که فاعلیت فاعلهای دیگر به شما اجازه نمی‌دهند که اهرم شما این بوده و بتوانید تغییر دهید. چون شما به میزانی که فاعلهای دیگر تحرک شما را می‌پذیرند، می‌توانید عمل کنید نه به میزانی که مطلوب شماست! بهر حال آنها هم یک طلبهایی دارند، لذا طلبهای آنها با طلبهای شما اصطکاک پیدا خواهد کرد. شما در عین حال وجود طلبهای آنها (همراه طلبهای شما) می‌خواهید کار کنید و کنترل کنید و اینکه بخواهید طلب آنها صفر شود و همه تابع طلب شما شوند، هیچ گاه محقق نمی‌شود. شما با این کنترل، عملکرد فاعلهای دیگر را نسبت به این موضوع کنترل می‌نمائید، بعد احتمالاً آن را اصلاح می‌کنید و می‌گوئید درست است که وضعیت مطلوب (آرمانی مطلق) من این است که قیمت این فلان و آنهم هم فلان قدر شود، اما در وضعیت موجودی که دیگران فاعلیت می‌کنند و بازار را قبض و بسط می‌دهند - البته منظور بازار اراده‌هاست به عبارت دیگر می‌گوئیم در مکانیزم اراده‌ها نسبت بهم - ما آزاد نیستیم. پس حالا که یک بار اصلاح نمودیم، به سراغ حد وسط دوم و سوم آمده و حد وسطها را تغییر می‌دهیم.

۲/۲ - تصرف مجدد پس از بهینه معادله در سه سطح خرد، کلان،

توسعه

بیان این سیر برای این است که بعد وارد سطح کلان می‌شویم، شما باید بتوانید حد وسط کلانها را هم همانند قبل تغییر دهید، یعنی بگوئید تغییرات مفروض و مطلوب ما این است که این ارزش کیفیت، فلان مقدار باشد، ولی اگر ارزش آن در عینیت این قدر نشد. مثلاً شما به یک مطلبی بها می‌دهید و می‌گوئید این از همه چیز بالاتر است - البته ممکن است که حقیقت مطلب هم همین باشد - اما جامعه آنرا نمی‌پذیرد، حال که نپذیرفت شما انتظارتان را در

رسیدن به حقیقت نسبت به واقعیت تعدیل می‌کنید، وقتی این تعدیل به سطح سوم (سطح سطوح اصلی که توسعه را نتیجه می‌دهد) رسید، کیفیات را یک بار متناسب با واقعیت بهینه کرده‌اید. بعد از این، دوباره تصرف می‌کنید.

۲/۳ - معنای بهینه معادله

(س): اینکه می‌فرمائید: بهینه می‌کنیم، به چه معناست؟ آیا بمعنای تغییر ارزشگذاری هاست؟

(ج): یعنی همین که جای اینها را بالا یا پایین قرار دادیم و این از نظر ما مطلوب بود و چون جدول وضعیت اینگونه نیست، آنرا تغییر می‌دهیم.

(س): پس در جدول وضعیت، عددها پس و پیش می‌شود.

(ج): موضوعات عوض شده و جایشان عوض شده و بار دیگر برابر همان عددها قرار می‌گیرند، عدد همان عددهای ارزشی خودمان است مثلاً قبلاً در جدول مطلوب نوشته بودیم که نان کیلوئی یک تومان و فلان کالا کیلوئی ۲ تومان باشد، ولی می‌بینیم در عینیت وضع اینگونه نیست، بلکه قضیه عکس آن است، لذا جای نان با آن کالا عوض می‌شود. پس می‌دانیم این کاری را که در وضعیت انجام می‌دهیم در آن جهتی نخواهد رفت که مطلوب ماست، بلکه اگر فاعلیت ما صفر باشد، در جهتی است که منتهجه فاعلیت‌هاست. ولی حالا که اصلاح نموده و وضعیت را برابر با تغییرات معین نمودیم، مجدداً تصرف می‌نمائیم.

۲/۴ - شروع اولین تغییرات از کوچکترین اعداد ارزشی

شاید بپرسید تصرفاتی را که انجام می‌دهیم از چه سطحی باشد، البته برای تغییر نه شناسایی؟ در جواب می‌گوییم تصرفات برای تغییر را می‌بایست از کوچکترین آغاز نمائید. پس در بهینه، سه سطح از تصرف را خواهید داشت، یک سطح همان معنای نسبت و جایگاه و کنترل کردن است و سطح دیگر واقعی کردن انتظارات نسبت به عینیت است و سطح سوم تصرف برای تغییر وضعیت به طرف مطلوب شماست. حال باید دید اگر از

کوچکترین‌ها آغاز نمائیم چه می‌شود؟ بنا به بحث گذشته، قدرت تصرف محور و متصرف منوط به تابع است. لذا شاید پرسیده شود چرا شما ابتدا حد وسطها را برای کنترل وضعیت انتخاب نمودید، چرا این کوچکترین‌ها را انتخاب نکردید؟ می‌گوئیم در حد وسط هم تبعیت لحاظ می‌شود و هم محور بودن نسبی! ولی در تابعها محور بودن بسیار تضعیف شده است، اما بنا به مباحث فلسفی تصرف در آن قطعی است، چون در فرضی که وضعیت تبعیت تابع، تغییر کند، بالاتر با مکان برای توسعه مکانی پیدا نمی‌کند و محدودیت مکانی می‌یابد.

پس از پیدایش تغییرات ۹ تایی در تابعها امکان تصرف در ۹ تایی بالاتر پیدا خواهد شد و در صورتی که تغییر جواب داده باشد - جواب دادن تغییر بمعنای این است که نسبت بین تغییراتی را که شما در الگویی تخصیصتان دارید، نسبت به پایگاه کل معین شود و نسبت تغییرات در آثاری که از اینجا نسبت به تغییر موضوعات درونی بر می‌گردد هم معلوم شود - می‌توان گفت ما در قدم سوم، می‌توانیم نسبت به کل تغییراتی را ایجاد کنیم.

۲/۵ - تصرف در درون، طریق تصرف در بیرون

البته چند شرط وجود دارد، یکی این است که این تغییر به نسبتی است که از این طرف (از طرف پایگاه این کل در کل شامل) تغیر واقع شود، بنابر این عین همین تغییراتی را که در تعریف کل مشمول مفروض کردیم، در این طرف هم هست؛ یعنی بهینه نمودن کل مشمول به تنهایی پاسخگوی محاسبه ما نخواهد شد. عین همین سیر آنجا هست، تنها تفاوت این دو سیر این است که ما نمی‌توانیم هر تخصیصی را که خواستیم تغییر دهیم، بلکه تخصیصهایی را که در سه سطح تغییر می‌دهیم، می‌باید شاخصه‌گیری‌های ما (همان شرایط بیرونی و اراده‌های بیرونی ما) را معلوم نماید که تغییرات موضوعات چگونه است؟ تا ببینیم تغییرات کدام محوری است و دو تای دیگر را همراه دارد و کدام غیر محوری! به عبارت دیگر مفروض ما این است که بیرون جزو

متصرفات ما نخواهد بود مگر از راه درون. مفروض این است که ما در کل مشمول قدرت تغییر کمیت را داریم نه کل شامل!
(س): همیشه که اینگونه نیست.

(ج): هر کلی که در اختیارمان باشد، نسبت به اراده‌های دیگر، درونی محسوب خواهد شد، چون یکی از فاعلهای در برابر دیگر فاعلها هستیم، هر کلی برای تصرف مفروض شود، آن کل به نسبتی که تحت اراده و تصرف ماست، درونی محسوب خواهد شد. البته در درونی هم می‌توان، درونی داشته باشیم، ولی ما می‌خواهیم حوزه اختیارات خودمان را توسعه دهیم، لذا بیرون همان اراده‌های دیگر هستند، اما می‌توان به قول معروف دست اراده‌های دیگر را بخوانیم، راه این امر همان شاخصه برداری و نمونه برداری است. طبقه بندی‌مان را بر اساس اینکه وضعیت مطلوب بیرونی ما چه باشد و وضعیت موجود بیرونی چه باشد، می‌توان بهینه نمود تا معلوم شود تغییرات در چه سطحی رخ داده و سرعت و وضعیت آن چگونه است.

* جمع بندی

به نظر می‌رسد تا اینجا مقدمه‌ایی بود برای روش مند شدن هدایت گمانه تا آن را بطرف معین شدن نسبت به پیش ببریم، البته تا اینجا هم یک نسبتی بدست آمده است، وقتی نسبت بین نسبتی را که در اولین تست انجام دهیم و نسبتی که در سطح دوم، منزلت کیفیتها را تغییر می‌دهیم و تغییر تخصیصهای مربوط به تابعها را، با کل ملاحظه کنیم یک نسبتهایی را به ما تحویل می‌دهد که آن نسبتها در فرض ثابت بودن شرائط بیرونی قانون هستند، در فرض ثبات، معادله هستند، یعنی «اگر و آن گاهی» هستند. طبیعتاً در فرض تغییر شرائط بیرونی، آن نسبتها، نسبتهای قطعی نیستند، اما به نسبت می‌توانند میزان تغییر را کنترل نمایند، می‌توانند بخوبی عمل خودمان را برای ما تفسیر نمایند.

* پرسش و پاسخ

(س): دو مطلب را توضیح بفرمائید، یک مطلب مربوط به

مرحله اول (تست نسبت) است که فرمودید می‌خواهیم تاثیر تغییرات نسبت این عدد را که در مجموعه درونی انتخاب شده، در مجموعه شامل ببینیم.

(ج): و همچنین می‌خواهیم نسبت بین امور و خودمان را با تغییری که دادیم، ببینیم. اساساً مفهوم معادله در اینجا، معادله تغییر کیفیت است، البته بعدها این را بهینه می‌کنیم ولی باید دید روش آن چیست؟ می‌گوئیم روش آن این است که آثار تغییرات درونی، در پایگاه بیرونی ملاحظه شود، هر اثری که در آنجا (پایگاه بیرونی) پیدا شود، آن اثر، کیفیتی است که بعدها می‌بایست در این درون بدست آید. به عبارت دیگر هرگاه مفروض ما این باشد که وقتی کل تغییر کند، اجزاء آن تغییر می‌کند...

(س): آیا تغییر می‌کنند یا اینکه قبلاً تغییر کرده‌اند.

(ج): خواه تغییر کرده باشند یا بعدها تغییر می‌کنند، وسیله تغییر کیفیت این است که کل عوض شود. تغییر کمی در اینجا می‌بایست ارزش کیفیتها و نسبت آنها و تناسب آنها و اثرشان در کل را تغییر دهد و هر چند اینها تا به کل می‌رسند با هم یک تناسبی هم دارند، اما بحث این است که شما چگونه این تناسبات را بدست می‌آورید؟ یکوقت هر سه تا یک سطح می‌شود، نصف آنها اینطرف و نصف دیگر را طرف دیگر می‌نویسید (یعنی همان کاری که در جدول تعریف انجام می‌شد) ولی یکوقت می‌گوئید ما می‌خواهیم به معادله دست یابیم، لذا می‌گوئیم مثلاً ۳۴۳ را در این قسمت بنویسید بعد ۳۴۳ را تقسیم به ۷ ضربدر ۲ و ۴ و ۱ کنید، بعد نسبت (نسبت $\frac{۲}{۷}$) این اعداد با ۳۴۳ را معین می‌کنید و می‌گوئید این ۴ هم $\frac{۱}{۷}$ از $\frac{۲}{۷}$ است و بعد $\frac{۲}{۷}$ از $\frac{۱}{۷}$ را بیان می‌کنید، می‌گوئید عدد تغییر این را - که مثلاً یک تومان اضافه نمودید - ضربدر این نسبتها کنید.

(س): همین ضرب شده را توضیح دهید که وقتی این از ۴ به ۶

تبدیل می‌شود، تاثیرش در کل چیست؟

(ج): یادتان نرود که این ۴ با ۴ دیگری تفاوت دارد.

(س): بله! تاثیر تغییرات این در کل با آن تفاوت دارد.

(ج): علاوه بر این می‌خواهیم از طریف نسبت آنرا دنبال نمائیم.
 (س): پس چون از طریق نسبت دنبال می‌کنیم، تفاوت می‌یابد.
 (ج): احسنت! پس معنای تغییر در نسبت را توجه فرموده‌اید،
 اگر بنخواهیم بگوئیم تغییر در این ضربدر این جایگاه و آن دو جایگاه
 دیگر می‌شود...

(س): آیا در سه سطح شاملش ضرب می‌کنیم.

(ج): یعنی به توان می‌رسانیم، اما توانی خاص! که همان توان
 متناسب با جایگاهش است.

(س): اگر عدد تغییر کند، سیر تاثیراتش در کل چه می‌شود؟

(ج): می‌گوئیم هرگاه اینجا $\frac{1}{7}$ باشد، توقعی که در تغییرات 343
 ضربدر 16 خواهیم داشت از 4 که رسته‌اش $\frac{1}{7}$ است با 4 که
 رسته‌اش $\frac{4}{7}$ است، در 16 یکسان نیست، بلکه ما $\frac{1}{7}$ آنرا انتظار داریم.
 حتی به این شکل هم عمل نمی‌کنیم، بلکه می‌گوئیم. ببینید رده بعد
 (سطح 9 تایی) آن یک چندم از $\frac{1}{7}$ است، یا اگر از $\frac{1}{7}$ بودیم باید ببینیم
 اگر رده بعدش $\frac{1}{7}$ از $\frac{1}{7}$ بود و بعدش هم $\frac{1}{7}$ از $\frac{1}{7}$ باشد، طبیعی است
 که تغییراتی که اینجا مورد انتظارمان است، خیلی کم است.

(س): اینکه تاثیر این در مجموعه متناسب با جایگاهش تغییر
 می‌کند، روشن است.

(ج): ضرب در جایگاه شدن عدد مورد انتظار را بصورت مطلق
 معین می‌کند.

(س): فعلاً می‌خواهیم در تغییر این مطلب دقت نمائیم نه
 تعریف آن! لذا سؤال این است که اگر عددی در شناسایی وضعیت
 خلاف این عدد در آمد، یعنی تغییر کرده و متناسب با آن چیزی که
 باید باشد، نیست، (اگر چنین تغییری حاصل شد) معنایش چیست؟
 اگر فرضاً عدد 4 که با کد 232 است، تغییر یابد آیا در همین جا با
 یک کمیت دیگری ظاهر می‌شود یا اینکه تغییر کمیت آن بمعنای
 تغییر جایگاه آن است به این معنا که بگوئیم اگر کمیت آن تغییر
 کرده از رسته 232 ارتقاء منزلت یافته است.

(ج): فرض این است که شما آمار گرفته و نمونه برداری نمودید

و همچنین فرض این است که نسبت این 4 را به بالایی و پائینی آن
 محاسبه نموده تا چیزی را اضافه و کم نمائید، چون دفعتاً که کم
 نکردید، مفروض این است که با یک ارزیابی و شناسایی تصرفی را
 انجام دادید.

(س): هنوز به تصرف نرسیده‌ایم، در همان مرحله اول
 می‌خواهیم ببینیم تغییر یک نسبت (کم ارزش نهادن) در پایگاه
 شامل چیست؟ البته ابتدا در درون و بعد در بیرون را ملاحظه
 می‌کنیم.

(ج): شما که بی مورد تصرف نمی‌کنید، فرضاً این 4 شما 3
 هست باید آنرا به 4 برسانید یا 8 شما 9 هست باید از 9 یک واحد
 کم کرده به 4 اضافه نمائید از یکی کم و به دیگری اضافه می‌نمائید.
 (س): آیا این در شکلی واقع می‌شود که وصف در جای خود قرار
 می‌گیرد و به جای اینکه 8 باشد 9 است یا در شکل دیگری تحقق
 می‌یابد؟

(ج): در اولین مرتبه اصلاح گمانه همین کار صورت می‌گیرد. در
 اولین تست می‌گوئیم از 8 یکی کم می‌کنیم - نسبت آن هرچه باشد
 مهم نیست - و می‌گوئیم نسبت این متناسب با آن که باید دو برابر
 باشد، نبوده بلکه بیشتر است یا این 2 ، 3 هست و نسبتش $\frac{1}{7}$ نیست،
 لذا از یکی از ما قبل و مابعدش برداشته و به آن اضافه می‌کنیم تا
 نسبت تنظیم شود و نسبت این 4 و حد وسط با این طرف و آنطرف
 خودش برابر باشد، اگر اینطرف کم است باید اضافه شده و اگر
 آنطرف اضافه است، باید کم شود، بعد اولین کار این است که ببینیم
 در نتیجه چه اثری داشته است.

(س): اینکه در نتیجه چه اثری دارد، چگونه محاسبه می‌شود؟
 (ج): فرض این است که در آنجا شاخص دارید و این موضوعات
 عین آن موضوعات نیستند و ...

(س): معادله کمی انتقال تاثیرات چیست؟ اگر تغییرات صورت
 پذیرد در سطوح شاملترش چه تغییرات کمی حاصل می‌شود؟
 (ج): هر تغییری که در اینجا باشد در جایگاه کل مشمول به چه

است، آنوقت می‌گوئیم نسبت بین $\frac{1}{۴۹}$ و $\frac{1}{۵۳}$ نسبتی است که معرف قدرت عملکرد شماست.

پس اگر توجه کرده باشید، این سیری است که ما در تولید معادله بکار می‌بریم. به عبارت دیگر فرض کنیم یک اهرمی را بدست گرفته و قرار است اینطرف اهرم در دست شما و آنطرف اهرم در دست شخص دیگری باشد و هر دو هم آن را می‌کشید. حال اگر اینجا سؤال شود بازوی شما چه مقدار قدرت دارد که این اهرم را بطرف پائین بکشاند؟ می‌گویم باید ضرب کرده و ببینید آن نسبتی که فشار آنرا تحمل دارد، چه مقدار است، آنگاه نسبت بین ایندو را بدست آورید، این همان معادله است. معنای روش معادله سازی هم همین است، نهایت این است که این معنا را مرتباً می‌بایست بهینه نمائیم.

البته توجه داشته باشید این کار بدون داشتن جدول تعریف ممکن نخواهد بود که کسی بگوید اگر تولید معادله اینقدر ساده بود، ما به فلسفه و نظام تعریف و نظام اصطلاحات و... چه نیازی داشتیم، چون باید نظامی داشته باشید تا بتوانید طبقه بندی کرده و طبقه بندی آرمانی را معین نموده و طبقه بندی موجود را مرتباً زیر و رو کرده و بهینه نمائید، تا به مطلوب برسید. البته داشتن آن نظام هم به این معنا نیست که این کار ما تعریف نیست، پس این نسبت حکمی و روش برای بدست آوردن معادله است.

بنابر مبنای ما اساس تغییر، فاعلیت، اینکه می‌گوئید چرا باید تغییر حاصل شود، روشن است، چون تغییر حاصل برخوردار فاعلهاست و دیگر «چرا» ندارد، با این مبنا باید گفت چرا تغییر حاصل نشود! و همچنین نمی‌توانید تغییر فاعلها را بگونه‌ایی معلل به علت نمائید که دیگر هیچ تخرلفی از آن سر نزنند، چون این هم کار بی‌ربطی است. البته باید قاعده‌مند شود و فلسفه شماست که قاعده‌مندی این نسبتها را توصیف می‌کند، جدول عددی شما با آن خصوصیاتش به آنجا باز می‌گردد. فلسفه می‌گوید نسبت این موضوع با آن موضوع می‌بایست اینگونه باشد، فلسفه شما می‌گوید

چیزی تبدیل می‌شود؟ پس یکوقت می‌گوئید این را می‌بایست بخوانیم، می‌گویم راه خواندنش دست یابی به شاخصه است، یعنی باید این سه تا که بزرگترین وصف‌تان می‌باشند، در تغییرات، شاخصه تحویل دهند و شما هم باید از این نمونه برداشته باشید و هم از پائین پائین!

(س): پس باید ببینیم اگر تغییر صورت پذیرد در اوصاف کیفی یا اوصاف کمی شامل چه اثری دارد؟

(ج): خیر! در اوصاف کمی شامل! باید دید این کمیت در آن کمیت چه تغییری حاصل نموده است.

(س): غیر از مسئله تغییر در واقعیت، از نظر معادله مطلوب ما - که آنرا پیش بینی نموده‌ایم - وقتی در اینجا تغییری حاصل شد، در سطح شامل چه تغییری باید واقع شود، اگر این ۴ به ۶ تبدیل شود، در سطح ۹ تایی عدد ما باید چه تغییری پیدا کند؟

(ج): فرض این است که عدد ۳۴۳ در اینجا نیست و عدد دیگری است، آنجا هم (در سطح مشمول) عدد دیگری داشتیم، یک عدد مطلوب داریم که همان عدد ۳۴۳ و ۴ است، اما چون عدد مطلوب نبوده شما تصرف نمودید لذا باید دید سیرش بطرف مطلوب چگونه بوده آیا کم شده یا بیشتر شده است. باید دید نسبت بین تغییرات، یعنی بین سطح نازل (۲۷ کل مشمول) به تغییرات واحد کل مشمول که یکی از اعداد کل شامل است، چیست؟ هر دو کمی ملاحظه می‌شود، ولی نتیجه دو تغییر کمی با هم تفاوت دارد، یکی مستقیماً حاصل فعل و تصرف ماست و دیگری بصورت غیر مستقیم بوده و اثری که در آن ظاهر شده از طریق تبدیل کیفیتهاست.

(س): پس این عکس العمل دیگران در مقابل تصرف ما است.

(ج): عکس العمل دیگران بصورت کمی ظاهر شده است. جمع هر دو تاثیر می‌بایست روی هم کیفیتها را (همان منزلت تبدیلی کیفیت) را تحویل دهد. فرضاً می‌گوئید بنا بود $\frac{1}{۴۹}$ تاثیر تغییرات در اینجا ظاهر شود، اما به این مقدار ظاهر نشده و مثلاً $\frac{1}{۵۳}$ ظاهر شده

نام این ۳۴۳ است و ضربدر ۱۶ و آن هم نامش ۴ است و تصرفاتش فلان گونه است.

(س): اینکه فرمودید حد وسطها را ملاحظه می‌کنیم، منظورتان چیست؟

(ج): حد وسطها همیشه تبعیت را دارا هستند.

(س): البته این مطلب را متوجه شدم، اما اینکه انتخاب حد وسطها برای چیست، روشن نیست.

(ج): انتخاب حد وسطها بخاطر نسبتشان به پائین و بالایشان بود تا بتوانیم آنرا کنترل نمائیم تا ببینیم اینکه این عنوان مثلاً کاغذ را پائین و قلم را بالا نهادیم و جوهر را بالاتر از همه قرار دادیم، کار درستی بوده است، شاید نسبت به انتظارات واقعی آنها کار درستی بوده نه نسبت به انتظارات آرمانی. یعنی وقتی کنترل شود می‌بینیم که آن گونه که می‌خواستیم جواب نداد. خوب باید انتظارات خود را واقعی نمائیم و آنرا متناسب با فاعلیتهای موجود جامعه نمائیم.

(س): خوب! این مطلب چه ربطی دارد به اینکه باید وسطها

انتخاب شود.

(ج): وسطها آنهايي هستند که هم مافوق آنها و هم مادون آنها مشخص است، مثلاً اگر خیلی تندتر از آن چیزی که ما مد نظر داشتیم، اثر بیاید، معنایش این است که باید جای آن را تغییر داده و بالا ببرید و اگر خیلی کندتر بیاید باید جایش را پائین تر بیاوریم. شما اگر وسطی را مرتباً عوض کردید، به جایی می‌رسید که بالا و پائین آن معین می‌شود. همانگونه که فرضاً برای موجود شناوری وزن مخصوص تعریف می‌نمائید و بالا و پائین آنرا هم معین می‌کنید، ولی وقتی دیدید بالا ایستاد، می‌گوئید باید چیز دیگری را به جای آن قرار دهیم! پس مرتباً بهینه کرده و کنترل و هدایت می‌نمائید.

(س): یعنی وسطی را شاخصه انتخاب بالایی و پائینی قرار دادید.

(ج): بله! احسنت.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

روش تولید معادلات کاربردی

۷۴/۳/۶

جلسه ۱۰

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

مراحل و شاخصه‌های تبدیل، در معادله

فهرست

- ۱- بیان سه مرحله تغییر برای پیدایش نتیجه جدید
(تصرف کمی درونی - تغییر بیرونی - تغییر مجدد درونی)
- ۲- علت شروع از تغییرات کمی درونی
۲/۱- علت کمی صرف بودن تغییر مرحله اول
۲/۲- تصرفات کمی درونی، واسطه تصرف در فاعلهای بیرونی
- ۳- نتیجه جدید برآیند تغییرات نسبت در درون و بیرون (تعیین طرفین معادله)
- ۴- تعیین شاخصه تغییرات درونی و بیرونی (۹ شاخصه درونی و ۹ شاخصه بیرونی)
- ۵- علت کمی صرف بودن تصرف اولیه
۵/۱- کمی دانستن تغییرات اولیه به علت تبعی بودن سطح تغییرات
۵/۲- جاری بودن سه وصف محوری، تصرفی، تبعی در کل نظام به نحو اشاعه
۵/۳- عدم احتیاج به معادله در صورت امکان ایجاد توأم تغییرات کمی و کیفی
- ۶- تبعی بودن تغییر کیفیت، در تصرفات اولیه
- ۶- معنای دخالت فاعلیت در معادله با توجه حیطة فاعلیت فاعل تبعی و تصرفی
۶/۱- عدم امکان هرگونه تصرف در فاعل تبعی
۶/۱/۱- پائین آمدن منزلت فاعل تصرفی در صورت تصرف غیر متناسب در فاعل تبعی

۸ ۶/۱/۲- میزان حاکمیت بر فاعل تبعی، حاصل برخورد بافاعلهای تصرفی

۸ ۶/۱/۳- تبعیت علوم تجربی از علوم انسانی

۸ ۶/۲- عدم امکان هرگونه اعمال فاعلیت (مؤثر در تغییر نظام) از فاعل تصرفی

نام جزوه:	روش تولید معادلات کاربردی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۲۰۰۱۰
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۳/۶
عنوان گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۲/۲۷
ویراستار:	یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۱۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر از:	واحد انتشارات	نوبت تکثیر یا چاپ:	اول

عنوان: مراحل و شاخصه‌های تبدیل، در معادله

۱- بیان سه مرحله تغییر برای پیدایش منتجه جدید

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث در مورد دستیابی به معادله بود، یک مطلب به اثبات رسید و آن اینکه در بدست آوردن معادله می‌بایست دو ستون کمی داشته باشیم که وقتی در یک ستون تصرفاتی می‌نمائیم عکس‌العمل آنرا در ستون دیگر ملاحظه کنیم. بنا به مباحث قبل، باید این عکس‌العمل را نشانه تغییر شرایط برای تغییر موضوعی که در مرتبه اول در آن تصرف کمی کرده‌ایم، بدانیم. به عبارت دیگر در این مورد سه عمل صورت می‌گیرد ۱- تصرف در کمیتی (درونی) که در یک ستونی به نام «الف» است.

۲- عمل دوم (تغییر کمیت بیرونی است) که آثار عمل ما است که به معنای عمل ما در ستون دوم نیست، بلکه میزان کارایی عمل ما در برخورد با اعمال فاعلهای دیگر از طریق آثار است؛ یعنی اثر فعل ما با اثر فعل دیگران در ستون «ب» با هم برخورد کرده و یک تغییری واقع شده که با تغییر پیدا شده در ستون الف متفاوت است. تغییر ستون «ب» نشانگر میزان پذیرش فاعلیت ما در یک مجموعه از فاعلهاست، یعنی ستون «ب» نشان می‌دهد که میزان کارآمدی فاعلیت ما (اثر فاعلیت‌ها) و فاعلیت‌های دیگر چیست؟ به عبارت دیگر در ستون «ب» یک منتجه داریم، چون این ستون حاصل برخورد اثر فعل ما با اثر فعل فاعلهای دیگر است.

این منتجه (که در ستون ب است) ظهور و بروزش قابل اندازه‌گیری است و خودش برای تغییرات مرحله دوم «الف»، شرایط است، این تغییرات، تغییراتی است که ما مستقیماً در آن حضور نداریم، بلکه اثر فعل ما از طریق منتجه (شرایط) حضور می‌یابد. پس منتجه (تغییرات ستون ب) بر ستون الف حاکم است و حاکمیت آن به معنای تعیین شرایط تغییر، برای تغییر

مجدد ستون الف است.

۳- پس از مشخص شدن شرایط تصرف در ستون الف؛ با مرحله سوم، تغییر مجدد ستون الف خواهد بود، این جریان تغییر به صورت تصرفات مستقیم ما در ستون الف نخواهد بود، بلکه این بار از طریق آثار تصرف واقع شده در منتجه، مجدداً بر ستون الف و همان عددی را که ما تغییر دادیم، اثر می‌گذارد.

برابر پیروزمند: پس در واقع این تصرف دوم در ستون الف را ما انجام نمی‌دهیم، بلکه عکس‌العمل فعل قبلی است؟

(ج): بله! و به اضافه افعال فاعلهای دیگر است.

(س): این همان سومین عمل است.

۲- علت شروع از تغییرات کمی درونی

(ج): بله! در معادله همیشه از درون (که بنا بر مبنای ما تابع بوده و به مجموعه بزرگتر تولی دارد) آغاز می‌شود، ولی تغییر کیفی با تصرف داخلی ما ختم نشده بلکه شروع می‌شود، بوسیله تغییرات کمی ما، حرکتی آغاز می‌شود که پس از سیری که بیان شد، منشأ تغییر کیفی و کمی دیگری خواهد شد. بنابراین همیشه تغییرات کیفی از طرف مجموعه شامل به طرف مجموعه مشمول می‌آید، بخلاف تغییرات کمی که می‌تواند به نسبت تغییر پذیری، آغازش از مجموعه مشمول باشد.

۲/۱- علت کمی صرف بودن تغییر مرحله اول

(س): چرا این تغییر کیفی و کمی را از هم جدا کرده و تصرف اول را کمی می‌دانید؟

(ج): تصرف اول به تغییر کیفیت منتهی می‌شود، اما برای تغییر کیفیت، می‌بایست در مجموعه، تغییری حاصل شود، چون اگر نسبتی را به صورت

فیزیکی تغییر دهید، تنها در صورتی تغییر کیفی حاصل خواهد شد که اختیار خود را مطلق فرض نمائید، زیرا همین که می‌گوئید نظام فاعلیت وجود دارد طبعاً باید بپذیرید نسبتی هم از تغییرات دیگر باشد. به عبارت دیگر تغییرپذیری هم شرط است، گاهی تغییرپذیری را تنها به تغییرپذیری موضوع مورد تصرفات توصیف می‌کنید، اما گاهی تغییرپذیری را در مجموعه توصیف می‌کنید، تغییرپذیری (مجموعه) هم، بالواسطه - آنها هم به نسبت - متصرف شماست.

۲/۲- تصرفات کمی درونی، واسطه تصرف در فاعلهای بیرونی

(س): بهرحال توأم با تصرفی که انجام می‌دهیم، یک تغییر کیفی در مجموعه حاصل می‌شود، اما اینکه چگونه تغییر کند؟ آیا همانگونه که من می‌خواستم شده است یا خیر؟ به همراهی سایر فاعلها هم باز می‌گردد.

(ج): محاسبه اینکه چه می‌شود غیر از آن چیزی است که شما چه می‌خواهید، البته در نهایت یک چیز، خواهد شد ولی شما ابتدا خواست خود را به وسیله تصرف در کم واقع می‌کنید، درخواست خود ارتباط را، کم و زیاد می‌کنید.

اگر قانون «علیت» حاکم بود، آنگاه هر تغییری را به هر نسبت که ایجاد می‌کردید، مطلقاً می‌بایست در کم و کیف کل اثر کند، ولی اگر «نسبیت» و فاعلیت فاعلها مطرح شود، در این صورت بین شما فاعلهای دیگر، نسبتی وجود دارد که مجموعه، همان واسطه بین شما و دیگر فاعلهاست.

(س): مگر مجموعه خود فاعلها نیستند.

(ج): مفروض این است که فاعلهای تبعی در برابر فاعلهای تصرفی‌اند (علاوه بر فاعلهای محوری که حاکم بر کل هستند) اینها فاعلهای تصرفی‌اند، شما فعلی انجام می‌دهید آنها هم در مقابل، فعلی انجام می‌دهند، فعل شما منشأ تحریک آنها می‌شود، اما منشأ تبدیل نظام، بدون واسطه و مستقیماً نمی‌شود. شما از طریق تصرفات کمی، فاعلیت فاعلهای دیگر را تحریک می‌کنید و آنها عکس‌العمل داشته و فاعلیت می‌کنند.

(س): در تغییر در نظام، فاعلهای تصرفی هم باید فاعلیتشان به نسبت

با این هماهنگ شود.

(ج): اساساً در عالم نمی‌توان تصرف فاعل تصرفی را حذف نمود، حتی برای تصرف در شیء (و فاعل تبعی) که تصرف می‌کنید، در همان حال متصرفهای دیگر هم در عالم نفوذ داشته و این نفوذا درهم برخورد خواهد کرد. پس اگر تحلیل خود را با علیت صورت ندهید و با فاعلیت تفسیر کنید، در تحلیل فاعلیتی چنین اموری را می‌بینید.

۳- منتجة جدید برآیند تغییرات درونی و بیرونی

بهرحال تبدیل کیفیت از طرف مجموعه بالاتر نسبت به مجموعه پائین تر صورت می‌پذیرد، از کم و از موضعی که شما تصرف می‌کنید، شروع شده و به تغییر یک کیف و کم ختم می‌گردد که آن کیف و کم حاصل معادله است. حال به صورت قضیه تعلیقی می‌گوئیم، اگر چنین تصرفی نمائید، چنین حاصلی بدست می‌آید. آیا این حاصل را تنها با توجه به فعل خود قاعده‌مند نمائیم یا بگوئیم حاصل تصرف ما در پیدایش تغییرات «ب» مساوی است با تغییرات کمی مرحله «ج»؟ به عبارت دیگر بگوئیم تصرفات ما «الف» است و اثری را که در ستون ب داشته، «ب» است و منتجه‌ایی که به صورت تغییر آن کیفیت برای بار دوم در ستون الف پدید شده، «ج» است. یعنی ج برآیند نسبتی است که بین تغییرات الف و ب وجود دارد.

حال باید دید آیا می‌توان گفت ج برآیند نسبت است و این ج نسبت بین الف و ب است تا الف و ب (یا همان درون و بیرون) در یک طرف معادله و ج در طرف دیگر معادله باشد؟

۴- تعیین شاخصه تغییرات درونی و بیرونی (۹ شاخصه

درونی و ۹ شاخصه بیرونی)

حال اگر این را معادله بدانیم، چه باید کرد؟ آیا می‌توانیم بگوئیم اساسی‌ترین قدم ما در اینجا این است که معین نمائیم که چگونه می‌توانیم الف و ب را شاخصه‌بندی و کنترل نمائیم؟ به عبارت دیگر بگوئیم قدم اول، اجزاء درونی سازنده موضوع الف در ستون الف است که موضوع تغییراتی است که ما در آن تغییر ایجاد می‌کنیم. بعد بگوئیم این شاخصه‌ها با شاخصه‌های دو موضوع دیگری که همراه موضوع مورد تصرف ما (یعنی یک وصف از ۲۷ وصف درونی) در ستون الف می‌باشند، بخوبی تغییرات الف را قابل اندازه‌گیری می‌کنند.

بعد هم بگوئیم مجموعه مشمول در مجموعه شامل یک پایگاهی دارد. حال اگر بخواهیم ابعاد پایگاه آنرا تجزیه نمائیم و ابعاد جایگاه آنرا در ۲۷ تایی مجموعه شامل اندازه گیری کنیم، تعیین ابعاد آن به درون برمی گردد. ما اگر بخواهیم در مجموعه بزرگتر برویم در آن می بینیم که این سه (شاخصه درونی) یک عدد از ۲۷ عدد مجموعه شامل را تشکیل می دهد که آن عدد در مجموعه شامل با دو تایی کناری اش عددی را در ۹ تایی های مجموعه شامل درست می کنند که یکی از آن سه عدد همجوار در مجموعه شامل از این مجموعه الف (مجموعه درونی مورد تصرف ما) است و دو تایی دیگر از دو مجموعه دیگری است که از اعضاء مجموعه شامل هستند و د رکنار این قرار گرفته اند.

بنابراین در رده ۹ تایی مجموعه شامل، عدد پایگاه مجموعه الف به تنهایی وجود ندارد، بلکه عدد پایگاه این به اضافه دو پایگاه دیگر یک عدد از ردید ۹ تایی مجموعه شامل را تشکیل می دهد. در حقیقت اگر بخواهیم دقت نمائیم، می توان گفت: شاخصه قرار گرفتن پایگاه دو مجموعه خارج از تصرف ما، در کنار پایگاه مجموعه مورد تصرف ما، در بیرون، مانند این است که ما سه بعد دو مجموعه دیگر را و سه بعد مجموعه خودمان را اخذ نمودیم و ۹ بعد مربوط به سه مجموعه را در نتیجه ایی که در مجموعه شامل در رده ۹ تایی قرار می گیرد، قرار داده ایم که این ۹ بعد، درونی هم هست.

البته نتیجه هر یک از این سه مجموعه در ستون شاخصه های جدول شامل دارای سه شاخصه است که شما تنها در یکی از این سه تایی ها تصرف نموده و عدد آنرا تغییر دادید و نسبت آنرا به تناسب بالایی و پائینی تغییر دادید چون وقتی در درون آن تصرف نمودید، این منشأ آن شد که نسبتی را از بالایی و پائینی کم نموده و به این اضافه نمائید.

(س): یعنی تغییر کرده نه اینکه چون آنها را تغییر دادیم این تغییر کرده است، بلکه از طریق تصرف در این، نسبت آنرا با آندو تغییر دادیم؟
(ج): از طریق تصرف در این، به این اضافه ایی نمودید، خوب! این اضافه را باید از جایی آورده باشید، لذا باید از این طرف و یا آن طرفش کم نموده باشید.

(س): این در فرضی است که قدرت جدیدی تولید نشده باشد.

(ج): بله! در فرضی است که چیزی مگر این تغییرات نباشد و همچنین مفروض این است که این ۲۷ تا را از جای دیگر نیاوردیم، بلکه از اطرافش آوردیم.

پس ۹ وصف را در شاخصه های درونی که در سه سطح در مجموعه درونی داریم، تغییر دادیم و ۹ وصف را در سه نتیجه ایی که سه پایگاه در مجموعه شامل دارند، تغییر دادیم.

(س): چرا ۹ تا، قرار بود سه تا باشد؟

(ج): سه تا مربوط به خود این مجموعه بود و دو مجموعه دیگر هم بود که هر کدام سه بعد داشتند، لذا ۹ وصف شد، نهایت این است که این ۹ تایی عمودی است.

(س): که در سه سطر هستند؟ که هر سه شاخصه اش در یک سطر است و لذا سه سطر می شود؟

(ج): بله! در مجموعه شامل هم در سه سطر است. سه سطر مجموعه شامل با سه سطر مجموعه مشمول دارای ۹ عضو (یعنی ۲ مجموعه ۹ عضوی) می شود.

(س): چرا مجموعه مشمول سه سطر می شود؟ چون کل ۲۷ سطر مجموعه مشمول یک سطر مجموعه شامل خواهند شد؟

ج: اگر در خاطر مبارکتان باشد، آنجایی که محل تصرف است یک عدد در ستون الف است که از دو طرفش برمی داریم، این معنایش این است که در شاخصه های سه سطر مجموعه مشمول تصرف نمودیم بعد سه ستون این مجموعه و دو مجموعه دیگر، سه سطر مجموعه شامل خواهند شد که هر سطری هم دارای یک عضو است، لذا ۹ عضو از مجموعه شامل و مشمول تغییر می کنند.

(س): البته این در فرضی است که آن تصرفی که در مجموعه مشمول کردیم، تنها در سه منزلتش تغییر ایجاد کرده و به بقیه آن کاری نداشتیم.

(ج): فعلاً به بقیه آن کاری نداریم، یعنی برای تست اولیه و کنترل اولیه به آن کاری نداریم. ما یک ۹ عضو از مجموعه شامل با شاخصه هایش داریم و یک ۹ عضو از مجموعه مشمول داریم که باید نسبت بین اینها را ملاحظه نمائیم.

حال که می‌گوئیم تغییراتی متناسب پیدا می‌شود، آیا می‌توان گفت علاوه بر ۹ تایی درون و ۹ تایی بیرون، ۹ تا هم در نتیجه واقع می‌شود؟ یعنی بگوئیم مرتبه دوم تغییر، غیر از دو سطح قبلی است و برآیند آندو بوده و وضعیت جدید است که این هم با ۹ وصف شناسایی می‌شود که همان سه تایی درونی به اضافه ۳ تایی بالایی و سه تایی پائینی است، ولی در زمان دوم نه اول؟ «اگر و آنگاهی» در زمان دوم است چون آنجاست که می‌گوئیم اگر چنین کنید، آنگاه چنین می‌شود. یعنی «آنگاه حاصل تغییرات درون و بیرون این است» این حاصل، در همان سطحی که تصرف نمودیم، می‌آید. درست است که نتیجه برخورد فعل ما با بیرون است، و درست است که فعل ما نسبت به بیرون یک اثری داشت که همانجا تغییرپذیری آن معین شد و تصرف آن معین شد و عکس‌العملی هم حاصل شد، اما غرض اصلی ما از تغییر، تغییر در این الف بود که بار دیگر بالواسطه (از طریق تغییر در شرایط) در الف تغییر حاصل می‌شود، درست است که ج راندمان بین تغییرات درون و بیرون است، ولی جایگاه ج در جای الف است، یعنی همان الف دوم است.

(س): ج نتیجه آن است.

(ج): بله! ولی جایگاه آن کجاست؟

(س): همیشه جایگاهش همان نسبت درون با بیرونش هست.

(ج): بله! ولی می‌خواهم بگویم موضوعاً چه موضوعی است نتیجه، مطلوب تغییر ما است، نه ما به الف تغییر مطلق دادیم و نه ب، تغییر مطلق یافته است. در مجموعه تغییرات واقع شده، در آن الف از ستون الف (تغییر اولیه در ستون اول) تغییراتی حاصل شده است که جای این چیزی پیدا شده که حاصل یک گردش عملیات است.

(س): آیا آن تغییری که در درون حاصل شده مورد نظر ما بوده یا

تغییری که در «ج» (نتیجه) پیدا شده مورد نظر بوده است؟

(ج): تغییری را که در الف دادیم برای حصول تغییر کیفی بود تا نتیجه عوض شود ما می‌خواستیم کیفیت عوض شود، ولی نمی‌توانستیم کیفیت را بدانه، خودمان تحت تصرف قرار دهیم، تنها تغییر در نسبت که نازلتر از کیفیت است (یک نوع تغییر کیفی است، اما نازلتر است) تابع ماست. این مانند آن است که شما بگوئید من نمی‌توانم تغییر در هویت ایجاد کنم و به

آب بگویم که آب نباش، ولی می‌توانم تغییراتی حاصل کنم که نتیجه‌اش، تغییر آب به چیز دیگر باشد. شما به اضافه فاعلهای دیگر تغییری حاصل نموده و یک کیفیت جدیدی را ایجاد نمودید، منظور شما هم این بوده که کیفیت اولی نباشد و کیفیت دیگری پیدا شود، حال کیفیت دوم به نسبت، به مطلوب شما نزدیکتر است. فعل شما با یک نسبت تقریب هدف شما را تحویل می‌دهد.

۵- علت کمی صرف بودن تصرف اولیه

۵/۱- کمی دانستن تغییرات اولیه به علت تبعی بودن سطح تغییرات

(س): اینکه می‌فرمائید شروع در تغییر، از تغییر کمی است، یک امر روشنی است چون می‌فرمائید تغییر کیفی از طریق تغییر در نسبت و کمیت است، اما همان موقعی که ما در کمیت تصرف می‌کنیم، تغییر کیفیتی، در موضوع متصرف فیه ما پیدا شده، ولو اینکه آن تغییر کیفی مطلوب ما نیست، بلکه تغییر کیفی‌ای که در نتیجه حاصل می‌شود، مطلوب ماست که آن هم حاصل تغییری است که باید در بیرون و درون حاصل شود.

(ج): هرگاه شما جای کتری را تغییر داده و آنرا روی چراغ می‌گذارید هم

نیروی وارده بر کتری و هم نیروی وارده بر آب و چراغ و همچنین شرایط تغییر می‌کند. چون فاصله کتری با چراغ را تغییر دادید قبلاً کتری با محل اشتعال یک متر فاصله داشته، حال شما آنرا به ۱۵ سانت تبدیل نمودید، ولی مسئله اصلی نحوه تغییرپذیری و تبدیل کیفیت است. حرارت وارده بر کتری به وسیله فشار وارده، با حرارتی که راندمان شرایط است، خیلی تفاوت دارد، در اولی می‌توانید بگوئید تغییرات کمی، کیفیت را تغییر نمی‌دهد، چون می‌گوئید کیفیتی را که من عنوان می‌کنم برای یک حقیقت نوعیه است که مصادیق متعدد را با یک اختلافات جزئی در خودش می‌پذیرد.

به عبارت دیگر می‌گوئید من که به صورت منطلق علیتی نگاه نمی‌کنم تا

بگویم لازمه هر تغییری تبدیل هویت است. تحرکهایی که داشته بعضاً تحرک تبعی یا تصرفی یا محوری بوده، با این حال که این تحرکات در خود موجود تبعی بوده است، تحرکات محوری و تصرفی آن سرجای خودش محقق شده و تحرکات تبعی‌اش که تابع اختیار من بوده، هم تغییر کرده است، یعنی همان میدان انتقال فشار من به تصرفی و پذیرش فشار از تصرفی‌ها!

حاصل این اهرمی که به دو طرفش فشار وارد شده، این است که آن طرفی که فشارش کمتر است به نفع بازوی گشتاور می‌گردد و فشار در آن بیشتر است، بالا می‌رود.

(س): پس در کجا قائلید که تغییر کیفیت حاصل نشده و تنها تغییر کمی حاصل شده است.

(ج): در اولین تغییری که ایجاد می‌کنید، تغییرات تبعی واقع می‌شود اما هنوز در شیء، تغییرات تصرفی واقع نخواهد شد.

۵/۲- جاری بودن سه وصف، «محوری، تصرفی، تبعی» در کل نظام به نحو اشاعه

(س): وقتی ۴ را به ۵ تبدیل می‌کنید، بهر حال این ۴ مربوط به یک کیفیتی است؟

(ج): کیفیت، تنها مربوط به عدد ۴ نبوده است.

(س): کدام کیفیت منظورتان است؟

(ج): همان کیفیتی که در ستون الف بوده، ۵ بود ولی شما آنرا به ۴ تبدیل نمودید، کم شدن یکی از آن عدد چه معنایی دارد؟ برای آن واحد سه دسته عدد فرض کنید، یک دسته اعداد تبعی و یک دسته اعداد تصرفی و یک دسته اعداد تبعی فرض نمائید و بگوئید اعداد تصرفی آن به وسیله یک فاعل تغییر نمی‌کند، مگر آنکه آن فاعل محور باشد و کل نظام را با هم تغییر دهد.

(س): مطلبی که می‌فرمائید در کل مجموعه ۲۷ وصفی روش است، یعنی از ۲۷ عدد یک مجموعه، بعضی محوری و بعضی دیگر تصرفی و تبعی است، ولی شما همین حرف را در یک عدد هم تکرار می‌کنید.

(ج): بله! در یک عدد هم همین مطلب وجود دارد، شما نباید هیچ جایی را بریده و فیکس ملاحظه نمائید، مفهوم محوری و تصرفی و تبعی علاوه بر اینکه هر کدام جایگاه مشخصی دارد، به نحوه اشاعه در کل جاری است. اینکه جایگاه هر کدام مشخص است به این معناست که مثلاً سهم یکی به نسبت در هم جوارش نسبت به این مجموعه خاص محوریت را دارد.

به عبارت دیگر معنایش این است که مثلاً حضور مفهوم محوری دارای یک مفهوم مطلق نیست که دست روی یکی گذاشته و بگوئیم این محوری

است یا تصرفی و تبعی است، بلکه بکار گرفتن کلمه محوری در هر جایی متناسب با همان جا است و هیچ جا هم از محوری خالی نیست. گاهی می‌گوئید نسبت به مجموعه شامل چه اوصافی محوری هستند، خوب! این یک جاهای خاصی را معین می‌کند و گاهی می‌گوئید نسبت به مجموعه مشمول چه اوصافی محوری هستند که در اینجا هم یک امور خاصی است و گاهی در واحد بحث می‌کنید و می‌گوئید باید در کدام اوصاف واحد تغییر دهیم، می‌گوئیم همان قاعده‌ایی که برای شامل و مشمول بیان نمودیم، برای این یکی هم وجود دارد. بین آن سه تایی که در سطر واقع می‌شود هم محوری، تصرفی و تبعی دارید و می‌گوئید هر کدام هم به نحوه اشاعه دارای ابعاد هست، بعد می‌گوئید همیشه تصرفات در بعد تبعی آن واقع می‌شود و با این سطح از تصرف تغییر کیفیت حاصل نمی‌شود، چون این به امور دیگر مرتبط است و امور دیگر هم به آن مرتبط است.

۵/۳- عدم احتیاج به معادله، در صورت امکان ایجاد توأم تغییرات کمی و کیفی

کیفی

(س): خوب! ما هم می‌گوئیم همین ارتباط تغییر کرده است.

(ج): در چه سطحی می‌توانید ارتباط آن را تغییر دهید، اگر گفتید من می‌توانم ارتباط کمی و کیفی هر دو را با هم تغییر دهیم، دیگر نیازی به معادله ندارید، چون شما اراده کرده و یک عدد از ۴ برداشتید و ۴ بلافاصله از نظر کمی و کیفی تغییر یافت و اگر قرار باشد ۴ از نظر کمی و کیفی به صرف اراده شما تغییر کند دیگر اساساً معادله لازم نیست.

(س): ما می‌خواهیم ببینیم در این درون چه تصرفی نمائیم که در نسبتش با بیرون یک نتیجه جدیدی را ارائه دهد، نحوه پیدایش نتیجه جدید به معادله نیاز دارد.

(ج): اگر شما بگوئید من هر تصرفی را بخواهم می‌توانم انجام دهم مثلاً می‌توانم به ۴ یکی اضافه نموده و آنرا به ۵ تبدیل نمایم و کیفیت این که رنگ زرد بود به سبز تبدیل شود. می‌گویم اگر از آن کم کنید چه چیزی حاصل می‌شود، می‌گوئید رنگ آبی درست می‌شود، خوب! اگر اینگونه شد دیگر به معادله نیازی نیست.

(س): نمی‌خواهم بگویم اینگونه هست، اما می‌خواهم بگویم بر فرضی

که اینگونه باشد که بتوانیم هر تصرفی را که می‌خواهیم انجام دهیم، برای این منظور معادله می‌خواهیم که اگر این رنگ زرد به سبز تبدیل شود در مجموعه ۲۷ تایی چه نتیجه جدیدی را نسبت به بیرون به ما تحویل می‌دهد.

(ج): یک وقت از آثار این تغییر نسبت به امور دیگر سخن می‌گوئید که این ربطی به مسئله معادله ندارد.

(س): می‌خواهیم الف را به ب تبدیل کنیم، یک نتیجه را تغییر دهیم، حال می‌خواهم ببینم چه تصرفات درونی و بیرونی باید صورت پذیرد که این تغییر کند، قطعاً این به معادله نیاز دارد.

(ج): مفروض خود را در چند سطح طبقه‌بندی نمائید ۱- در فرض اینکه می‌توانیم با اضافه نمودن یک، رنگ زرد را به سبز تبدیل نموده و با کم کردن یک، رنگ زرد را به آبی تبدیل نمائیم. حال من می‌گویم در چنین فرضی شما نسبت به تبدیل این دو رنگ به معادله نیازی ندارید. چون فرض شما این است که اضافه و کم نمودن یک را واجدید.

(س): فعلاً این مطلب را می‌پذیریم، هر چند در جای خودش می‌گوئیم چون این هم دارای درون است به معادله نیاز دارد.

(ج): فعلاً مفروض ما این است که یک دسته از علوم سابق که بدون معادله انجام می‌گرفته، اینگونه عمل می‌شده است، یعنی می‌گویند چیزی را به چیزی اضافه نمائید به فلان شیء تبدیل می‌شود و اگر کم نمائید، فلان می‌شود. در این فرض خبری از تحلیل، آسیب‌شناسی، تأمین و انتقال از کیفیت به کیفیت دیگر و منتهی کردن به تئوری نیست. شما می‌گوئید

تغییراتی را که در اینجا انجام می‌دهیم، آثارش در درون و بیرون برای رسیدن به ج چیست؟ می‌گویم چرا تا آنجا می‌روید، شما در هر جای مجموعه بخواهید تصرف نمائید، عین همین تصرف را انجام می‌دهید، یعنی عین همین که به ۴ اضافه یا کم نمودید، در مجموعه بیرونی هم اضافه یا کم می‌کنید، در نتیجه و مجموعه هم می‌گوئید من این را تغییر داده و فلان شیء اینگونه تغییر می‌کند. من می‌گویم شما نیاز ندارید، چنین کاری نکنید.

به عبارت دیگر می‌خواهم بگویم با این وصف، تئوری اولیتان زیر سؤال

خواهد رفت، هماهنگ بودن فرمایشات شما که می‌گوئید درون و بیرون و نتیجه داریم، بهم می‌خورد، چون این مطلب شما معنایش این است که قبول دارید اوصاف تصرفی تان هم تبعی و تصرفی و محوری دارد و مفروض است که در تصرف اوصاف تصرفی، مطلق نیستید، شما به تنهایی نیستید، اینکه می‌گوئید درون و بیرون، معنایش این است که سطوح تغییر را متعدد می‌دانید و می‌گوئید یک دسته از تغییرات را در الف از ستون الف می‌توانم انجام دهم، ولی تغییرات ج از ستون الف (الف در مرتبه دوم) را که نتیجه تغییرات درون و بیرون است، از میدان عملکرد مستقیم من خارج است، البته خروجی نسبی نه خروج مطلق از تصرفات شما که نیازمند ملاحظه نسبت بین تصرفات خود و تصرفات سایر متصرفین نباشد تا معادله شکل نگیرد.

۴/۵- تبعی بودن تغییر کیفیت، در تصرفات اولیه

در تصرفاتی که می‌گوئیم تغییر کیفی هم حاصل می‌شود، نهایت در کیفیتهای تبعی! به عبارت دیگر به بیان متداول عوارض تغییر می‌کند، اما اینکه منتهی به تغییر هویت شود و نوع عوض شود، نیست. چون می‌گوئید زمانی نوع عوض می‌شود که با تصرفات بیرونی نسبتش را ملاحظه نمائید، آنگاه منتجه‌ای بدست می‌آید که در آن نتیجه تغییر ماهوی حاصل شده است. به عبارت دیگر باید اوصاف شیء را طبقه‌بندی نمائیم و بگوئیم بعضی از اوصافش شبیه اوصاف عرضی است (البته از باب تشابه بیان می‌کنیم والا ما به چنین چیزی معتقد نیستیم) که وقتی کمیت را تغییر می‌دهید، بلافاصله در اوصاف عرضی تغییر حاصل می‌شود و بعضی از اوصافش، اوصاف عرضی نیست، بلکه اوصافی است که حقیقت نوعیه به آن

بند است، در اینصورت باید نسبت آن با بقیه (در نظام شاملش) با تغییراتی که شما دادید، معین شود، پس تغییرات شما باز در آنجا هم هست، اما باید دید به چه «نسبت» حضور دارد، حاصل آن نسبت، در ج مشاهده می‌شود.

(س): یعنی می‌فرمائید در درون تغییر کیفی حاصل نمی‌شود مگر...

(ج): اگر هم پیدا شود، باید به آن قید تبعی بزنید، همانگونه که کمیت را

تبعی می‌دانید و...

(س): فرض کنیم این نظام مدیریت درست کار نمی‌کند و آقای زید را

برداشته و جای آقای بکر می‌گذاریم؛ یعنی در این نظام یک تغییر منصبی

صورت می‌دهیم آیا شما می‌گوئید این تغییر منصب منشأ اصلاح نمی‌شود یا این تغییر جزو منشأ تغییر کیفیت نمی‌شود، مگر اینکه تأثیرش در کل مجموعه و تا بیرون رفته و برگردد، بعداً بگوئیم تغییر کیفیت حتی در این جزء حاصل می‌شود؟!

(ج): تازه آنگاه می‌گوئیم به نسبت تغییر می‌کند، فعل آنها و فعل شما یک منتجه دارد، اگر منتجه را ملاحظه نمائید، جایگاه منصب را می‌بینید، نه اینکه خود شخص را ببینید، می‌گوئید این شخص منصوب با جایگاه است. چه زمانی تغییرات در جایگاه معلوم می‌شود؟ می‌گوئیم تغییرات جایگاه در همان زمان تصرف شما معلوم می‌شود، اما با یک چرخش! که این چرخش همان نسبت بین فعل شما و فعل آنهاست، به هر نسبتی که شما تصرف نمودید به همان نسبت هویت تغییر نمی‌کند. گاهی ممکن است نسبتش بالاتر از نسبتی باشد که شما تصرف نمودید، چون فرضاً عوامل بیرونی هم می‌خواستند آنرا تغییر دهند، شما هم در همان جهت کار نمودید لذا تغییری که حاصل شد خیلی بیشتر از چیزی است که مطلوب شما بوده و برای شما غیر منتظره بود. گاهی برعکس است و کل فشارها بر علیه فشار شماست، پس باید دید نسبتش با تغییرات شما چقدر است.

معنای دخالت تبعی و تصرفی فاعلیت در معادله با توجه به حیطة فاعلیت فاعل تبعی و تصرفی

(س): شما علی‌المبنا تأکید دارید که معادله بیانگر رابطه علیتی نیست، بلکه رابطه فاعلیتی است لذا می‌بایست هر فعلی را که انجام دادیم، منتظر عکس‌العمل فاعلهای دیگر باشیم. ابهامی که اینجا هست این است که موضوع تصرفمان یا فاعل تبعی است یا فاعل تصرفی است، اگر موضوع تصرف ما فاعل تبعی است مثلاً می‌خواهم این پارچ را ذوب نموده و از پلاستیک آن استفاده نمایم. در این مسئله ولو اینکه فاعلیت آنرا صفر در نظر نمی‌گیریم، علی‌المبنا هم فاعلیت این در حدیدی نیست که بخواهد به فعل من حد بزند که جدی بوده تا آنرا در محاسبه لحاظ نمائیم. بنابراین می‌توانم این را ذوب نمایم و به هر چیزی که خواستم تبدیل نمایم و یا آنرا به سطل اشغال و... تبدیل کنم و در مورد هر فاعل تبعی دیگر هم این بحث صادق است. پس برای محاسبه اینکه آیا می‌توانم این کار را انجام دهم یا

خیر لازم نیست بروم مطالعه کنم تا ببینم آیا فاعلهای دیگر به من اجازه می‌دهند یا خیر؟ اگر هم تأثیری داشته باشند، تأثیرشان در حدی نیست که بخواهیم آنرا در محاسبه معادله مطرح کنیم، پس منظور این ترکیبی است که می‌خواهم انجام دهم یا هر تصرفی که در فاعلهای تبعی بخواهم انجام دهم، که نوع معادلات علوم طبیعی در اینجا مطرح می‌شود. یا اینکه موضوع فعل ما فاعل تصرفی است، یعنی مثلاً می‌خواهیم مردم اینگونه تصمیم نگیرند، بلکه بگونه دیگری عمل کنند، در مقابل این مطلب چون اختیار و فاعلیت فاعلهای تصرفی نمود می‌یابد، شما می‌گوئید هر تصرفی که در آنان بخواهید انجام دهید باید توجه به طیف فاعلیتهای مختلف آنان - که ممکن است از آنان سر بزند - داشته باشید و با لحاظ آن معادله تحویل دهید، من می‌گویم از صفر تا بینهایت احتمال تنوع موضعگیری از آنان است، شاید همکاری کمی داشته باشند شاید اصلاً همکاری نکنند شاید بعضی همکاری کرده و بعضی همکاری نکنند اگر بخواهیم این تنوع عکس‌العملها را که به تناسب فاعلیت آنان ممکن است موجود شود، در معادله لحاظ کنیم، اساساً نخواهیم توانست معادله‌ایی ارائه دهیم. مگر اینکه آنرا محدود کرد و آنرا از این حد فلسفی خارج کنیم و پیش‌بینی هر نوع عکس‌العمل را نکنیم و الا قابل محاسبه و پیش‌بینی و کنترل و معادله نخواهد شد. مثلاً این کار را کردیم تا مردم در امور اقتصادی‌شان این امور را مد نظر قرار دهند، شما می‌گوئید ممکن است هیچ کدام از این امور را رعایت نکنند. پس نمی‌توان پیش‌بینی کرد که این امر حتی به نسبت هم واقع شود، مگر اینکه فاعلیتهای آنان را مقید کرده و بگوئیم آنان اینگونه عمل میکنند.

بهرحال می‌خواهیم ببینیم آیا این اشکالی که مطرح کردم، می‌تواند منشأ تفصیل شود و علیتی نبودن و فاعلیتی بودن آنرا به حسب مورد تفصیل دهیم، بگوئیم اگر موضوع تصرف ما و مورد معادله در فاعل تبعی بود، در اینجا مقاومت این فاعلها و عکس‌العمل آن خیلی قلیل و ناچیز است بخلاف آنجا که مورد تصرف ما فاعل تصرفی است که در اینجا اگر فاعلیت مقاومت آنها به نحو اطلاق باشد، آنگاه معادله و پیش‌بینی و کنترل و... هم می‌شود، بهر حال چگونه این مسئله را محدود کنیم که در عین اینکه فاعلیت آنها را می‌پذیریم و تحرک را از آنها سلب نمی‌کنیم، قدرت پیش‌بینی

کنترل هم داشته باشیم؟

۶/۱- عدم امکان هرگونه تصرف در فاعل تبعی

(ج): اینکه فاعلیت مطلق نیست و فاعلیت هر فاعل متناسب با جایگاهش است، یک امر غیر قابل تردید است. اما اینکه ما بتوانیم گوشی تلفن را به خاک شیر تبدیل کنیم هم، ممکن نیست. قیمت تلفن ۵هزار تومان است و برای شما کارایی دارد.

۶/۱/۱- پائین آمدن منزلت فاعل تصرفی در صورت تصرف غیر متناسب

در فاعل تبعی

اگر این کارایی را حذف کنید، معنایش این است که منزلت تصرفی خود را پائین آوردید. البته ممکن هم است که انسان منزلت تصرفی اش را پائین بیاورد و اصلاً خود را از پشت بام پرت کند و خودکشی کرده تا دیگر فاعلیتی نداشته باشد. پس به نسبت می‌توانید تصرفات خود را محدود کرده یا توسعه دهید، مثلاً نسبت بین شما و فاعلها این تلفن است و شما به صورت مطلق یک طرف قضیه نیستید. اگر بگوئید کلیه علوم تجربی، علوم است که کارآمدی شما را برابر سایر فاعلهای تصرفی تمام می‌کند، نمی‌گوئید هر چه دلم خواست می‌سازم، شما اگر نخواهید منزوی شوید، ناچارید چیزی بسازید که منزلت شما را حفظ نموده و آنرا ترقی بدهد. پس نمی‌توانید این وسیله را ذوب کنید، مگر اینکه در ذوب نمودن این توسعه منزلت نهفته باشد.

۶/۱/۲- میزان حاکمیت بر فاعل تبعی، حاصل برخورد با فاعلهای تصرفی

حالا می‌گوئید پذیرش این برای ذوب شدن چقدر است؟ می‌گویم اگر قدرت شما بطرف کم شدن سوق یافت، دیگران این را از دست شما

می‌گیرند، یعنی باید دید تسلط شما چقدر است. اگر قدرتان کم شد، این را از دست شما خواهند گرفت و در آن صورت دیگر شما تسلط نخواهید داشت. حاکمیت شما بر آنچه که مستخر شما است؛ تابعی است از برخورد شما با فاعلهای تصرفی! می‌گوئید این فاعل تبعی چه می‌کند؟ می‌گوید وجود فاعل تبعی، وجود ربطی است بنا نبوده که کسی شما را همراه اینها بریده از فاعلهای تصرفی ببیند، این فاعلهای تبعی اهرم بین شما و فاعلهای تصرفی دیگر است، وقتی شما آنرا بریده ببینید، می‌توانید بگوئید من می‌توانم آنرا به هر شکلی درآورم و این هم پذیرای این

تصرف است، ولی وقتی این فاعل تبعی را در جامعه ملاحظه کنید، نمی‌توانید چنین ادعایی کنید.

تصرف سایر فاعلهای تصرفی هم نوع اراده شما را محدود می‌کند و هم نوع توسعه اراده شما (حضور اراده شما در اراده‌های دیگران و حضور اراده‌های دیگران در اراده شما) میزان حاکمیت بر این را معین میکند.

۶/۱/۳- تبعیت علوم تجربی از علوم انسانی

حالا آیا میزان پذیرش این با میزان پذیرش انسان به یک اندازه است؟ به عبارت دیگر علوم تجربی و علوم انسانی چه تفاوتی دارد؟ می‌گویم اساساً علوم تجربی در عالم به تبع علوم انسانی درست می‌شود، شما در خلاء زندگی نمی‌کنید که بگوئید من هر تجربه‌ایی را به هر مشخصه‌ایی به هر نحوه‌ایی که خواستم انجام می‌دهم.

(س): «به تبع درست شدن» به همین معناست؟

(ج): به تبع درست شدن بدین معناست که میزان تبعیت این به تبع علوم انسانی است.

(س): آیا میزان تبعیت آن به سایر فاعلهای تصرفی باز می‌گردد یا نوع تصرف من در آن فاعل تبعی؟

(ج): اینکه می‌گوئید بستگی دازد من چه تصرفی در او میکنم، در فرضی درست است که آنرا بریده لحاظ کنید، اگر آنرا در تاریخ ببینید شما نمی‌توانید در آن هر تصرفی را صورت دهید، مثلاً الان اورانیوم چقدر الان از شما تبعیت میکند.

۶/۲- عدم امکان هرگونه اعمال فاعلیت (مؤثر در تغییر نظام) از فاعل

تصرفی

همچنین علوم انسانی هم هیچکدام در تصرف مطلق نیستند، بلکه تصرفشان تابعی است از منزلتشان، به منزلتشان منسوبند، میدان تحرک و اراده‌شان محدود است. این شیء به منزلتش منسوب است و به پلاستیک تبدیل می‌شود و انسان هم به منزلتش منسوب است، لذا اختیاراتش محدود است.

(س): منظورتان از محدودیت چیست؟

(ج): محدود به حد دیگران است.

(س): البته اگر بخواهد عقلایی عمل کند.

(ج): اگر عقلایی عمل نکند که کلاً از تصرف حذف می‌شود.

(س): شاید خواست خودش را حذف کند.

(ج): اگر حذف شود که فاعل در نظام نیست، از نظام خارج شده و موجود

تبعی خواهد شد، از نظام تصرف خارج شده و تبعی می‌شود.

(س): منزلت تصرفش پائین می‌آید، از تصرفی بودن که خارج نمی‌شود.

(ج): به هر میزان که از منزلتش پائین آید، مفهوم تصرفی بودنش

کوچکتر می‌شود و حتی می‌تواند خودکشی کرده و فاعل تبعی شود.

(س): پس چرا می‌فرمائید محدود می‌شود؟

(ج): به نظام محدود می‌شود.

(س): وقتی حتی می‌تواند خود را بکشد، محدود شدن معنا ندارد.

(ج): محدود شدن فاعل تصرفی بدین معناست که نمی‌تواند

نظام را تغییر دهد. متصرف بودنش در نظام، به جایگاهش منسوب

است، نه به تصرف در خودش! بلکه بحث در تصرفش در تکامل

است.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

روش تولید معادلات کاربردی

۷۴/۳/۱۰

جلسه ۱۱

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بیان مراحل لازم برای تبدیل کیفیت

فهرست

- ۱- مراحل اول: تست ارتباط عوامل درونی با بیرون
 - ۱/۱- مراد از شدت و ضعف ارتباط
 - ۱/۲- بیان سه مرحله تصرف لازم برای تبدیل کیفیت
 - ۱/۳- حاصل نشدن تبدیل کیفیت در مرحله اول (تست ارتباط)
- ۲- مرحله دوم: بهینه ارتباط عوامل درونی و بیرونی
 - ۲/۱- مراد از بهینه ارتباط درونی و بیرونی
 - ۲/۲- علت شروع از روابط درونی در بهینه معادله
 - ۲/۲/۱- امکان تصرف در بیرون از طریق تصرف در درون
 - ۲/۲/۱/۱- مرد شدن موضوع معادله در صورت تصرف توأم در درون و بیرون
 - ۲/۲/۱/۲- محدودیت سطح عملکرد فاعل در نظام
 - ۲/۲/۲- نظام مشمول موضوع معادله
 - ۲/۳- حکومت روابط بیرونی بر روابط درونی
- ۳- مرحله سوم: تغییرات عوامل درونی در سه سطح
 - ۳/۱- بالا رفتن نسبت تقریب درون و بیرون حاصل مراحل قبل
 - ۳/۲- تصرف در ۹ عامل تبعی اولین سطح تغییر
 - ۳/۳- تصرف در ۹ عامل تصرفی و ۹ عامل محوری سطح دوم و سوم تغییر

۷ ۴- نتیجه: تکامل موضوع (در دو فرض انجام و عدم انجام تغییرات هماهنگ بیرونی)

۷ ۴/۱- عوض شدن جایگاه موضوع در مجموعه بیرونی در فرض عدم انجام تغییرات هماهنگ بیرونی

۸ ۴/۲- عوض نشدن جایگاه در عین تغییر کارائی در فرض انجام تغییرات هماهنگ بیرونی

۸ ۴/۲/۱- افزایش وحدت و کثرت در عین عوض نشدن جایگاه

۸ ۴/۲/۲- ایجاد ۷۰۲ ارتباط جدید بیرونی شرط این نوع تکامل

۹ ۴/۲/۳- تکامل به معنای ایجاد فاعل‌های جدید و الحاق آنها به فاعل تصرفی

۱۰ ۴/۲/۴- معادله بیانگر «چگونگی» و فلسفه بیانگر «چرایی»

۱۱ ۴/۲/۵- عوض نشدن جایگاه در مجموعه مورد تصرف ماست نه در کل نظام

نام جزوه:	روش تولید معادلات کاربردی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۲۰۰۱۱
اسستاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۴/۰۳/۱۰
عنوان گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۶/۰۸
ویراستار:	یوسف حسین‌نژاد	تیراژ:	۱۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر:	بهینه‌سازان نشر، پاساژ قدس پ ۱۴۶	نوبت تکثیر:	اول

عنوان: بیان مراحل لازم برای تبدیل کیفیت

۱- مرحله اول: تست ارتباط عوامل درونی با بیرون

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در مباحث قبل اموری بیان شد که حال به دقت بیشتر در مورد امور یاد شده می پردازیم. زمانی که در مرتبه اول در کم ۹ شاخصه ایی که در سه سطح قرار دارد و هر سطر آن دارای سه شاخصه است و درونی واقع می شود (نظام مشمول است) تصرف می نمائیم و مقداری را از آن کم یا اضافه می کنیم، چه اتفاقی می افتد؟ آیا مرحله معادله به همین مرحله گویند؟ یا اینکه در اینجا نباید انتظار تغییر کیفیت به نحو کامل را داشته باشیم؟ بلکه در اینجا صرفاً رابطه بین نظام مشمول و نظام شامل کنترل می شود تا درجه تقریب اصل ارتباط معین شود.

۱/۱- مراد از شدت و ضعف ارتباط

در فرضی که ما در تخمین اشتباه کرده باشیم و اموری که مربوط به سطح «شامل شامل شامل» است مثلاً از سطح ۱۹ هزار ضربدر ۱۹ هزار (بیش از سیصد میلیون) را روبروی امر دیگری قرار دهیم که سطح پائین است، خوب! فاصله شان بسیار زیاد است یا اینکه از سطح ۱۹ هزار موردی را بیاورید و از سطح ۷۲۹ بیاورید، در این موارد نمی گوئیم که تغییر در آن سطوح بالا واقع نمی شود، بلکه نسبت تقریب آن تغییر، بسیار ضعیف است، چون فاصله این تغییر با آنجا دور است لذا اثر تغییر در آنجا کمتر است.

۱/۲- بیان سه مرحله تصرف لازم برای تبدیل کیفیت

حال اگر به سطحی برسیم که بگوئیم این اثر گرایش

غالبی را نشان نداده و نسبت تقریب بالایی را نمایانگر نیست، در این صورت نمی توان در مجموعه و در پایان بیش از ۵۰ درصد امیدوار به تغییر آن بود. این تست اولیه تنها برای کنترل ارتباط و عکس العمل است نه برای تغییر کیفیت خود آن اصول! اگر چه در طرح این مسئله می گوئیم بین تغییر ما در مرتبه «الف» و بازتاب آن در مرتبه «ب» (که بیرون مجموعه بود) نسبتی است که در سطح «ج» ظاهر می شود، اما اصل این کار در این سطح به منظور تغییر کیفیت نیست، بلکه در این سطح، هدف کنترل ارتباط است.

البته شکی نیست که کنترل ارتباط از یک مسیری می گذرد - پس از گذشت مرتبه اول و دوم در مرتبه سوم - بعد می گوئیم حال باید منتظر تغییر کیفیت باشیم.

برادر پیروز مند: این سه مرحله را نام ببرید؟

(ج): مرحله اول: تست ارتباط، مرحله دوم: بهینه نمودن جایگاه عناوین مشمول، مرحله سوم: شروع به تغییر از تبعی ها (۹ تا تبعی) به ۹ تا تصرفی و از ۹ تصرفی به ۹ محوری است. پس باید یک روندی را در تغییر پی گیری کنیم و بگوئیم تغییرات در سه مرحله صورت می پذیرد، ابتدا به صورت یک خط افقی صورت می پذیرد که همان کنترل ارتباط، بهینه جایگاه موضوعات و شروع به تغییر است. در مرحله بعد تغییر (در محور عمودی) ابتدا از سطح تبعی آغاز می شود و ارتقاء پیدا کرده و در ۹ فاعل تصرفی و بعد ارتقاء یافته و در ۹ فاعل محوری تغییر حاصل

می‌شود. حال اگر محور افقی را پائین نوشته و محور عمودی را بر آن بیاوریم، آنگاه بالاترین سطح از تغییر همان تغییرات محوری خواهد بود و تبدیل کیفیت هم برای شرایط ۲۷‌نای داخلی پیدا خواهد شد. اگر بنا بود به وسیله تبعی‌ها اعراض تغییر یابد، یعنی فرضاً ارتباطات عرضی تغییر یابد، و اگر بنا باشد به وسیله تصرفی‌ها اموری مابین عرض و ماهیت تغییر یابد، آنگاه در مرحله‌ای که تغییرات محوری صورت می‌پذیرد، می‌بایست ۲۷ رابطه درونی و بیرونی‌اش تغییر یابد و کیفیتها تغییر یافته باشد.

از اینرو معادله‌ایی که بعدها تحویل می‌دهیم، نبایست معادله ساده‌ایی باشد؛ بلکه معادله‌ای است که در سه مرحله می‌باشد که می‌بایست در هر مرحله ۲۷ متغیر موضوع تغییر داخلی بررسی شود که هر کدام از آن ۲۷ متغیر هم سه شاخصه داشته و ۷۰۲ موضوع خارجی بررسی شود که باز آنها هم هر کدام سه شاخصه داشته باشند، باید اینها تغییر کرده و در سه مرحله تغییرات را تحویل دهند تا اینکه کیفیت تبدیل شود. علاوه بر این، در همین سیر می‌بایست معلوم شود که هر کدام از جایگاههای ۲۷ گانه مشمول از چه دسته‌ایی هستند که تغییراتش همیشه در ضربب دسته‌اش ضرب شود. مثلاً دو عدد ۴ یا چهار دانه عدد ۴ هست، ولی اینها مساوی هم نیستند، بلکه هر کدام ۴ ضربدر جایگاهش است. پس معادله‌ایی که متغیر داخلی آن ۲۷ عدد و متغیر خارجی آن ۷۰۲ عدد است، می‌بایست (بنا به فرض) چنین سیری را پیماید تا اینکه تغییرات قابل کنترل باشد.

۱/۳- حاصل نشدن تبدیل کیفیت در مرحله اول (تست ارتباط) بنابراین انتظاری که از مرحله اول داریم که نام آنرا کنترل ارتباط نهادیم و به دنبال آنیم که نسبت تقریب را

بدست آوریم، معادله تغییر کیفیت نیست، بلکه بطرف معادله تغییر کیفیت «سیر» می‌کنیم. شاید پرسید اینکه با این مرحله به طرف معادله تغییر کیفیت سیر می‌کنیم، چه معنایی دارد؟ می‌گوئیم اینکه موضوعات را از نظر تئوری بهینه و اصلاح می‌کنیم تا ببینیم موضوعات بیرونی چه چیزهایی هستند، در همین مرحله موضوع را تغییر می‌دهیم، چون در این مرحله ملاحظه می‌کنیم که آیا «مقابل» این مطلب در بیرون چیزی قرار دارد یا خیر؟ البته اگر از کلمه «متناظر» بجای کلمه مقابل استفاده کنیم، بهتر است. متناظری که احیاناً موضوعاً و حکماً و از نظر خصوصیات به گونه دیگری است.

حال اگر رابطه تک تک اینها را با بیرون کنترل نمودیم، یعنی ۲۷ بار ارتباط را تست و کنترل نموده و اگر ارتباط به بیرون را عمودی بدانیم و بگوئیم این مجموعه تعلق به بالا (مجموعه شاملش) دارد که این به نسبت، تابع آن شرایط است و آن شرایط حکومت بر این دارد؛ یک رابطه‌ایی هم، درون خودش است که آنها هم منزلتهای مختلفی دارند. وقتی در مرتبه دوم بهینه، می‌گوئیم ببینید وضع ارتباط درونی با بالایی و پائینی چیست؟ و حد وسطها را اخذ کنید، این برای بهینه نمودن «درون» است. طبیعتاً هرگاه درون را بهینه کردیم و دیدیم با آنچه گفتیم مختلف بود، مجدداً می‌بایست کنترل بیرونی را انجام دهیم تا ببینیم نسبت تقریبها چه اندازه تفاوت یافته و وضعش چگونه است.

این سیری را که می‌پیمائیم برای این است که مدلمان را تا آنجایی که می‌توانیم از نظر تئوریک به وسیله کنترل ارتباط تصحیح کنیم، یعنی تخمینهایی را مطرح کرده و اموری را در یک منزلتهایی قرار دادیم و ارتباط آنرا کنترل

نموده، آنرا تصحیح می‌کنیم.

۲- مرحله دوم: بهینه ارتباط عوامل درونی و بیرونی

در مرحله بهینه (مرحله دوم) هم اگر دیدیم نسبتها خیلی اختلاف پیدا کرد و مثلاً آن چیزی را که ما محوری قرار داده بودیم، جایش تصرفی یا تبعی بود، می‌بایست نسبتها را تغییر دهیم و جای موضوعات را عوض نموده و متناسب با نسبت جایگزین نماییم. حال در بهینه مرحله دوم درونی هم باید دید وقتی تغییر می‌دهیم نسبت به بیرون چگونه است؟ آیا لازم است همانند تغییری که در اینجا واقع شده در بیرون هم واقع شود و جایگاه مجموعه‌های ۲۷ تایی را در مجموعه شامل تغییر دهیم؟ یا اینکه خیر! با توجه به این تغییر درونی ارتباط با بیرون خیلی قوی‌تر شده، چون انسجام تناسبات درونی بیشتر شده است؟

(س): بحث ما در بهینه درونی چه چیزی است؟

(ج): در سطح اول، ارتباط را کنترل نمودیم...

(س): هم در درون و هم در بیرون؛ یعنی هم نسبت تک تک عوامل به بیرون و هم نسبت بین خود عوامل درونی کنترل می‌شود؟

(ج): نام اولی را کنترل ارتباط بیرونی گذاشته و نام دومی را - کنترل ارتباط هم در درون و هم در بیرون نگذاریم، بلکه - بهینه سازی ارتباط درونی بگذاریم. حال اگر بهینه سازی درونی واقع شود و تخمینها تغییر کند و جای موضوعات عوض شود، در این صورت می‌بایست دوباره ارتباط بیرونی کنترل شود تا ببینیم آیا در بیرون هم می‌بایست جایگاه موضوعات را تغییر دهیم؟ یا اینکه نسبت تقریب بیشتر شده است؟ به عبارت دیگر باید دید آیا باید جای مجموعه‌های ۲۷ تایی را که در ۷۲۹ هستند،

عوض نموده و بهینه کنیم تا مدلمان آماده آزمایش شود یا خیر؟

(س): چرا ابتدا بهینه درونی را انجام نمی‌دهید؟

(ج): اگر ارتباط بیرونی خیلی با فاصله باشد، ما نمی‌توانیم درون را هم بهینه کنیم، چون مفروض این است که ما از طریق انعکاس می‌توانیم درون را بخوانیم، یعنی وقتی اثر به بیرون رفته و برمی‌گردد ما می‌توانیم درون را تشخیص دهیم، به عبارت دیگر این کار از طریق کنترل آثار صورت می‌پذیرد.

۲/۱- مراد از بهینه ارتباط درونی و بیرونی

(س): پس منظور از بهینه درونی چیست؟

(ج): در بهینه درونی می‌آئیم متناسب با عکس‌العمل بیرونی جایگاهها را کنترل می‌نماییم، حال اگر متناسب با عکس‌العمل بیرونی جایگاهها را عوض نمودیم، گاهی لازم می‌شود بیرون را هم متناسب با این تغییر داده و جایگاه ۲۷ تایی‌ها را عوض نماییم.

(س): کدام ۲۷ تایی منظورتان هست؟

(ج): مفروض این است که در نظام شامل ۲۷ مجموعه ۲۷ تایی در ۲۷ منزلت وجود دارند که وقتی درون را متناسب با آثار تغییر می‌دهیم، این احتمال هم بذهن می‌رسد که بیائیم جای آنها را هم تغییر دهیم. نهایت اینکه وقتی جایگاهها را تغییر می‌دهیم، یا می‌بینیم جای قبلی بهتر بود؛ چون این وضع فاصله پیدا نموده و نسبت تقریب کم شده است و یا اینکه دیده می‌شود جای آن خیلی بهتر شده است. مثلاً در کنترل اول نشان از این داشت که عکس‌العمل بالای ۵۰ یا ۶۰ درصد است، ولی حال که جایگاهها تغییر نمود، این عکس‌العمل به بالای ۶۵ درصد رسید پس در این مرحله عکس‌العمل را بهینه می‌نماییم.

باطی این مراحل مجموعه ما آماده آزمایش می‌شود، چون یک سیری در بهینه داشتیم که این سیر از درون آغاز شد و یک مراحل را طی نمود، ولی هرگز در این سیر، نسبت‌های بیرونی را اضافه یا کم ننمودیم. به عبارت دیگر نیامدیم در تخصیص ۵ تومان را از یک مجموعه ۲۷ تایی کم و به مجموعه ۲۷ تایی دیگر اضافه نمائیم.

۲/۲- علت شروع از روابط درونی در بهینه معادله

۲/۲/۱- امکان تصرف در بیرون از طریق تصرف در درون

۲/۲/۱/۱- مرد شدن موضوع معادله در صورت تصرف توأم در

حال شاید سؤال کنید که چرا شما از درون آغاز می‌کنید و کنترل آثار را حتی در بهینه بیرونی از اینجا شروع می‌کنید؟ در جواب می‌گوئیم هرگاه به دنبال معادله هستیم، مفروض ما این است که شرائط مستقیماً متصرف‌فیه ما نیست والا موضوع معادله مردد خواهد شد.

(بن): والا خود آن موضوع بزرگتر که شرایط هم جزو اوست، موضوع معادله می‌شود.

(ج): احسنت! اگر بخواهید هر دو را موضوع معادله قرار دهید، نمی‌توانید بفهمید آیا فعل درونی یا بیرونی شما در حال نشان دادن عکس‌العمل هستند؟ یعنی در نسبت حکمیہ عملی، تردید پیدا میشود.

۲/۲/۱/۲- محدودیت سطح عملکرد فاعل در نظام

علاوه بر این، مفروض این است که میدان عمل شما به یک سطحی می‌رسد که ختم می‌گردد، یعنی اعمال، سطوحی دارد؛ شما که محور عالم نیستید، لذا قطعاً یک معادلاتی بر شما حکومت دارد که شما می‌بایست به آن تولی داشته باشید و آنها هم در فعل شما حاضر بوده و بر فعل شما حکومت دارند و قاعده معادله هم بر پایه همین «حکومت مافوق» و «تصرف شما» استوار است، یعنی

نسبت بین تصرف شما و حکومت فاعلیت مافوق است. پس این امر بستگی دارد به اینکه تصرف شما را به چه نسبت می‌پذیرد. معادله تنها به همین وسیله قاعده‌مند می‌گردد.

بنا به مفروض کل این سیری را که شما پیموده و نظامی را که از فلسفه تا اینجا درست کردید، طریق تولی را نتیجه داده است که حالا در حال کنترل طریق هستید. شما یک طریق تولی تنظیم نمودید، حال می‌خواهید نسبت طریق تولی‌تان را به تصرف پذیری متناسب با هر منزلت کنترل نمائید.

جای این سؤال وجود دارد که کسی بگوید این نسبتی را که کنترل می‌نمائید و معلوم می‌شود میدان عمل شما در یک جاهایی وسیعتر است، لذا تصرفات شما در تبدیل کیفیت سریعتر، قوی‌تر و توسعه یافته‌تر انجام می‌پذیرد و یک جاهایی هم جواب خیلی ضعیف می‌باشد، این معین شدن چه فایده‌ای دارد؟ در جواب می‌گوئیم بدین وسیله جهت‌گیری (که محور عالم در آن اصل است) یا طریق تولی، مرتباً بهینه می‌شود تا معلوم شود من چگونه در فعل خود تعبد را توسعه دهم؟ چگونه علم اصول در استنباط توسعه تعبد را نتیجه می‌دهد. سعی نهایی شما برای این است که در اجرا، تعبد را توسعه دهید. خال اگر بتوانید این

تطرق احتمالات را در سطوح مختلف قاعده‌مند نمائید، در این صورت نسبت احتمالات را به توسعه تولی و تعبد کنترل خواهید کرد و عینی هم کنترل می‌نمائید. بعد می‌گوئید برای حرکت در این سیر این تصرفات عملی بوده و این نتایج را دارد و جریان تعبد را باید اینگونه توسعه دهید.

شاید برسید نتیجه این بحث در این مرحله چیست؟ می‌گوئیم می‌خواهیم بگوئیم نظام شامل، موضوع معادله نیست، چون فعالیت شما در سطحی است که تبعی بوده و تصرفی نیست، اما مفروض این است که همیشه نظام مشمول در میدان تحرک شماست. بنابراین باید از نظام مشمول آغاز نمود.

۲/۳- حکومت روابط بیرونی بر روابط درونی

حال که معلوم شد باید از نظام مشمول آغاز نمائیم، شاید برسید ما بعداً حکومت بر تبدیل را به نظام مشمول نسبت دهیم یا به نظام شامل؟ در جواب می‌گوئیم، طبیعی است که به نظام شامل نسبت می‌دهیم، اگر محوری فرض شود، درصد تغییراتی را که ایجاد می‌کند، تصرفی است؛ یعنی نسبت پذیرش نظام شامل به تصرف (نسبت عکس‌العمل متناسب نظام شامل به تصرف شما) عین معادله را تحویل می‌دهد، چون معادله چیزی نیست مگر نتیجه فعل شما و پذیرش نظام شامل! ابتدا به ذهن می‌رسد که شما در این سطح از تصرف محورید، چون شما متصرفید؛ اما اگر شرایط عوض شود، تصرفات شما جواب مطلوب را نمی‌دهد. پس معلوم می‌شود همیشه اثر تصرفات شما تابعی از تغییرات بیرون است. معنای حکومت بیرون بر نسبت درون این نیست که درون تابع محض باشد بلکه میزان درصد و نسبت آن تفاوت دارد. اگر ما یک ۲۷ و یک مجموعه ۷۲۹ و ۱۹ هزار داشته باشیم، می‌بایست نتیجه ۱۹ هزار را محوری و نتیجه ۷۲۹ را تصرفی و نتیجه ۲۷ را تبعی بدانیم، نه اینکه تبعی تحرک و تصرف ندارد، به نسبت تصرف دارد، اگر نسبت تصرف را ۱، ۲، ۴ قرار دهیم، ۴ مربوط به ۱۹ هزار و ۲ مربوط به ۷۲۹ و ۱ مربوط به

حال می‌گوئیم عین همین مسئله می‌بایست در کلیه معادلات رعایت شود. مثلاً در مباحث فرهنگی ابتدا به صورت تمثیلی اموری را کنار هم می‌گذارید که نتیجه‌اش واضح شدن یک نقد است، حال این نقد تا به جایی برسد که استدلال‌ها هم زیر و زبر کنیم، فاصله دارد و استدلال‌ها هم اگر بخواهند پایه‌ها را تغییر دهند، خیلی طول می‌کشد. در پیدایش کیفیت گرچه می‌گوئیم وقتی پایه‌ها تغییر کند، نسبت‌های دوم و سوم همه تغییر می‌یابند، ولی باز این مطلب مطلق نیست، بلکه یک سهمهایی دارند، سهم اصلی‌شان در توسعه مفاهیم معین است (البته اگر بخواهیم قضیه را منطقی بررسی نمائیم) کیفیت‌های عینی هم بر همین اصل است.

۳- مرحله سوم: تغییرات عوامل درونی در سه سطح

حال اگر این مقدمات را مفروض گرفتیم، با توجه به اینکه یک ۹تای شامل و ۹تای مشمول داریم که هر کدام در سه سطر هستند، یک ۹تایی هم در مرتبه دوم مشمول است که بین شامل و مشمول بوجود می‌آید و نتیجه حاصل از عملکرد داخلی و عکس‌العمل بیرونی است. به عبارت دیگر مجموعه مشمول تغییر کرده و در زمان دوم قرار می‌گیرد، این حاصل یکسری فعالیت‌هایی است که تا آخر کار براساس ۹ سطر درونی و ۹ سطر بیرونی قابل کنترل است. ولو اینها در مورد همه ۲۷ تا در مرحله سوم انجام گرفته باشد، یعنی از مرحله کنترل ارتباط گذشته باشد و بهینه ارتباط درونی و بیرونی صورت گرفته باشد. پس اگر از تبعی آغاز و به طرف محوری حرکت کرده باشیم، هر ۹تایی را انتخاب نمائیم مثلاً ۹تای تبعی مشمول را که هر یک دارای ۳ فاعل بوده و همراه ۹تای تصرفی و ۹تای

محوری مجموعه شاخصه‌های مشمول را تشکیل می‌دهند، متناظر همین را در بیرون نیز داریم که صحیح است بگوئیم ۹ تا سه تایی هم آنجا داریم.

به عبارت دیگر در مرحله سوم بعد از بهینه‌ها می‌خواهیم تغییرات را آغاز نمائیم ابتدا تغییرات همه مجموعه‌مان را (که ۹ تا سه سطر از موضع تبعی است) با ۹ تا تبعی بیرون (در مجموعه شامل) و ۹ تایی دیگر ملاحظه می‌کنیم، آنگاه تغییر را آغاز می‌کنیم، یعنی ۲۷ عضو مجموعه شامل بیرون، بر محور تبعی‌ها مورد مطالعه قرار می‌گیرند، البته به صورت دقیق‌تر باید گفت از «زاویه تغییر در تبعی‌ها» - نه «بر محور آن» - مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

(س): منظورتان تبعی‌های درونی است.

(ج): خیر! هم تبعی‌های درونی و هم بیرونی مورد ملاحظه قرار می‌گیرند تا پس از کنترل‌های اولیه، روند تبدیل را کنترل نمائیم.

(س): آیا تصرفی را که انجام می‌دهیم ابتدا در ۹ تایی تبعی، بعد در تصرفی و محوری است؟ یا اینکه ما سه سطر، سه سطر جلو می‌رویم.

(ج): سه سطر سه سطر، در کنترل ارتباط بود کنترل ارتباط برنامه‌ایی است که آنرا هیچگاه ترک نمی‌کنیم مانند مطالب کلاس اول ابتدایی است، ولی در آن سطح به دنبال معادله تغییر متوجه‌ها نیستیم، بلکه در آن سطح به دنبال اصلاح ارتباط بیرونی هستیم.

۳/۱ - بالا رفتن نسبت تقریب درون و بیرون حاصل مراحل قبل پس یک سطح از کار ما کنترل ارتباط بیرونی است که در همه این مراحل صورت می‌پذیرد.

یک سطح دیگر کارمان هم کنترل روابط درونی و بهینه نمودن روابط درونی است - البته بهتر است کلمه «کنترل» را

اینجا بکار نبریم و بگوئیم «بهینه ارتباطات درون»! تا با جای دیگر اشتباه نشود - در بهینه ارتباطات درون هم می‌آئیم می‌بینیم آیا جای این امور درست است، آیا این عنوان را که به جای محوری گذاشتیم، درست است و یا فلان عنوان را به جای تصرفی یا تبعی گذاشتیم، درست بود. بنابراین از این طریق، درون را یک بار بهینه می‌کنیم. پس از بهینه شدن، بار دیگر ارتباطشان را با بیرون کنترل می‌نمائیم تا ببینیم وضع بهتر شد یا بدتر شد، درصد عکس‌العمل چگونه است.

بعد از این مرحله (مرحله بهینه) می‌گوئیم روابط درونی و بیرونی تحت کنترل ماست، لذا حال به عملیات تغییر می‌پردازیم. بنابراین مراحل قبل از این را به عملیات تغییر ننماید و لقب معادله هم به آن نمی‌دادیم، بلکه می‌گفتیم اینها مقدماتی است که می‌خواهد تطرق احتمالات را در باره موضوعاتی که می‌خواهیم طبقه‌بندی نمائیم، اصلاح کند و در طبقه‌بندی ما نسبت تقریب درون و بیرون را به حداکثر ممکن برساند، چون نتیجه این سه قدمی که برداشتیم به حداکثر رساندن نسبت تقریب است.

۳/۲ - تصرف در ۹ عامل تبعی اولین سطح تغییر

بعد از اینکه نسبت تقریب را به حداکثر رساندیم، باید ببینیم تغییر را از کجا آغاز نمائیم، ما فاعل و متصرفیم، آسانتر از همه در تصرف پذیری، تبعی‌هاست. چون قرصی، در جریبان اوصاف محوریها به تصرفی‌ها و تصرفی‌ها به تبعی‌هاست. وقتی ما در فاعلهای تبعی تصرف می‌کنیم، معنایش این است که چیزهایی که انرژی آنها در محوریها متمرکز می‌شود، بهم خورده است، یعنی - بنا به بحث وحدت و کثرت - وقتی قدرت محوری، محوری بوده و وصف محوری، محوری خواهد بود که اوصاف تصرفی

از او خلافت داشته باشند و اوصاف تبعی از او متابعت نمایند.

۳/۳- تصرف در ۹ عامل تصرفی و ۹ عامل محوری سطح دوم

و سوم تغییر

حضور فاعلیت شما و خروج تبعی ها از تبعیت از وضع می بایست اعراض محوری و تصرفی را تغییر دهد. در مرحله دوم، تغییرات تصرفی می بایست مرحله بین تغییر عرض و تغییر ماهیت باشد و تغییرات در محوری هم می بایست خود ماهیت را تغییر دهد. یعنی در تصرفی ها می بایست نسبتهایش تغییر یابند و در محورهای، می بایست هم تبعی (قدرتها) تغییر کرده باشد و هم نسبتها و هم اصل هویت مجموعه تغییر کرده باشد. البته طبیعی است که این مطالب بنابر مفروضات ما و فلسفه ماست.

طبیعتاً زمانی که ۹ تایی از تبعی های داخل را، مورد تصرف قرار می دهید، برای کنترل تغییرات آن، می بایست - از هر جایی که می خواهید تغییر دهید - سه سطر را اخذ کنید تا ارتباط آنها با بیرون کنترل نمائید. در اینجا هم در عین اینکه در تبعی تغییر ایجاد می کنید، ولی برای کنترل اثر آن در بیرون، شاخصه های محوری و تصرفی را هم وارد دستگاه می کنید، هر چند اینها موضوع تغییر شما نیستند. علاوه بر این متناظر بیرونی آنها هم می بایست ملاحظه نمائید.

نتیجه: تکامل موضوع (در دو فرض انجام و عدم انجام تغییرات هماهنگ بیرونی)

بنابراین ۲۷ تایی مشمول و ۲۷ تایی شامل برای یک تغییر سه بار تحت تصرف قرار می گیرند، در هر سطحی از تصرف می بایست بین ۲۷ تایی داخل و ۲۷ تایی خارج، یک ۲۷ تایی منتجه داشته باشید که نسبت بین اینهاست. بنابراین

معادله شما می بایست از سه سطح ۲۷ تایی تشکیل شود..

دقت کنید- حال رسیدیم به طرح معادله در افق دیگری!

نسبت بین سه سطح منتجه که سه تا ۲۷ تا می باشد - یعنی ۲۷ تایی اول با تغییرات تبعی ها و ۲۷ تایی دوم با تغییر تصرفی ها و ۲۷ تایی سوم با تغییر محورهاست - این عکس العمل هم از درون و هم از بیرون بهم نسبت دارند. در اینجا معادله زمانی، تغییر می یابد، یعنی معلوم می شود که چگونه زمان مجموعه درونی، کلاً عوض شده و پایگاه آن در مجموعه شامل اصلاح می شود و مولود جدید متولد می شود که خصوصیات و روابط دیگری دارد و باید در مجموعه شامل کارایی جدید داشته باشد.

۴/۱- عوض شدن جایگاه موضوع در مجموعه بیرونی در

فرض عدم انجام تغییرات هماهنگ بیرونی

اگر هم زمان با تغییرات شما، تغییرات متناظری در کل از طریق یک فاعلهای دیگری هماهنگ با تغییر شما انجام شده باشد، در این صورت می توان گفت در همان جایگاه قبلی اش هست؛ یعنی باید بگوئیم چیز جدیدی محقق شده، اما مجموعه های بیرونی هم کلاً چیز جدیدی شده اند. بنابراین اگر پایگاه این مجموعه عدد ۱۶ بوده، حالا هم همان ۱۶ است، ولی اگر سرعت انتقال شما (سرعت زمانی مجموعه شما) با سرعت زمانی متناسب با منتجه بالا - که این مجموعه در آنجا جایگاه خاصی دارد - این سرعت از تغییر را ضربدر بزرگی اش - نه برابر با همه - نداشته باشد، می بایست این در مجموعه بالاتر کارآتر شده باشد، و می بایست انتقال پایگاه داده باشد. ولی اگر مجموعه شامل هم، متناسب با این تغییرات، تغییرات بزرگتری کرده باشد که کلیه اعضاء درونی آن تغییر کرده باشد، بگونه ای که باز جایگاه این، عدد ۱۶ باشد؛ در این

صورت جایگاهش تغییری نکرده است، هر چند کارآمدی‌اش در فضای جدید و مجموعه و افق جدید، بیشتر از گذشته است؛ ولی در این صورت همه آنها بیشتر شده‌اند نه این به تنهایی!

۴/۲- عوض نشدن جایگاه در عین تغییر کارائی در فرض

انجام تغییرات هماهنگ بیرونی

(س): پس تکامل موضوع، لزوماً به توسعه و ارتقاء

منزلت‌ش بستگی ندارد!؟

(ج): اگر مرحله تاریخ مجموعه شامل هم، تکامل یافته باشد؛ در این صورت صحیح نیست بگوئید این منزلت همان منزلت قبلی است؛ بلکه می‌بایست بگوئید اگر این، کمال متناسب نمی‌یافت پائین‌تر می‌رفت. پس ممکن است تکامل در منزلت پیدا شده باشد، ولی به دلیل تکامل در نظام، منزلت متناظر منزلت قبل باشد، نه اینکه منزلت تکامل نیافته باشد، چون الان کارایی جدید دارد. در این صورت دیگر صحیح نیست که بگوئیم منزلت در افق جدید، چون عددش ۱۶ است با ۱۶ قبلی یکی است، همانگونه که وقتی ۴ را ضربدر مکان می‌کردیم آنرا یک ۴ دیگری می‌دانستیم، در اینجا هم وقتی ۱۶ را ضربدر زمان می‌کنیم، می‌گوئیم ۱۶ دیگری است.

۴/۲/۱- افزایش وحدت و کثرت در عین نشدن جایگاه

(س): مگر در مباحث قبل بیان نمی‌شود که تکامل به

معنای تولی به منزلت بالاتر است و طبیعتاً بر آن اساس تکامل به ارتقاء منزلت خواهد بود.

(ج): گاهی منزلت را مکانی معنا می‌کنید که از ۱۶ به ۳۲

می‌رود و گاهی زمان و مکان را ملاحظه می‌کنید و می‌گوئید ۱۶ در زمان دوم، ۱۶ قبلی نیست.

(س): این نوع بیان در مورد زمان و مکان این مطلب را

حل می‌کرده که جدول زمان و مکان ما یک جدول است. رمز این مطلب در این بوده که ما زمان را به تبدیل خارج از این مجموعه معنا نکردیم، بلکه گفتیم زمان این در همین مجموعه موجود است. پس زمان این عبارت است از اینکه ۱ به ۲ و ۲ مثلاً به ۴ تبدیل شود.

(ج): حالا تولی کل را به بالاتر با قرب بیشتری

می‌نویسید.

(س): قرب بیشتر به چه چیزی؟

(ج): یعنی وحدت و کثرت جدیدتری و کارآمدی

بیشتری! اگر زمان کل قرب بیشتری پیدا کرد، شاید با توجه به ظاهر امر بگوئید منزلت، همان منزلت ۱۶ قبلی است، ولی ۱۶ ضربدر قرب جدید، ارتقاء منزلت و تکامل زمانی و مکانی را نشان می‌دهد.

۴/۲/۲- ایجاد ۷۰۲ ارتباط جدید بیرونی شرط این نوع تکامل

(س): از ظاهر این مطالب به نظر می‌رسد، در حال

تصویر یک توالی در ساختار هستیم.

(ج): این توالی نیست، تکامل است. آیا در این توالی

وحدت و کثرت بیشتر را قائل نیستید. اگر وحدت و کثرت را ثابت بدانید، در آن صورت نمی‌باید تغییرات کل واقع شود و اگر وحدت و کثرت بیشتر شد...

(س): همین را توضیح بفرمائید؟ چون ظاهراً ارتباطات

که همان ارتباطات است؟

(ج): بله! ارتباطات همان است مثلاً عدد ۱۶ است.

(س): مجموعه‌های کناری آن هم که قبلاً ۲۶ تا بودند،

الان هم به همان میزان‌اند.

(ج): ولی اگر یک ۷۰۲ تایی که قبلاً نبود، به مجموعه

شما اضافه نشده باشد (یعنی مجموعه بزرگتان تغییر نکرده

باشد) تکامل محال است.

(س): اینکه عوض شده به چه معناست؟

(ج): یعنی ایجاد شده، قبلاً نبود حال پیدا شده است، به عبارت دیگر اعطا شده است نه اینکه بود و تنها روابط عوض شده است.

(س): این قبلاً هم در یک ۷۲۹ تایی بود...

(ج): الان هم در یک ۷۲۹ تایی است که این ۷۲۹ در یک شرایط جدید و تکامل جدید است.

۴/۲/۳- تکامل به معنای ایجاد فاعل‌های جدید و الحاق آنها

به فاعل تصرفی

(س): این تکامل جدید را چگونه معنا می‌کنید.

(ج): چیزی ایجاد شده و اضافه شده است؛ یعنی یک ۷۲۹ تایی دیگر به مجموعه ۷۲۹ تایی‌ها اضافه شده که قبلاً اصلاً نبود.

(س): اضافه شدن به چه معناست؟ ظاهراً معنایش این است که ۷۲۹ تایی که قبلاً بوده یک تغییراتی یافته و به این ۷۲۹ تایی جدید تبدیل شده است.

(ج): خیر! تفاوت نظر شما با بیان من در همین امر است که آیا در تغییر، مثلاً همان یک مشت برنجی را که داشتیم، به شکل دیگری در آوردیم.

(س): خیر! با تصرفی که در آن می‌کنیم، چیزی را بر آن اضافه می‌کنیم، نه اینکه چیزی از طاق آسمان بیافتد.

(ج): ما اتفاقاً همین را می‌خواهیم بگوئیم، ما می‌گوئیم چیزی از عدم پا به عرصه وجود می‌گذارد.

(س): از مرحله قبلش که انفصال نمی‌یابد، بلکه اضافه‌تر از قبل است.

(ج): اضافه شدن به معنای این است که تبعی‌های جدیدی پیدا می‌کند، تصرفاتی را که شما می‌کنید معنای ایجاد دارد، البته به اذن خدا! موجد حقیقی خدای تعالی

است، اذن به ایجاد را خدا به شما اعطا نموده است. فاعل حقیقی خدای متعال است، اذن به فعل داده، لذا شما فاعلید. شما در ۲۷ تایی خودتان ایجاد می‌کنید که یک رده پائین‌ترش هم قابل محاسبه می‌شود که قبلاً اصلاً وجود نداشت تا قابل محاسبه باشد. در اصل، قبلاً اگر می‌خواستند ۷۲۹ مشمول شما را خرد کنند و پائین‌تر بروند، پائین‌تری وجود نداشت، به حول الله و قوته اقوم و اعدا! شما رده پائین‌تر را به وسیله تصرفات خود ایجاد کردید. معنای تصرف شما «درخواست» بود. مثلاً ۵ تومان را از اینجا برداشته و به آنجا منتقل نمودید، معنای این فعل، درخواست از خدا برای ایجاد بود. ایجاد شد چیزی که موجود نبود. اگر عین این ایجاد شدن، در سطحهای دیگر متناسب با این تکامل ایجاد شده باشد، زمان و مکان تغییر کرده است. هر چند تناظر فلسفی شما در محاسبه، منزلتهای زمان دوم را، متناظر با منزلتهای زمان قبل معرفی می‌کند؛ اما این تغییر به معنای ایجاد است. تغییر به معنایی که در آن ایجاد نباشد، نداریم. بله! انفصال ندارد به ما ملحق می‌شود و معنای الحاق این است که به ما تولی دارد؛ یعنی زور آن در دست ماست.

(س): فرض بحث ما این نبود که تصرف و ایجاد انسجام در این مجموعه ۲۷ عضوی را که با ۲۷ ارتباط بیرونی ملاحظه می‌کنیم، به این است که بیائیم ۲۷ ارتباط درونی را به ۷۲۹ ارتباط درونی تبدیل کنیم.

(ج): نکته مهم این است که شما این کار را نکرده‌اید، این کار را نظام تکامل انجام داده است نه شما! شما ۵ تومان را از روی عدد ۴ برداشته و آنرا روی عدد ۲ گذاشتید، ولی معنای این تصرفتان یک درخواست شد، یعنی یک درخواست وجود پیدا کرد و یک امر دیگر متعلق

منتجه ندارد و کاری هم به پول آن تاجر ندارد، وقتی مرغ گرسنه‌اش شد به فکر این است که چیزی بخورد، نه اینکه به فکر باشد که چاق شود تا آنرا بکشند، وقتی هم آمیزش می‌کند، بخاطر یک حالت غریزی است که به دنبال دفع آن است، ولی توجه ندارد که تخم نطفه‌دار شود تا در دامپروری به جوجه تبدیل شود.

حال این مثال را به بحث خود تطبیق می‌دهیم، وقتی شما تصرف می‌کنید این تصرفان یک درخواست است - درخواست که تنها با دعا نیست، بلکه با کلیه افعال درخواست واقع می‌شود - البته طبیعی است که در تصرف یک انگیزه و ابتهاجاتی دارید و یک مقاصدی دارید، برای شما آن ابتهاجات و آن تصرف و معادله، مقصود است، آن کارایی و محصول هدف است. اما موجد که به شما محدود نمی‌شود. موجد می‌خواهد تعلقات را از نظر کمی و کیفی افزایش دهد تا تکامل حاصل شود، تعلقات با تغییر ارتباطات صرف، از نظر کمی و کیفی قابلیت اضافه ندارد، بنابر بحث وحدت و کثرت به هیچ وجه ممکن نیست تغییر ارتباطات اساس تکامل شود، ثبات تعلق و تغییر رابطه چیزی را تحویل نمیدهد، و تغییری هم واقع نمی‌شود، تغییر به وسیله توسعه تعلق (اضافه شدن ظرفیت) واقع می‌شود اضافه شدن ظرفیت همان ملحق شدن امور دیگر است.

۴/۲/۴ - معادله بیانگر «چگونگی» و فلسفه بیانگر «چرائی»

البته شما در آن کاری که می‌کنید، و فعلی که دارید، یک مقصدی در تکامل دارید که موجد عالم مقصد دیگری را که خیلی عظیم‌تر از مقصد شماست، دارد. اینگونه نیست که ما در موضوع معادله هر چیزی را که از میدان عمل شما هم خارج باشد، داخل نماییم. اینکه «اگر من اینرا تغییر دادم چه اتفاقی می‌افتد؟» باید توسط فلسفه بیان شود. اینرا

به فعل شما ایجاد شد. (ب) در همان سطح ایجاد ارتباط شده است. (ج) نفرمائید ایجاد ارتباط شده است. بفرمائید ایجاد تعلق نسبت به فعل شما شد، باز منظور ایجاد تعلق «جدید» است نه همان تعلق قبلی!

(ب) ولی ارتباطات در همان سطح است؛ یعنی کثرت ارتباط بیشتری پیدا نشد.

(ج) درست است که کثرت برای شما ایجاد نشده، اما برای شیء پیدا شده است. تعلق جدید، زمانی برای شیء پیدا میشود که موجد چیزی را ایجاد کند، هر چند شما آن ایجاد را نمی‌خواهید یا میخواهید، تفاوتی نمی‌کند. مثلاً مرغ و خروس از عمل آمیزش اطفاء حالت خاص حیوانی است، دنبال درست شدن تخم مرغ نیستند، ولی آن کسی که به این، چنین قدرتی را داده، از این قدرت و ابتهاج چیز دیگری را قصد کرده است. مثلاً وقتی تاجر به ۸ مرغ و خروس می‌نگرد فکر می‌کند که از این دامپروری چند تومان پول بدست می‌آید، به حال مرغ و خروس و اعصاب آنها فکر نمی‌کند، این چرتکه می‌زند که من چند تومان خرج کردم و چقدر سود داشت. البته در دفتر روزنامه‌اش تمام هزینه‌ها را ریز به ریز می‌نویسد، ولی در دفتر معین هزینه‌ها را طبقه‌بندی می‌کند، مثلاً می‌نویسد

خرج وسایل تاسیساتی، خرج سرمایه‌هایی که در جاهای مختلف هست، چقدر بوده و اینها را بهینه می‌کند. در دفتر کل‌اش هم از حجم کل سرمایه‌گذاری امسال و حجم کل سود و راندمان امسال صحبت می‌کند. می‌گویند اینجا که بحث از مرغ در کار نیست، می‌گویند مگر من عاشق چشم و ابروی مرغ بودم. پس برای تاجر منتجه مهم است. البته در عالم مرغ و خروس که بیائید می‌بینید این حیوان کاری به

معادله نمی‌گوید فلسفه شماست که در تعریف زمان این را تفسیر می‌کند. در اینجا تنها «چگونگی» آنرا کنترل می‌کنید. «چگونگی» در معادله بیان می‌شود. اما اینکه «چرا اینگونه شد»، مربوط به فلسفه است.

معنایی که از تغییر در معادله قصد می‌شود، در عین اینکه بر مبانی فلسفی استوار است، به معنای تحلیل فلسفی نیست، بلکه جاری کردن آن مطالب است و در اینجا باید چگونگی را کنترل کرده و کنترل کمی را تحویل دهیم. پس اگر گویند چرا اینگونه شده، می‌گوئیم این مربوط به مبنای تحلیل است.

۴/۲/۵- عوض نشدن جایگاه در مجموعه مورد تصرف ماست

نه در کل نظام

(س): اگر موضوع تصرف ما شیء الف شد، باید تکامل خود این و اضافه شدن وحدت و کثرت خود این را توصیف کنیم.

(ج): خیر! طبیعی است که معنای اضافه شدن این نیست که ۲۷ تا ۲۸ تا شود بلکه منزلت آن بالا رفته و به جایگاه ۷۲۹ ارتقاء یافته است و لو آن ۲۷ تایی داخلی مورد نظر ما نباشد.

(س): پس معنای تکامل آن چیست؟

(ج): معنای تکاملش این است که یک مجموعه‌های متعلق به این پیدا شده که آن مجموعه‌ها فعلاً موضوع تصرف ما نیست. البته متصرف فیه بالواسطه ما هست، و لو موضوع صحبت ما نیست.

(س): پس باید بگوئیم به کل نظام که نگاه می‌کنیم، یک فاعلهایی به این ملحق شده‌اند.

(ج): بله! جای این بالاتر آمده است، اما نه در نظام ۷۲۹ تایی! بلکه در کل بالاتر آمده است. چون خود این، محور

توسعه یک کشرتهای دیگر شده است. ولی در این دستگاہی که بالای سرش بود، بالاتر نرفته است (البته اگر کلیه عمله و اکلہ اعضای دستگاہ بالاترش زیاد شده باشد، جایش عوض نخواهد شد والا اگر عمله و اکلہ آنها زیاد نشده باشد، تغییر خواهد کرد).

(س): اگر تصرفات در سنه سطح تبعی‌ها، تصرفی‌ها و محوربها بخواید صورت پذیرد، آیا به معنای حفظ نشدن نسبت کمی ۱، ۲، ۴ در مراحل تبدیل کیفیت نیست؟

(ج): به تغییراتی هم که در تبعی‌ها و تصرفی‌ها و محوربها پیدا می‌شود دقت کنید، مثلاً اگر آب یک درجه حرارت داشته باشد، مایع خواهد بود و موجوداتی خواهند توانست در آن زندگی کنند و وقتی ۴۰ درجه حرارت یابد، باز ممکن است یک دسته از موجودات بتوانند در آن زندگی کنند و اکثر خصوصیات آن ثابت بماند، ولی وقتی به ۸۰ درجه - فرضاً سطح تصرفی را ۸۰ درجه بدانید - رسید، آنگاه همان موجودات در این درجه از حرارت نمی‌توانند زندگی کنند، بعد اگر تبخیر شود - مثلاً به درجه ۱۰۰ که آنرا به عنوان مرحله محوری فرض می‌کنید - کل آن مسائل تغییر خواهد کرد و اگر بین تبخیر و تشعشع یک مرحلی را قرار دهید، آنگاه در اشعه معنا ندارد که بگوئیم کدام سلول در اشعه زندگی می‌کند چون اشعه که موجود زنده را نمی‌پذیرد، اشعه یک افق و فضای دیگری است. در اینجا فرضاً صحبت می‌کنیم که مثلاً آثار نوری اشعه چگونه قابل کنترل است، اما از موجود زنده بحث نمی‌کنیم.

(س): من ربط این مطلب را با این سؤال که در مراحل تصرف لازم نیست، نسبت ۱، ۲، ۴ حفظ شود؛ متوجه نشدم.

(ج): معادله تصرف شما در تغییر کیفیت، زمان را نشان می‌دهد. از داخل که نگاه کنید، خواهید گفت ما در حال درست کردن ۱، ۲، ۴ هستیم، ولی من می‌گویم در چه موضوعی؟ می‌گوئید در موضوعات تبعی! شاید بگوئید در حال حفظ ۱، ۲، ۴ هستیم. می‌گویم در چه موضوعی؟ می‌گوئید در موضوعات تصرفی!

(س): وقتی تنها در تبعی‌ها تصرف کنیم، معنایش این است که نسبت آنرا با محوری‌ها و تصرفی‌ها بهم زدیم و در مرحله اول آنها را مطابق نکردید، یعنی ۹تای تبعی را تغییر می‌دهید...

(ج): در مرحله اول تغییر می‌دهید، فرض این است که موضوع تغییر هر سه نیستند، بلکه اینها را روی جهت مطلوب آوردیم و تبعی‌ها را تغییر دادیم.

(س): پس اینکه این کار را انجام می‌دهیم، معنایش این است که کمیت و ارزش اینها را تغییر دادیم، ولی به آنها

دست نزدیم.

(ج): البته در آنها هم بالواسطه تغییر دادیم، اما در آنها تصرف نکردیم، بلکه به وسیله تبعی‌ها در آنها تغییر ایجاد نمودیم. احیاناً از آنها چیزی کم کردیم و روی این قرار دادیم، یا از این برداشته و به آنها اضافه نمودیم، یک نحو تصرف نمودیم، اما نه تصرفی که خودش مورد نظر باشد. در مرحله دوم به دنبال هماهنگ کردن تصرفی‌ها با شکل مطلوب هستید، در مرحله سوم هم به دنبال تغییر محوری‌ها می‌روید که آنگاه ۲۷تای داخلی در هر سه مرحله تغییر خواهد کرد.

البته موضوع دیگری را آینده می‌بایست بحث نمائیم که آیا اینکه می‌گوئیم با تغییر کمی آغاز می‌کنیم عکس‌العمل کیفی هم دارد و موضوعات را در داخل (جایگاهها) تغییر میدهد یا خیر؟ که این بحث می‌بایست آخر کار بررسی شود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

روشن تولید معادلات کاربردی

۷۴/۰۳/۱۷

جلسه ۱۲

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

نظام فلسفی، معیار صحت بهینه معادله

فهرست

- ۱- بیان دو منشاء برای شدت و ضعف ارتباط درون و بیرون
- ۲- امکان تصرف در بیرون از طریق «اصلاح فرض»
- ۳- معیار صحت و خطا در مرحله بهینه معادله
 - ۳/۱- ارتکازات واسطه رسیدن از نظام فلسفی به موضوعات عینی
 - ۳/۲- ارتکازات اجتماعی، موضوع خطا در تست ارتباط
 - ۳/۳- نظام فلسفی، معیار صحت تخمین عینی
 - ۳/۴- تبیین نحوه استفاده از ارتکازات
 - ۳/۵- تخمین عینی، نسبت بین اوصاف فلسفی و اوصاف موضوعی
 - ۳/۶- معیار صحت نظام فلسفی کتاب و سنت است نه عینیت
 - ۳/۶/۱- تأثیر تبعی عینیت در اصلاح منطق و فلسفه
 - ۳/۶/۲- اعطاء مولا و ایمان، معیار صحت بر مبناى ولایت
- ۴- تولى درون به بیرون
- ۵- عدم احتیاج به معادله مطلوب

نام جزوه:	روش تولید معادلات کاربردی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۲۰۰۱۲
اسستاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۴/۰۲/۱۷
عنوان گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۶/۰۷
ویراستار:	یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۱۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر:	بهینه سازان نشر، پاساژ قدس پ ۱۴۶	نوبت تکثیر:	اول

۱- بیان دو منشاء برای شدت و ضعف ارتباط درون و

بیرون

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در این جلسه سعی می‌کنیم بحث جلسه قبل را اصلاح نمائیم تا هر مطلبی روشن نشده، توضیح داده شود. تا اینجا کلیات روش پیدا کردن معادله (نه خود معادله) گفته شده است و مراحل بعدی آن این است که برگشته و نحوه تنظیم جداول را از اولین مرحله تا آخرین مرحله آن، بررسی نمائیم تا ببینیم جدول دیگری (غیر از جدول نظام تعریف) برای تنظیم تخمینها و احتمالات لازم است یا خیر؟ اگر لازم است آن جداول چگونه می‌بایست تنظیم شده و قاعده‌مند گردند.

بنابراین در این بحث دو کار داریم یکی بررسی اشکالات و ابهامات مربوط به جلسه یازدهم و دیگری این است که می‌بایست برگشته و مسیری را که معین نموده بودیم، جرح و تعدیل کرده و کم و زیاد آن را معین کنیم و اگر توضیحی لازم باشد، انجام دهیم. البته مرحله سوم هم هست که بعدها به آن می‌پردازیم و آن این است که باید دید چه امری بر کل این روش حاکم است، به عبارت دیگر در این مرحله دقت می‌کنیم که بر کل این روش از ابتدا تا انتها چه چیزی حاکم است و چه سرفصلهایی، سرفصلهای تکامل این روش است؟ و چه سرفصلهایی هم برای آتیه آن می‌باشد؟ تا سرفصلهای کارهای بعدی هم معین شود.

به بیان دیگر در این مرحله می‌خواهیم ببینیم آیا خود

نحوه قاعده‌مند شدن در همه مراتب، دارد یا خیر؟

حال به بررسی این مسئله باز می‌گردیم که ارتباط یک عامل از داخل جدول شماره الف (که جدول مشمول است) با جدول شامل ب - که پایگاه جدول الف به صورت یک متجه در آنجا وجود دارد - چیست؟ ما سعی داریم از درون ارتباطش را با بیرون کنترل نمائیم، حال اگر ۱۹ هزار و بالاتر فرض شود (مثلاً ۱۹ هزار ضربدر ۱۹ هزار کنیم و) بیش از ۳۰۰ میلیون یا عدد ۱۹ هزار ضربدر ۳ یعنی بیش از ۵۰ هزار بشود و بهر حال اگر کیفیت، مربوط به مجموعه‌های شاملتر از ۷۲۹ باشد، در این صورت بر حسب قاعده می‌بایست آثار را در سه شاخصه‌اش خیلی ضعیف‌تر ببینیم. حال اگر کیفیت مربوط به مجموعه ۷۲۹ باشد، ولی فاصله طولی از این طرف نداشته باشد، یعنی اگر ما یک خط افقی بکشیم و نقطه الف را از مجموعه داخلی به نقطه ب که ۲۷ بوده و در مجموعه شامل است و آن را هم به نقطه ج که در مجموعه شاملتر یعنی ۱۹ هزار است، وصل نمائیم، یک عدد می‌تواند به دلیل فاصله‌ایی که در این خط معین شده، اثرش کم و زیاد باشد. مثلاً در نقطه ب ۲۷ وصف هستند و در آنجا کیفیت مربوط به مجموعه‌های دیگر هم عرض این است، اگر کیفیت درونی آنها باشد، لزوماً در آنها آثار خیلی کمتر مشاهده می‌شود. ما باید نسبت تقریب اثر را با تغییرات کمی کنترل نمائیم؛ یعنی دو محور احتمال (نه دو راه برای کنترل یک چیز) را

باید مدنظر قرار دهیم. البته کار دومی که داریم (و آن این است که درون را اصلاح می‌نمائیم) یک راه دیگری غیر از درست کردن ارتباط بیرون است.

پس یک ارتباط بیرونی داریم که بر دو محور است یک محور افقی و یک محور عمودی باید کشیده شود، در محور عمودی دز اولین سطح ۲۷ وصف قرار دهید، عمود دوم را ۷۲۹ وصف قرار داده و عمود سوم را ۱۹ هزار قرار دهید، وقتی خط افقی اینها را قطع می‌کند، علت ضعف عکس‌العمل می‌تواند فاصله یا وجود در مجموعه‌های مجاور یا مجموعه‌های دیگری که مجاور مجموعه شاملتان (در ۱۹ هزار) هستند، باشد. پس در آنجا برای بالا بردن نسبت تقریب ارتباط با بیرون، دو محور احتمالات دارید نه دو راه! البته یک راه دیگر هم داریم که می‌گوئیم بیائید بعد از بیرون، درون را هم به نسبت تنظیم کنیم، اینکه می‌گوئیم درون را تنظیم نمائیم منظور این است که بسینیم عکس‌العمل جایگاه کیفیتها نسبت به هم همینگونه است یعنی ۱، ۲، ۴ است یا خیر؟

برابر پیروزمند: منظورتان از راه دیگر، راهی بعد از تست ارتباط با بیرون است؟

(ج): بله! بعد از آن یک راهی برای درون است که این مرحله، نسبت به مرحله قبل مرحله دوم محسوب می‌شود.

۲- امکان تصرف در بیرون از طریق «اصلاح فرض»

یک سؤال دیگر هم اینجا هست که وقتی ما می‌گوئیم در مرحله دوم باید بعد از درون بیرون را اصلاح نمائیم به چه معناست؟ چون مفروض این بود که بیرون در اختیار ما نیست.

در جواب می‌گوئیم بله! بیرون از نظر کمی در اختیار ما نیست نه از نظر کیفی! یعنی ما نمی‌توانیم به ۵ تومان اضافه

یا کم نمائیم، ولی از نظر تثوریک، یعنی از نظر مفروض می‌توانیم جایگاه آنرا تغییر دهیم، به عبارت دیگر در جدول، جایگاهش را عوض کنیم، البته این عوض شدن به معنای این نیست که در واقع هم، جایگاه آن عوض می‌شود، بلکه معنای این عمل، «اصلاح فرض» است.

(س): اینکه مربوط به مرحله فرض نیست؟

(ج): در مرحله‌ایی که می‌گوئیم بیرون را اصلاح کنید، براساس تست واقعی معلوم شد که فرض (اینکه متناظر موضوع ما باید چه باشد) باید تغییر کند، مثلاً گفتیم متناظر مس باشد، اما جواب نداد، آیا باید متنسک بمانیم یا باید بپذیریم که جای مس را با روی و روی را با مس عوض نمائیم، بعد در تحلیلیمان دقت نمائیم که باید از زاویه‌ای برخورد نمائیم که جای روی و مس عوض شود.

۳- معیار صحت و خطا در مرحله بهینه‌ معادله

۳/۱- ارتکازات، واسطه رسیدن از نظام فلسفی به موضوعات

عینی

در این صورت نمی‌آئیم فلسفه را تغییر دهیم، فلسفه باید «مبین» باشد، چون در غیر این صورت قدرت تحلیل ندارید ولی اینکه چه خصیصتی را باید اصل قرار دهیم که «روی» بالاتر آمده و «مس» پائین‌تر برود، حتماً به وسیله تستی که در مرحله دوم دارید؛ می‌توانید این را کنترل نمائید.

به عبارت دیگر وقتی کیفیتها را طبقه‌بندی می‌نمائیم تخمین نسبت به کیفیتها - که یک تطبیقی است از فلسفه نسبت به عینیت که از ارتکازات گذر کرده است؛ یعنی تخمین ما بر مبنای فلسفه از ارتکازات گذر کرده تا به موضوعات رسیده است - تخمین نسبت به موضوع است، ولی موضوع مرتکز! بنابراین اصلاحی که واقع می‌شود،

ابتدا در فلسفه نیست، مفروض ما ثبات فلسفه و تکامل ارتکاز است، چون - بنابر بحث وحدت و کثرت و حرکت - مفروض ما این است که فلسفه ما توانسته چیزی را تعریف کند که ارتکازات نتوانسته‌اند آنرا تعریف کنند.

۳/۲- ارتکازات اجتماعی، موضوع خطا در تست ارتباط

بنابراین درست است که یک طرف تخمین فلسفه است، ولی طرف دیگر آن مفروضات ارتکازی است، تخمین بین نظام تعریفی که از فلسفه منشعب شده و موضوعات خارجی - از طریق تحلیل ارتکازات - واقع شده است مساوقتی آزمون و خطا می‌کنیم موضوع خطا، ارتکازات اجتماعی نسبت به موضوعات است.

۳/۳- نظام فلسفی معیار صحت تخمین عینی

معیار صحت تئوریکی ما هم فلسفه است. شاید پرسید، صحت کاربردی چیست که در آزمون از آن بحث می‌کنید؟ در جواب می‌گوئیم حضور فلسفه در نسبت عینی است. شاید پرسید دنبال چه هستیم؟ می‌گوئیم به دنبال آنیم که فلسفه‌مان کارایی عینی خود را تحویل دهد. نه اینکه به مجرد خطا در آمدن موضوع در فلسفه شک کنیم، بلکه می‌گوئیم مطلب دو پایه داشته، آن پایه که خطاپذیری‌اش در نظر ما بیشتر است، ارتکازات است و آن پایه که خطاپذیری‌اش کمتر است و می‌تواند معیار صحت باشد، فلسفه ماست. نفوذ فلسفه‌مان در عینیت علامت صحت عملکرد است، نه صرف...

۳/۴- تبیین نحوه استفاده از ارتکازات

(س): پس باید معین شود در اینجا تأثیر ارتکازات چیست؟ و چگونه واسطه است؟

(ج): قبلاً عرض کردم که ابتدا براساس یک ارتکازات اجمالی که از فرهنگ و جامعه خودمان بدست آوردیم، کار

می‌کنیم بعد سراغ فرهنگ کتابخانه‌ای آمده و کتابخانه‌ای را هم در سه فصل بررسی می‌کنیم؛ در فصل اول آثار و کاربردها را بررسی می‌نمائیم، در فصل دوم از کاربردهای اجتماعی، به سوی تحلیل آن کاربردها (معادلات) می‌رویم و در فصل سوم از معادلات به مبانی تئوریک آنها می‌رویم، همه اینها جزو ارتکاز است؛ یعنی از آنجائیکه از روی یک فرهنگ خاصی می‌گوئیم فلزات عبارتند از فلان و فلان، معنایش این است که از فرهنگ اجتماعی‌ای که جدای از فلسفه ما در اختیار ماست، استفاده نموده‌ایم و طبقه‌بندی جدیدی را بیان کردیم.

(س): منظور من این است که به صورت مشخص ارتباط

ارتکاز با اوصاف فلسفی چیست؟

(ج): پس ما مرتباً در حال احتمال بودیم، مثلاً می‌گفتیم آهن را جزو دسته هادی الکتریسیته قرار بده! در اینجا طبقه‌بندی‌اش مربوط به فلسفه است و اینکه آهن در کدام طبقه قرار گیرد هم مربوط به ارتکازات است. تخمین می‌آید بین منزلت فلسفی و مرتکز فرهنگی واسطه قرار می‌گیرد.

۳/۵- تخمین عینی، نسبت بین اوصاف فلسفی و اوصاف

موضوعی

(س): در واقع با فلسفه‌مان می‌گوئیم باید چیزی اینجا قرار گیرد که دارای این خصوصیات و اوصاف باشد و ارتکازات به ما می‌گوید چه چیزی دارای این اوصاف است.

(ج): خیر! فلسفه اوصاف تکاملی را بیان می‌کند، هرگز اوصافی مانند سفتی یا سستی و یا جریان و عدم جریان الکتریسیته را بیان نمی‌کند، فلسفه ما اوصاف خاص تکاملی را ذکر می‌کند، ولی اوصاف موضوعی را تحویل نمیدهد،

تخمین می‌آید بین اوصاف تکاملی که از فلسفه است و اوصاف موضوعی قرار می‌گیرد، قاعده‌ایی که باید احتمالات را قاعده‌مند نماید، همان نظام فلسفی مان است. جدول را مفروض و ثابت می‌گیریم و موضوعاتی را که باید در آن منازل قرار دهیم، متغیر محسوب می‌نمائیم. تخمین ما نسبت به موضوعات، موضوعات را تغییر می‌دهد.

۳/۶- معیار صحت نظام فلسفی، کتاب و تست است نه عینیت

(س): اگر خودش را معیار صحت بدانیم، آنگاه نقص

خودش را چگونه باید دید؟

(ج): در این مورد باید بجای دیگری برویم، اساساً منزلت این بحث اینجا نیست. وقتی ما یک مقدماتی را تمام کرده باشیم مثلاً گفته باشیم این عالم، عالم اختیار است و انسان چنین و چنان است و تولی و... دارد این باید صحتش با کتاب (قرآن) سنجیده شود.

(س): البته بحث در این است که این مدل آیا با کتاب تناسب دارد یا خیر؟ والا بحثی در قدر متیقنهای مذهبی نیست.

(ج): اینکه آیا این منطق درست است یا خیر؟ هرگز صحت آن با عینیت درست نمی‌شود.

(س): اینکه صحتش با عینیت تمام نمی‌شود غیر از این است که ما می‌توانیم از طریق قدرت کارایی یا عدم قدرت آن، به نسبت ضعف و قوت آن را بفهمیم.

(ج): ممکن است بد پیاده کرده باشند، لذا هرگز از پیاده کردن قدرت کارایی را نمی‌سنجیم، پس این به ارتکاز دیگری واسطه می‌خورد.

۳/۶/۱- تأثیر تبعی عینیت در اصلاح منطق و فلسفه

(س): یعنی مطلق کرده و می‌گوئید هیچگاه به این

مربوط نمی‌شود؟

(ج): نکته این است که ما در بحث حرکت اگر بخواهیم چیزی را کنترل نمائیم، اثر تبعی اش در عینیت است نه اثر محوری اش. پس اگر اثر تبعی اش شد نمی‌گوئیم پائین، بالا را هم اصلاح می‌کند. شما در باره ولایت و تولی و تصرف یک بحثهایی دارید در آن بحثها آنچه یقینی است، این است که «آثار ماده اصل نیست»، دقت کنید این یک مطلب مطلق است، یعنی زیربنای اصل مدل شما ایمان است و معنا ندارد در ایمان تردید وجود یابد.

۳/۶/۲- اعطاء مولا و ایمان، معیار صحت بر مبنای ولایت

البته یک بحث این است که مطلقاً معیار صحت به کجا برمی‌گردد که بنابر فلسفه ما به بندگی برمی‌گردد.

(س): بهتر نیست بگوئیم کارایی در بندگی داشتن معیار صحت است.

(ج): خیر! «اعطا مولا» به معنای کارایی داشتن نیست، تمام بحث این است که آیا محور به فاعل واحد برمی‌گردد یا به شما برمی‌گردد؟ اگر تولی شما نقص هم داشته باشد، حتماً متناسب با سطح تولیتان به شما انعام خواهد شد. باید سطح تولی را بالا ببریم، اگر سطح تولی بالا برود امداد متناسب هم خواهد شد.

به عبارت دیگر: گاهی می‌گوئید من در صحت و فساد محورم.

گاهی می‌گوئید ماده محور صحت و فساد است.

گاهی هم می‌گوئید خدای متعال است و ربوبیت شأن اوست، اگر گفتید ربوبیت شأن اوست، هرگز در این سطوح نمی‌آید. حتی معیار صحتمان به معقولات - همانگونه که در بیانات متداول هست - هم بر نمی‌گردد.

بنابر مبنای ما معیار صحت می‌بایست به «ایمان» برگردد. به عبارت دیگر اینکه می‌گوئید «الحمد لله الذی

هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله» یک «واقعیت» است نه اینکه تعارف ما نسبت به خداوند باشد. مباحث فلسفی ایمان آور و یقین آور نیست، تولی زمینه‌ای است که متناسب با آن انعام می‌شود و «انعام رب» هست که «هدایت» می‌باشد. البته فعلاً از این بحث می‌گذریم چون جای بحثش اینجا نیست.

(س): قبلاً می‌گفتیم هماهنگی بین عمل و نظر می‌بایست معیار باشد، آیا اینجا می‌گوئیم باید عمل را رها کنید و...

(ج): معنای هماهنگی، مانند تقوم است، تقوم تبعی به تصرفی و تصرفی به محوری معنای سهم تأثیر آنرا بسیار پائین می‌آورد.

(س): پس حذف نمی‌کند، بلکه سهم تأثیرش را پائین می‌آورد.

(ج): این قدر پائین می‌آورد که اگر دیدید مقدار کارایی خطاست، نمی‌توانید بلافاصله سراغ این بیائید و آنرا محور نظام منطقی خود قرار دهید بلکه باید ابتدائاً خطا را متوجه ارتکازات بدانید و آن را اصلاح نمائید.

وقتی جایگاه موضوعی را در درون عوض می‌کنید و تخمین جدید می‌زنید ارتکازات را اصلاح می‌کنید. باید بازنگری کنیم که چه وصفی از اوصاف در ارتکازات کم بها داده شده که باید مقسم تقسیمات قرار گرفته و در طبقه‌بندی اصل قرار گیرد - ولی در ارتکازات اصل نبوده است - یعنی طبقه‌بندی نباید به صورت تجزیه‌ای اصلاح شود. نسبت تقریب حتماً می‌بایست به اصلاح تخمین

ارتکازی نسبت به جایگاه مجموعه در ارتباط با هم، متناسب با نظام برگردد. اگر ما یک تقسیمات را کلی بیان کردیم و گفتیم امور یا ملکوتی یا مافوق ملکوتی و یا دنیایی است و بعد گفتیم امور دنیایی به اشعه و امواج و اجسام تقسیم می‌شود و فرضاً گفتیم همیشه اشعه نسبت به امواج نفوذ دارد و امواج نسبت به اشیاء نفوذ دارند و همچنین بر این اساس اشیاء را هم دسته‌بندی کردیم، اگر این دسته‌بندی ما درست در نیامد معنایش این است که برای اشعه برخاسته از فرهنگ و ارتکازات جامعه یک تعریفی داریم و برای موج و جسم هم یک تعریفی برخاسته از فرهنگ جامعه داریم اگر این دسته‌بندیها در آن کاری که انجام می‌دهید جواب نداد، باید بیائیم براساس دیگری، دسته‌بندیها را درست نمائیم نه موردی جای موج و یا جسم را عوض کنیم، بلکه باید در تغییر برگردیم نظام خاصی به آن داده و ارتباطش را تعریف کنیم و معین کنیم چرا اینگونه عمل نمودیم.

۴- تولی داشتن درون به بیرون

(س): در جلسه قبل ادعا شد که درون همیشه به بیرون خود تولی دارد و حال آنکه این امر عمومیت ندارد، چه بسا که موضوعی در صدد فائق آمدن بر شرایط باشد مثلاً کشور اسلامی ما به فشارها شرایط خارجی حاکم بر او تولی ندارد، بلکه در صدد غلبه بر شرایط است.

(ج): باید بین فاعلهای تصرفی و فاعلهای تبعی تفاوت گذارد؛ اگر فاعلهای درونی و بیرونی هر دو از نوع فاعل تصرفی باشند، بیرون برای هر فاعل یا هر مجموعه از

فاعلهای، فاعلهایی است که به آنها تولی دارند، فاعل حاکم برای فاعل محکوم شرایط محسوب می‌شود و در این صورت تولی درون به بیرون ثابت است؛ اما اگر فاعلهای درونی و بیرونی هر دو از نوع فاعلهای تبعی باشند، طبیعتاً شرایط حاکم بر موضوع مورد تصرف را (ابتدائاً) فاعلهای تصرفی تشکیل می‌دهند. لکن باید توجه داشت که هر فاعل تبعی به فاعل تصرفی ملحق است و در حقیقت تصرف در آن، تصرف در حیطة فاعلیت فاعل تصرفی دیگر است، یعنی از طریق تصرف در فاعل تبعی فاعلهای تصرفی در مقابل هم قرار می‌گیرند، و ایجاد هر فاعل تبعی حاصل بر خورد اراده فاعلهای تصرفی است.

(س): در جلسه قبل سه مرحله بیان شد و تبدل کیفی منوط به انجام مرحله سوم (یعنی ایجاد تغییر به وسیله معادله بهینه شده) گردید، سؤال این است که چه دلیلی دارد این تغییر کیفی در مرحله اول (یعنی ایجاد تغییرات کمی درونی برای تست ارتباط) صورت نپذیرد؟

(ج): با تصرفات انجام شده در مرحله اول نیز تغییر خصوصیت، در مستقبحه پیدا می‌شود اما هر تغییر خصوصیتی تبدل کیفیت محسوب نمی‌گردد، بلکه انجام تغییر خصوصیتی که بر اساس مدل، تعریف گشته باشد، تبدل کیفیت شناخته می‌شود.

۵- عدم احتیاج به معادله مطلوب

(س): آیا قبل از دستیابی به معادله واقعی که تأثیر فاعلیتها در آن ملاحظه شده است لازم نیست معادله مطلوب تغییر را با صرف نظر از فاعلیتهای منفی احتمالی

(یا با فرض همراهی مثبت همه فاعلهای) در اختیار داشته باشیم گویا در یک سطح معادله را علیتی فرض کنیم.
(ج): خیر! ما چنین قصدی نداریم که معادله را علیتی معنا کنیم.

(س): نهایتاً که اینگونه نباید شود، اما آیا ما ابتدأً یک معادله مطلوب برای تغییر بیان می‌کنیم یا خیر؟ معادله مطلوب به این معنا که اگر همه فاعلیتهای با ما همراهی کنند...

(ج): اگر تعبیر خود را اصلاح کنید، مسئله شما موضوعاً منتفی می‌شود. شما بگوئید در فرض صحت گذر نظام فلسفی ما از ارتکازات منشأ پیدایش خطا می‌شود که ما این را اصلاح می‌کنیم؛ یعنی ارتکازات را بر پایه نظام فلسفی خود اصلاح می‌کنیم نه اینکه علیتی فرض کنیم.

(س): آیا ما چنین معادله‌ایی لازم داریم که بگوئیم در یک سطح باید بدانیم اگر در این مجموعه ۲ را به ۴ تبدیل نمودیم، سایر عوامل درونی و بیرونی این باید چه تغییری کنند، اگر بخواهند تناسب کل تغییر با این حفظ شود؟

(ج): شما که هرگز اینگونه نمی‌گوئید، چون قبول دارید که فاعلهای تصرفی وجود دارد و قانون راندمان فعل شما و فعل آنهاست، آنها ضد شما هستند، مثلاً شما تولی ملکوتی دارید، آنها تولی الحادی دارند.

(س): اینکه بعداً بتوانیم معادله را واقعی کنیم و راندمان معادله را بدست بیاوریم، بستگی دارد به اینکه از ابتدا بدانم که این می‌بایست چگونه می‌شد که حالا با توجه به این برخورد بجای اینکه عدد فلان جا ۲ شود ۱ شد.

(ج): اینگونه نگوئید، بلکه بگوئید اگر احتمال ما نسبت به ارتکازات احتمالی در مورد ارتکازات اصلاح شده مطابق فلسفه بود، اگر این را بگوئید غیر از این است که بگوئید فاعلها اینگونه بودند. اینکه فاعلهای تصرفی آنگونه باشند که ما خیال می کردیم، به معنای رابطه علیتی است. اینکه ارتکازات باید بهینه شوند، منسوب به فاعلهای تصرفی است و بنا بوده سر جای خودشان باشند. (س): یعنی فاعلهای تصرفی همانگونه که ما می خواهیم

تصرف می کنند.

(ج): خیر! ما بر پایه فلسفه مان نسبت به عملکرد آنها تخمینی داریم، این تخمین قابل اصلاح است، نه اینکه نظام فلسفی را اصلاح کنیم. این تخمین همیشه نسبت بین شما و سایر فاعلهاست و باید هم اصلاح شود که اصلاحش هم اینگونه واقع می شود.

(تذکر: حدود نیمی از این جلسه ضبط نشده که مقداری از آن به صورت خلاصه بازنویسی شد)

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

روش تولید معادلات کاربردی

۷۴/۴/۱۰

جلسه ۱۳

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

معیار صحت معادلات کاربردی

فهرست

۱- عوامل سطح ۱ و ۲ تقسیم وسیله کنترل است نه موضوع تصرف

۱/۱- انجام تصرف از طریق سطح ۳ تقسیم (۸۱ قید)

۱/۲- واقعی بودن عوامل سطح ۱ و ۲ تقسیم

۱/۳- وسیله کنترل بودن عوامل سطح ۱ و ۲ تقسیم

۱/۴- عدم تصرف مستقیم در عوامل سطح ۱ و ۲ تقسیم

۲- معیار صحت معادلات کاربردی

۲/۱- واحد نبودن معیار صحت در همه مراتب فاعلیت بر مبنای ولایت

۲/۲- تعریف علم بر مبنای «اصالت ماده» و معیار صحت براساس آن

۲/۲/۱- تعریف علم به «انعکاس جهان خارج در انسان» در این مبنا

۲/۲/۲- بیان «چگونگی» پیدایش علم و اجتناب از بیان «چیستی» علم در این مبنا

۲/۲/۳- عدم احتیاج به معیار صحت (به علت عدم وقوع غلط) در این مبنا

۲/۳- تعریف علم بر مبنای «اصالت شیء» و معیار صحت براساس آن

۲/۳/۱- تعریف علم به «کیف نفس مجرد» در این مبنا

۲/۳/۲- عدم احتیاج به معیار صحت (به علت وحدت علم، عالم، معلوم) در این مبنا

۲/۳/۳- عدم احتیاج به معیار صحت (به علت وحدت علم، عالم، معلوم) در این مبنا

۲/۴- تعریف علم بر مبنای «اصالت ولایت» و معیار صحت براساس آن

- ۹- ۲/۴/۱- تعریف علم به نسبت حضور فاعل در تولی و ولایت در این مبنا
- ۱۰- ۲/۴/۲- «کارائی در جهت» معیار صحت علم در این مبنا
- ۱۰- ۲/۴/۲/۱- «تولی» اصل در خلافت (کارائی)
- ۱۰- ۲/۴/۲/۲- مطلق نبودن صحت و ارتباط یافتن آن با حقانیت
- ۱۰- ۲/۴/۲/۳- پذیرش «مناسک» برای تولی
- ۱۱- ۲/۴/۳- وجود اختلاف سطح بین معادلات در این مبنا
- ۱۱- ۲/۴/۴- امکان بررسی صحت معادلات در «نظام» بر این مبنا
- ۱۲- ۲/۴/۵- وحدت معیار صحت در علوم تجربی و غیر تجربی بر این مبنا
- ۱۲- ۲/۴/۶- تفسیر جدید از اثبات پذیری و ابطال پذیری بر این مبنا
- ۱۳- ۲/۴/۷- امکان تحلیل کلیه جهت‌ها بر محور جمعیت واحد بر این مبنا
- ۱۳- جمع‌بندی مباحث گذشته

نام جزوه:	روش تولید معادلات کاربردی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۲۰۰۱۳
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۴/۴/۱۰
عنوان گذار:	علیرضا پیروزمند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۰۶/۲۴
ویراستار:	یوسف حسین‌نژاد	تیراژ:	۱۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر:	بهینه سازان نشر، پاساژ قدس، پ ۱۴۶	نوبت تکثیر:	اول

عنوان: معیار صحت معادلات کاربردی

۱- عوامل سطح ۱ و ۲ تقسیم وسیله کنترل است نه موضوع تصرف

برادر پیروزمند: غیر از تقاضای بازنگری نسبت به کل بحث و تبیین مجدد آن، چند سؤال نسبت به مطالب قبل داشتم، قبلاً بیان شد که معادله در سه مرحله شکل می‌گیرد. ۱- تست ارتباط درون و بیرون

۲- بهینه ارتباط درون و بیرون

۳- تصرف کردن به وسیله معادله‌ایی که بهینه شده، در چند مرحله. ما چه در مرحله تست ارتباط و چه در مرحله تصرف، بیشتر ستون ۲۷ گانه (ستون شاخصه‌های جدول تعریف) را مورد توجه قرار می‌دادیم، در مرحله تست، شاخصه‌ها را تغییر می‌دهیم تا ببینیم انعکاس آن در بیرون چیست؟ و در مرحله تصرف هم از عوامل تبعی هر دسته سه گانه و مشاهده تغییرات آن بحث می‌نمودیم.

حالا سؤال این است که علاوه بر تقسیمات سطح ۲۷، آیا تقسیمات دو سطح قبل از آن (تقسیمات سطح ۹ و ۳) هم به تصرف جداگانه نیاز دارند و آیا تغییرات اینها هم جدای از آن می‌بایست مورد توجه و مطالعه قرار گیرد یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا در تست ارتباط علاوه بر تغییر یک شاخصه از شاخصه‌های ۲۷ گانه یا سه شاخصه از ۸۱ شاخصه، برای مشاهده تأثیر آن، می‌بایست از این

مراحل درونی بگذرد (به این معنا که تغییر سه شاخصه را در ۹ عامل ببینیم و تغییر ۹ عامل را در سه عامل ببینیم) آنگاه مشاهده کنیم عکس‌العمل آن در بیرون چیست؟ و همچنین در تصرف نمودن هم آیا صرفاً تصرف در اوصاف ستون ۲۷ گانه کافی است یا اینکه علاوه بر تصرف در این سطح، در سطح ۹ وصفی و سه وصفی هم تصرف می‌کنیم؟

۱/۱- انجام تصرف از طریق سطح ۳ تقسیم (۸۱ قید)

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: هر تصرفی که بخواهیم انجام دهیم از طریق همان ۸۱ قیدی است که زیر ۲۷ وصف ذکر می‌شود، یعنی همیشه اینها عددهای واقعی ما هستند، البته ممکن است مراحل کنترل آن در چند سطح باشد، از طریق اعداد شاخصه‌ها می‌بایست ببینیم تأثیر آن در سطح دوم (سطح ۹ تایی) چیست؟ و مثلاً با سطح دیگر مقایسه نمائیم. به هر حال متصرف فیه ما شاخصه‌ها هستند نه به قید شاخصه!

۱/۲- واقعی بودن عوامل سطح ۱ و ۲ تقسیم

(س): آیا آنها (تقسیمات سطح ۱ و ۲) در موضوع منشأ اثر نیستند و ما به ازاء خارجی ندارند؟
(ج): آنها به صورت منتجه‌هایی واقعی هستند و در خارج هم حضور دارند، ولی بر آمده از منشأای هستند. مثلاً شما می‌گوئید آیا در سیم، برق جریان ندارد و جریان القائی ترانس‌موتور تغییرات واقعی نمی‌یابد؟ می‌گویم شما

می‌توانید در ترانسسموتور انعکاس وضعیت آن دستگاه مولد (دینام) را ببینید، پس ابتدا ترانسسموتور را تغییر نمی‌دهید.

۱/۳- وسیله کنترل بودن عوامل سطح ۱ و ۲ تقسیم

البته پس از اینکه از پائین به بالا یک سیری کردید، می‌توانید کنترل‌های دیگری هم داشته باشید، یعنی وقتی وضعیت پائینی‌ها را کنترل نمودید، ببینید عدد مولفه نهایی (منتجه نهایی که در آن سه وصف به یکی تبدیل شده) مثلاً ۱، ۲ و ۴ است. فرضاً نتیجه را تقسیم بر ۷ کرده و به ترتیب خاصی در سه وصف بعد از آن ملاحظه می‌کنید. حال وقتی از این طریق می‌خواهید بگوئید ۲ یا ۴ از چه چیزی است و چه انتظاری از این شاخصه چهارم دارید؟ آنرا کنترل می‌کنید و می‌گوئید چواری که از ۲ یا ۱ و یا از ۴ هست و...

(س): اینکه بوسیله این کنترل می‌کنیم، روشن است منتهی می‌خواهم ببینم بالاتر از این هم نقشی دارد؟
(ج): متصرف فیه ما هرگز غیر از آن ۲۷ تا (۸۱) قید نیست.

۱/۴- عدم تصرف مستقیم در عوامل سطح ۱ و ۲ تقسیم

(س): ما در سیر برگشت جدول می‌گفتیم در دو طرف جدول این ۲۷ به ۹ و ۹ به ۳ و ۳ به یک وصف تبدیل می‌شود که در ربط با همدیگر نتیجه را تحویل داده است. پس در واقع ما برای ترکیب هر سه وصف یک نتیجه در ستون فرعی داریم، هر سه نتیجه ستون فرعی هم یک نتیجه در ستون اصلی پیدا می‌کند و بعد این موضوع در ربط با آن اثر هم یک نتیجه دیگری را تحویل می‌دهد. در این صورت وقتی ما در سطح تبعی وصفی تغییر ایجاد می‌کنیم - خواه در مرحله تست و خواه در مرحله تصرف -

دومین تأثیری که باید واقع شود، این است که باید نتیجه خود را تغییر دهد.

(ج): هرگز خود اینها مستقیماً مورد تصرف ما قرار نمی‌گیرد، اینها از طریق امور دیگر مورد تصرف قرار خواهند گرفت.

(س): در واقع ما می‌گوئیم این خود بخود تغییر می‌کند، بخلاف سطح ۲۷ که می‌گوئیم باید اینها را با هم تطبیق داد.
(ج): باید متصرف فیه شما باشد، متصرف فیه شما این است که یک چیز به آن اضافه یا کم می‌کنید. حال اگر سؤال کنند برای چه کم و زیاد میکنید؟ می‌گوئیم چون می‌خواهیم اثرش در اینجا اینگونه شود.

(س): چه تفاوتی در این بین است که شما اینجا می‌گوئید باید تصرف کنیم تا تغییر ایجاد شود، اما جای دیگر خود بخود تغییر می‌کند.

(ج): مفروض این است که اینجا شاخصه‌های شما وجود دارند و همچنین مفروض است که این شاخصه‌ها مورد تصرف شما هستند و می‌توانید فرضاً با اینکه ۳۴۳ تومان پول دارید، یک تومان کمتر در اینجا هزینه کنید و یا یک تومان بیشتر هزینه این شاخصه کنید و مثلاً یک «نفر» برای اینجا جلب کنید یا یک «امکان»! بخلاف اینکه در جای دیگر باید آثار هزینه نمودن منعکس شود.

(س): آیا نمی‌شود آنها را شاخصه‌های سطح بالاتر بدانیم.

(ج): اگر خواستید آنرا شاخصه‌های سطح بالاتر گرفته و در آن تصرف نمائید، باید آنرا در ۲۷ تا بیاورید؛ یعنی اینرا در یک دستگاه دیگری ببریم و از آن موضع به آن نظر کنیم. همیشه مورد تصرف شما ۲۷ تا سه تایی است، بنا بر مباحث قبل، کوچکترین نظام مشمول نمی‌تواند کمتر از ۲۷ وصف

داشته باشد و چون نمی‌تواند کمتر از این باشد، نباید ۹ تا بشود.

(س): ما در سیر تبدیل آن به وحدت ۹ را مطرح می‌کنیم والا...

(ج): بنابراین متصرف فیه شما ۲۷ تا است، البته در سیر وحدت به ۹ و ۳ تبدیل می‌شود، باید دید موضوع تصرفتان کجاست. بله! ما می‌بایست بتوانیم در سطوح مختلف اثر کار خود را بخوانیم، هم در سطح ۹ و سطح ۳ و سطح ۱

۲- معیار صحت معادلات کاربردی

۲/۱- واحد نبودن معیار صحت در همه مراتب فاعلیت بر

مبنای ولایت

(س): یکی از مباحثی که قبلاً داشتید راجع به معیار صحت معادله بود، چون ما در مورد معادله‌ایی اعم از معادلات طبیعی و انسانی و تجربی و غیر تجربی بحث می‌کنیم. به عبارت دیگر ما به دنبال روش تولید هر نوع معادله هستیم. طبیعتاً از مباحث مهمی که تعیین‌کننده است و تعیین می‌کند که در نهایت چه چیزی را به عنوان معادله بپذیریم و چه چیزی را نپذیریم، این است که معیار صحت در معادله چیست؟ که این از مباحث رایج در فلسفه علم بوده و معرکه‌ آراء هم هست، مثلاً بعضی ابطال‌پذیری را معیار صحت تئوری علمی می‌دانند به این معنا که می‌گویند قانونی، علمی است که قابلیت ابطال‌پذیری داشته باشد، یعنی امکان دارد که قانون نسبت انیشتین در یک شرایطی پاسخگو نباشد، پس اگر ماده نقضی برای قانون پیدا شد علامت ابطال این قانون هست. قوانین علمی کلاً اینگونه هستند، بخلاف قوانین فلسفی که با تجربه قابل ابطال نیست.

(ج): اگر بگوئید قوانین «کاربردی» ابطال‌پذیرند، بهتر است.

(س): آنگاه می‌گویند این تا موقعی که و به هر نسبتی که قدرت منع غیر خودش را داشته باشد - مثلاً می‌گویند اگر نور از این زاویه تابش بیاید، از فلان زاویه انعکاس می‌یابد (یعنی می‌گویند غیر از این واقع نمی‌شود) - این علمیت دارد و به هر میزانی که واقعه‌ایی این را نقض کند، این از علمیت سلب می‌شود.

(ج): یعنی بدون کارایی است، دامنه کاربرد کلیه قواعد کاربردی، محدود است و دایره قواعد کاربردی مطلق نیست.

(س): همچنین می‌گویند علمیت و صحت آن به این است که کارایی آن بیشتر باشد.

(ج): خیر! می‌گویند باید کارایی داشته باشد، اصل کارایی علمیت آنرا اثبات می‌کند و کارایی برتر تئوری موجود را نشان می‌دهد.

(س): البته بعضی دیگر در مقابل این نظریه، اثبات‌پذیری را ملاک می‌دانند.

(ج): اثبات‌پذیری به معنای همان اثبات‌کارایی به صورت فی‌الجمله است.

(س): آنها می‌گویند اگر اثبات‌پذیری را ملاک قرار دهید، به معنای این است که این نسبت به وقایع مختلف بی‌تفاوت باشد و در هر شرایطی ثابت باشد.

(ج): اثبات‌پذیری مثبت اطلاق است و لو به نحو جزئی! در حالی که آنها اطلاق‌پذیری را قبول ندارند، بخلاف قواعد نظری که چون مفروض خودتان است و لازمه فرض شماست، اطلاق‌پذیری دارد.

(س): البته به ابطال‌پذیری هم اشکالاتی شده که

گفته‌اند ما نمی‌توانیم کلاً از اثبات پذیری صرف نظر نماییم. به هر حال سعی می‌کنند یک چیزی بین ابطال پذیری و اثبات پذیری را مطرح کنند. یک قید دیگری هم اضافه می‌کنند به عنوان «سادگی» است، می‌گویند یکی از شروط علمیت قوانین علمی این است که از سادگی برخوردار بوده و از غموض و پیچیدگی زیاد مبری باشد. (ج): به عبارت دیگر مانند قواعد عقلی که به ملاحظه لوازم بعیده می‌انجامد، نباشد.

(س): برای اینکه تفاوت مطالب ما با آنها معین شود، به نظر می‌رسد شما می‌بایست دو نکته را توضیح بفرمائید. یکی اینکه ما وقتی کارایی را مطرح می‌کنیم، «کارایی در جهت» را مطرح می‌کنیم. سؤال این است که آیا تفاوت تعریف کارایی ما با تعریف آنها، تنها اضافه نمودن همین «جهت» است؟ چون عدم اطلاق کارایی را که ما هم قبول داریم، اما ما می‌گوئیم کارایی در یک جهت دیگری (غیر از آنچه آنها گفته‌اند) معیار صحت قانون می‌شود یا اینکه تفاوت بیش از این است؟

نکته دیگر این است که آیا معیار صحت در قوانین تجربی و غیرتجربی هیچ تفاوتی ندارد؟ آیا همان اندازه که کارایی و تجربه در قوانین تجربی مدخلیت دارد به همان اندازه در قوانین غیر تجربی (قوانین علوم انسانی) مدخلیت دارد؟ بهر حال آیا معیار هر دو یکی است یا اینکه عینیت و ماوراء عینیت در معیار تأثیر می‌گذارد؟ جلسه قبل یک اشاراتی داشتید مبنی بر اینکه ما در معیار صحت اعطا و ایمان را اصل می‌دانیم و تأثیر عینیت را تبعی می‌دانیم. حال می‌خواستم با توجه به مطالبی که عرض کردم نسبت به این مباحث هم توضیح بیشتری بفرمائید.

(ج): اساساً ما در تعریف علم تصرف نمودیم، بنابراین

بحث از علوم تجربی و نظری و صحت و عدم صحت از شکل موجود خارج می‌شود. صحیح است یا غلط است، مطابق واقع است یا نیست، دارای ارزش است یا بی‌ارزش است، اینها تعابیری است که در ادبیات تبعی و بعضاً در تصرفی مطرح است. به نظر ما میرسد که براساس تعاریف محوری - که بر پایه نظام ولایت است و آن تعاریف دیگر را در درون خودش جای داده و حل می‌کند و آنها را مطلقاً باطل نمی‌داند، ولی کارایی آنها را محدود می‌داند - در توصیف علم این مطرح است که حضور در نسبت بین ولایت و تولی، نسبیته را تحویل می‌دهد که قواعد نسبیته به میزانی که شخص در نسبت بین ولایت و تولی حضور دارد - متصرفیه فرد قرار می‌گیرند، یعنی درستی و نادرستی در همه جا یک قاعده ندارد، صحیح و باطل و همچنین ارزش و غیر ارزش هم در همه جا یک قاعده ندارد. اینکه از طرف معصوم علیه‌السلام در مورد عبادت در روایت شریفه آمده «عبادات الابرار سیئات المقربین» در مورد مسئله صحیح و غلط هم می‌آید، یعنی صحیح در نزد ابرار، غلط در نزد مقربین است. اینگونه نیست که نظر شما را در مورد یک شیء ای، مانند این بدانیم که از شما پرسیم جناب آقای پیروزمند آیا اینجا الان روز است یا شب! و بگوئیم ادراکی که شما از روز دارید و ادراکی که از شب دارید برای همه سطوح عالم مطلق باشد، بلکه ادراکی که شما از روز دارید بر حسب یک کارآمدی است که شما و هم سطح شما دارند و تعریف شما بر همین اساس است. حال با یک مثال ساده این مطلب را توضیح می‌دهم، شما سوار هواپیما می‌شوید و ۳۰ یا ۴۰ هزار پا از زمین بالاتر می‌روید، می‌گوئید این طرف شب و طرف دیگر زمین روز است، حال اگر بپرسند شما در کجا

هستید؟ میگوئید من در جایی هستم که خودم در روز قرار گرفته‌ام ولی مشرف بر شب و روز دو دسته هستم، حال نسبت به کسی که برای روز یک کارایی قائل است و برای شب هم یک کارایی قائل است و منزلتش مافوق ایندو کارایی است، همان مسئله قبل مطرح است. البته نمی‌خواهم بگویم مطلقاً شب و روز وجود ندارد، بلکه می‌خواهم بگویم در یک ارتباط خاصی یک نحوه ادراک خاصی هم از این مسئله وجود دارد که برای ادراک و ارتکاز بالاترش چیز دیگری است؟

شاید بگوئید خود درک چیست؟ می‌گوئیم خود درک از مواهب الهی است که متناسب با سطح تولی شماست. اینکه می‌گوئیم درک متناسب با سطح تولی است به معنای این است که شما حضوری در نسبت بین تولی و ولایتتان دارید که آنجا نسبت شما معین می‌شود. نسبتتان تابع حضور شماست نه قوانینی که خودشان را بر شما تحمیل کنند، البته نسبت حضور شما، نسبت حضور دیگران هم هست و شما در این مطلب هم مطلق نیستید. بنابراین معنای آگاهی در نظام ولایت با مبانی دیگر خیلی تفاوت دارد.

۲/۲- تعریف علم بر مبنای «اصالت ماده» و معیار صحت

براساس آن

۲/۲/۱- تعریف علم به «انعکاس جهان خارج در انسان» در

این مبنا

کلاً سه تعبیر به صورت مبنایی در مورد علم بیان شده است یک عده می‌گویند علم به معنای اثر جهان ماده بر انسان است مثلاً صحبتی که الان می‌کنم امواجی است که یک حرکت‌هایی را در ساختار هوا و مکانیزم هوا ایجاد می‌کند، تموجی ایجاد می‌کند و آن موج به میکروفون

برخورد می‌کند و این میکروفون آنرا به تموج مغناطیسی تبدیل می‌کند و در ادامه به تموج الکتریکی تبدیل نموده تا اینکه در نهایت روی نوار ضبط می‌شود. این عده قائلند که انسان تحت تأثیر شرایط قرار می‌گیرد و شرایط ماده روی انسان اثر می‌گذارد که این اثر یک کیفیت مادی را نتیجه می‌دهد که اساس یک دسته از موضعگیری‌های انسان است. به عبارت دیگر این شبیه کار دستگاه الکترونیکی دارای کنترل است، نهایت اینکه آن دستگاهها را می‌سازید که یک نحوه عکس‌العمل در شرایط «الف» داشته باشد، مثلاً می‌گوئید این هواپیما را بگونه‌ای ساخته‌ایم که وقتی به مانع نزدیک شود خودش راه را تغییر می‌دهد. این یک چیزی است که انسان در هواپیما تعبیر کرده و اثر را آدمی در این شیء است، از این رو می‌گویند اثرپذیری از خارج و مرتباً تکمیل شدن، به صورت دائمی در انسان و جهان و شرایط آن وجود دارد.

بهرحال این عده می‌گویند علم حاصل آثار جهان ماده بر انسان است، این یک کیف برای یک نظام و ارگانی است که آن ارگان وقتی به مشابه‌اش می‌رسد متناسب با اثری که بر آن وارد شده و عکس‌العملی که در آن داشته و فعل و انفعال شیمیایی که انجام گرفته، موضعگیری می‌کند که این در واقع همان تفسیر مادی علم است. پس دانش در نظریه مادی، کیف یک نظام ارتباط است و وحدت نظام بدون تحویل یک تعریف برای درک، عکس‌العملی را تحویل می‌دهد، از این رو در این نظریه نیازی به تجرد نیست.

۲/۲/۲- بیان «چگونگی» پیدایش علم و اجتناب از بیان «چیستی»

علم در این مبنا

در اینجا سخن از چگونگی علم است و اساساً خود را متکفل پاسخگویی به چیستی علم نمی‌داند، تنها از

مکانیزم پیدایش علم بحث می‌کند، همانطوری که در تفسیر کلیه حرکات مادی از مکانیزم آن بحث می‌کند؛ یعنی کلیه مقولات فلسفی را هم در مکانیزم تعریف می‌کند، به عبارت دیگر می‌گوید مقوله امکان، مقوله ضرورت و مقوله امتناع و... این تعاریف و احکام فلسفی و سخنان فلسفی یک کیفیتهای برآمده از حرکتها و مکانیزمها هستند. سخن دستگاه مادی این است که ما مکانیزمهای تغییر و حرکت را تبیین می‌کنیم و خود تبیین ما هم یک نحوه حرکت است و یک مکانیزمی هم دارد، «واقعیت» این حرکت ما به پیروزی‌اش بر حرکت‌های دیگر توصیف می‌شود.

۲/۲/۳- عدم احتیاج به معیار صحت (به علت عدم وقوع غلط) در

این مبنا

(س): آیا معیار صحتشان همین است.

(ج): اساساً «صحیح و غلط» را انکار می‌کنند. و تنها این را ملاک می‌دانند که یک حرکت جدیدی می‌آید و حرکت‌های دیگر را با خودش هماهنگ می‌کند، بنابراین «غلط» در کار نیست.

در دستگاه مادی کلیه اوهام غیر معتبره متناسب با جایگاه خود معتبر هستند و جزو ضرورتها می‌باشند. بشر متناسب با یک مرحله از نیازش اسطوره سازی می‌کند یعنی یک مکانیزم، علت پیدایش یک نحوه حرکت شده است که خود این حرکت هم دارای یک مکانیزم است. این اوهام غیر معتبره که در آن اموری بزرگ شمرده شده و اموری کوچک شمرده می‌شوند بنا نیست دارای حاکی و محکی باشند، بلکه خود اینها از یک نیاز و یک حالت و یک جریان حکایت می‌کنند و محکی هم خودشان هستند، حاکی برابر با محکی است. انعکاس یک نیاز یک گونه

تصور، توهم، گمانه و سخن گفتن را موجب شده لذا تناسبش با آن نیاز قطعی است و غیر واقعی نیست. اگر نویسنده در داستانش یک موجودی را بنام دیو درست کرد و برای او وحشت زایی خاصی را توصیف نمود، این کاشف از حالت روانی جامعه او و او است، این حالت یک واقعیت است و دارای یک مکانیزم هم است که متناسب با آن مکانیزم این سخنان بیان شده است. مثلاً شما به یک بیمار روانی برخورد می‌کنید که این بیمار یک سخنهایی می‌گوید که واقعیت دارد و حالتش هم واقعیت دارد تناسب بین حالت و صحبت او هم واقعیت دارد.

بنابراین بر این مبنا اصولاً پرداختن به «چیستیها» زیر سؤال می‌رود، چون می‌گویند به سراغ چیستی هر چیزی که بروید آن شیء یک «چگونگی» است و یک گونه‌ایی از حرکت متناسب با یک مرحله است، عین همان اوهامی که برای دیوانه واقعیت دارد، عین همان در مورد مطلق سازی کردن و تجرید نمودن از خود ریاضیات تا فلسفه، هم صادق است، چون این هم یک مکانیزم و یک نظام و چگونگی متناسب با یک مرحله تاریخی است و از این جهت که یک «چگونگی» است همانند چگونگی آن بیمار روانی است، نهایت این یک چگونگی اجتماعی بزرگ است که متناسب با یک نحوه حرکتها و رفتارهای دیگر اجتماعی است.

پس اینکه حقیقت دارد یا حقیقت ندارد و واقعیت دارد یا واقعیت ندارد از مقولاتی است که زیر سؤال می‌رود. نیازمندی به این تعاریف مربوط به یک مرحله از تاریخ است که ممکن است در مرحله دیگر تاریخی به اینها نیاز نداشته باشید، بلکه به مقولات متناسب دیگری کار داشته باشید.

بنابراین در این نظریه که مکانیزمها را اصل می‌دانند و علم را هم در همین چگونگی‌ها قرار می‌دهند، چیزی نیست که عالم نباشد، نمی‌توان گفت این آهن عالم نیست. چون خود اصطلاح «عالم است یا عالم نیست» را زیر سؤال می‌برند و می‌گویند این آهن دارای یک مکانیزم و رفتار مخصوص خودش است و انسان هم دارای یک مکانیزم و رفتار خاص به خودش می‌باشد. در مقیاس ماکرو انسان و جهان در یک مجموعه قرار می‌گیرند که هر دو دارای مکانیزمهای حرکتی هستند. پوچی به همان معنا صحیح است که مطلق‌گرایی به همان معنا صحیح می‌باشد، کسی که به پوچی رسیده، به یک حالت و مکانیزمی رسیده است که اگر شخص دیگری به یک عشق و علاقه و تعلق رسیده است او هم به یک مکانیزمی رسیده است. هرگونه تفسیری از حقیقت، موضوعاً منتفی می‌شود نه اینکه موردتشکیک قرار گیرد، چون اساساً جایی برای طرح این سؤال وجود ندارد.

اگر شما بخواهید از کرسی مادینگرا آنها را در مبنای خودشان (نه در مبنای خودتان) محاکمه کنید، به شما می‌گویند اینکه شما می‌گویید «با تم بجه به تفسیر مادی، علم و اختیار هر دو از بین می‌رود»، این دو مقوله‌ایی است که در دستگاه شما مطرح است، از دستگاه ما اگر به دستگاه شما نگاه شود، دیده می‌شود که یکی از مقولات دستگاه شما، مقوله اختیار است. حال در دستگاه خودمان باید ببینیم پیدایش اختیار براساس چه مکانیزمی است و چه کارایی در حرکت دارد.

پس دستگاه مادی مفاهیم دستگاه شما را به صورت مطلق زیر سؤال می‌برد و می‌گوید سؤالات شما موضوعاً خارج از مباحث ماست. بنابراین اگر شما در منطق صوری

« ۷ »

بشینید و آنها را شکست بدهید و تمام مطالب آنها را از ابتدا تا انتهای بحث نمایش دهید، آنها خواهند گفت در کوچه‌ای که ما هستیم اصلاً جنگی واقع نشده و خبری هم نیست، بلکه در کوچه خودتان، یک طرفه دعوا کردید و خودتان شکست داده و مفاهیم ما را بر مبنای خودتان تعریف کردید و بعد هم گفتید ناهنجار است و بعدش هم آنرا رد کردید. اساساً در کوچه ما نیامدید و مفاهیم ما را ندیدید.

۲/۳- تعریف علم بر مبنای «اصالت شیء» و معیار صحت

براساس آن

۲/۳/۱- تعریف علم به «کیف نفس مجرد» در این مبنا

در مقابل نظریه قبل، یک نظر دیگر مربوط به متالین مطرح است که معتقدند آثار از جهان خارج می‌آید و تا زمانی که کیف نفس مجرد نشده است، محجوب نفس است وقتی کیف نفس مجرد شد، نفس مجرد آن را می‌یابد. بنابراین در این نظریه - که علم را به معنای کیف نفسانی معرفی می‌نماید - برای نفس یک نحوه حضور قائل است، یعنی نفس خودش، خودش را می‌یابد. پس این نظریه دقیقاً در باره علم بحث فلسفی می‌کند و وارد بحث مکانیزم پیدایش علم نمی‌شود و با اینکه چگونه کیف نفسانی حاصل می‌شود، کاری ندارد. اینها می‌گویند تا کیف نفسانی حاصل نشود، بین نفس شما و اشیاء دوئیت است و با فرض دوئیت درک قابل تفسیر نیست، درک نیازمند به وحدت است.

بنابراین نفس را مجرد می‌دانند و برای آن وحدت قائلند و می‌گویند علم می‌بایست چیزی باشد که در این وحدت است و این وحدت هم چیزی زائد بر خود را نمی‌پذیرد مگر کیف خود را! که کیف آن هم کیف خودش و از شئون خودش می‌باشد و با خودش وحدت دارد.

«علم و عالم و معلوم» وحدت دارند «عالم» نفس است و «علم» کیف آن است و نمی‌تواند با نفس دوئیت داشته باشد، «معلوم» و محکی هم همان کیف خود نفس است چون نفس، غیر از این کیف را پذیرا نیست، اگر بین معلوم و علم دوئیت قائل شدید، دیگر این کیف نفس نخواهد شد، زمانی کیف نفس می‌شود که با نفس به وحدت برسد.

۲/۳/۲- بیان «چیستی» علم و اجتناب از بیان «چگونگی» علم در

این مبنا

همانطور که ملاحظه می‌نمائید این نظریه دقیقاً ضد نظر قبلی است که به صورت مکانیزمی و حرکتی می‌دیدید. اینجا صدق مفاهیم را با ماهیات بالمطابقه می‌دانند، تحقق یک ماهیت هم می‌تواند صورت عینی داشته باشد و هم می‌تواند صورت ذهنی داشته باشد، ولی وقتی به علم و عالم و معلوم می‌رسد، متحد می‌شود. وقتی به جهان واقع نظر می‌کنید خود عالم هم واقعیتی دارد، کیف نفس او هم واقعی است و وقوع دارد.

(س): از این بحث چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟

(ج): این نتیجه را می‌گیریم که این نظر همان اصالت ماهیت در مقابل آن اصالت حرکت است. او مرتباً مکانیزم حرکت را تعریف می‌کرد و این ماهیت و کیفیت و هویت را تعریف می‌کند. او از چگونگی بحث می‌کرد و این بیشتر از چیستی بحث می‌کند. چیستی را هم به حقیقت کیفیات و به حقیقت ماهیات باز گردانده و می‌گوید این مصداقی از ماهیت است. اینجا عالم هویات اصل است و هرگونه تناسب و نسبتی خودش به یک هویتی تبدیل می‌گردد.

۲/۳/۳- عدم احتیاج به معیار صحت (به علت وحدت علم، عالم،

معلوم) در این مبنا

در اینجا هم صحیح و باطل نداریم همانگونه که در توصیف براساس مکانیزم صحیح و باطل نداشتیم، چون بهر حال نفس دارای یک کیفی است که همان کیفیت واقعیت خود اوست حالا یک فیلسوف که قائل به اصالت ماهیت شده، به معنای این است که یک کیف نفسانی خاصی دارد و فیلسوف دیگر هم که قائل به اصالت وجود شده، دارای کیف نفسانی خاص به خودش بوده و هر دو هم واقعیت دارد، تا وقتی چیزی کیف نفسانی نشود به آن علم نگویند و وقتی هم که کیف نفسانی شد، علم است، نهایت اینکه این یک کیف است و آن یک کیف دیگری می‌باشد.

(س): آیا در این مبنا مطابقت و عدم مطابقت با واقع

ملاک و معیار صحت نیست؟

(ج): خیر! بنابر این مبنا عالم خارج، تا زمانی که محجوب است جزو علم نیست، یعنی به واقع منهای کیف نفسانی علم نگویند، هرگونه کیف از کیف نفسانی هم علم است.

(س): به تعبیر آنها علم صحیح و غلط هم پیدا می‌کند،

چون از مطابقت و عدم مطابقت کیف نفسانی هم بحث می‌کنند.

(ج): کیف نفسانی هم مطابق قانون علیت بوجود می‌آید،

لذا دیگر در آن «مطابق باشد یا نباشد»، معنا ندارد. فرضاً اگر متوهی از دور چیزی را ببیند و دچار توهم شود - مانند کسی که از دور یک گوزن را می‌بیند، اما به نظرش می‌رسد که گوسفند است - لااقل این چیزی که به نظرش می‌آید، واقعیت دارد و کیف نفسانی می‌شود.

(س): ولی این علم صحیح نیست چون مطابق با واقع نیست.

(ج): بحث همین است که عملی که موضوعش وحدت نیافته، علم نیست.

(س): علم هست، اما صحیح و غلط دارد.

(ج): اگر بخواهید معیار صحت علم را خارج از کیف نفسانی ببرید، معلوم شما با علم دو چیز می شود و دوئیت پیدا می کند، چون علم کیف نفسانی شده و معلوم امر خارجی می شود، ولی اگر قرار باشد عالم و علم و معلوم وحدت داشته باشد، همانگونه که بیان قوم (فلاسفه موجود) همین است، اساساً «موضوع علم» آن چیزی نیست که در خارج است، بلکه موضوع همان کیفی است که برای شما پیدا شده است.

(س): که ممکن است مطابق با معلوم خارجی باشد و ممکن است مطابق نباشد.

(ج): اگر بین علم و معلوم تفاوت قائل شوید واتحاد آنها را شرط نکردید، آنگاه چیزی را که با نفس تان وحدت نداشته و دوئیت دارد متعلق علم خود قرار داده اید و این بر مبنای آنها ممکن نیست.

(س): درست است که آن چیزی را که به عنوان گوزن تصور نمودیم، کیف نفسانی ما شده است و در کیف نفسانی شدن آن بحثی نیست ولی...

(ج): معلوم شما چیست؟

(س): معلوم ما به معنای آن چیزی که با نفس وحدت یافته و علم را حاصل نموده، همان صورت گوزنی است، اما ممکن است این صورت با واقعیت خارجی تطابق نداشته باشد.

(ج): اینکه تطبیق با خارج را شرط برای کیف نفسانی و

علم قرار دهیم، معنایش این است که برای وجود یک مرتبه ذهنی (مرتبه تجریدی) و یک مرتبه تعینی مادی قائل نباشیم، اگر گفتیم ماهیت گوزن دو مصداق دارد، یک مصداق در عالم تجرید دارد که همان کیف نفسانی است و یک مصداق در خارج دارد که همان شیء خارجی است، صورت گوزن شما با گوزن خارجی برابر است، اینکه در خارج گوسفند بوده یا گوزن بود، اساساً موضوع علم شما نیست.

(س): ما از ابتدا می خواستیم بینیم در خارج چیست؟ چگونه خارج موضوع علم ما نیست؟

(ج): درست است که شما می گوئید من می خواهم به این موضع عالم شوم، ولی - براساس این مبنا - خود این تصمیمی که برای عالم شدن به این موضع دارید، زیر سؤال است، چون شما که هرگز به چیزی خارج از خودتان عالم نمی شوید، شما در تعریف این آقایان دچار یک اجمالی می شوید و آن اینکه علم اینگونه به چه دردی می خورد، چون این هم مانند خاصیت دیگر اشیاء است که هر شیء ای دارای یک خاصیت و یک کیفی است. البته این برای نظام احسن خوب است!! ولی آن کارایی مرتکز مورد نظر شما از این تعریف در نمی آید.

۲/۴- تعریف علم بر مبنای «اصالت ولایت» و معیار صحت

براساس آن

۲/۴/۱- تعریف علم به نسبت حضور فاعل در تولی و ولایت در

این مبنا

یک نظر سومی هم مطرح است، این همان نظر ماست که می گوئیم علم متناسب با نسبت حضور شما در تولی و ولایت است و شما دارای یک کیفیت می شوید که متناسب با آن کیفیت در نظام ولایت حضور می یابید. حضور در

نظام ولایت هم به این معناست که اشیا بی به شما تعلق پیدا کرده و اراده شما به آن تعلقها کیفیت می دهد، البته متناسب با آن کیفیتی را که خودش از تولی اش به بالاتر پذیرفته است. حضور اراده و مشیت مولا در شما و حضور مشیت شما و خلافت شما در اشیاء استتاله وجود اراده شما در نظام است نه اینکه شیء در شما حاضر می شود مانند کیف نفسانی که آقایان مطرح می کنند و نه به صورتی که شما در برابر اشیاء عکس العمل داشته باشید، بلکه شما در کیف اشیاء «سلطنت حضور» پیدا میکنید. سلطنت شما در اشیاء هرگز با رفلکس قابل ملاحظه نیست و همچنین خلافت شما هم در اشیاء هیچگاه با رفلکس قابل مقایسه نیست و اگر کسی مقایسه کند، از روی غفلت است. رفلکس متوجهایی از اثر اشیاء بر شما و کیفیت شما در مقابل آن اثر است. معنای حضور هم این بود که شما سر جای خودتان مانند آینه مینشینید و اثری فرستاده می شود و کیف شما می شود. شما می گوئید من حضور پیدا می کنم، حضور مشیت و حضور اراده و خلافت من هست.

البته این حضور به نسبتی است که خلافت داشته باشید و به نسبتی هم که خلافت دارید به همان نسبت است که در آن منزلت، حضور دیگری را در خود پذیرفته اید، یعنی حضور بالاتر را در خود پذیرفته اید. نسبت حضور دیگران در شما و شما در نظام ولایت، منصب شما و کیفیت نفس و کیفیت اراده و میدان تحرک شما را معین می کند و همچنین میدان نفوذتان را نیز مشخص می کند.

پس این مطرح است که «یا نفوذ دارید و یا ندارید» نه اینکه بگوئید «صحیح است و یا غلط است» نسبت و دامنه حضور، غلط و صحیح ندارد، بلکه منزلت آنچه که مشرف بر شماست و میزانی که شما حضور در پائین تر دارید، به

هم متقوم است. به عبارت دیگر خلافت شما، متقوم به تولی شماست. این توصیف ما از علم است.

۲/۴/۲- «کارائی در جهت» معیار صحت علم در این مبنا

۲/۴/۲/۱- «تولی» اصل در خلافت (کارائی)

(س): باز همان کارایی ملاک قرار گرفت.

(ج): ما به صورت کلی یک تعریفی از علم بیان کردیم،

ولی آیا کارایی مطلق مراد است یا کارایی متناسب با تولی؟

پس اگر دقت کنید می بینید معیار صحت تولی است، تولی

است که معین می کند خلافت شما تا کجاست. کارایی شما

و خلافت شما به تولی تان متقوم است و میزان تولی، میزان

صحت شما و همچنین میزان ارزش شما را معین می کند.

۲/۴/۲/۲- مطلق نبودن صحت و ارتباط یافتن آن با حقانیت

ارزش از صحت جدا نیست، حقانیت از درستی جدا

نیست و مطلق هم نیست، فعل شما به نسبتی که حق است

درست است. بنابراین عمل شما هرگز خالص واقع نخواهد

شد، درجه اخلاص شما نشان درجه درستی عمل شما

است.

۲/۴/۲/۳- پذیرش «مناسک» برای تولی

اخلاص هم بدون مناسک واقع نمی شود، اینکه شما

بگوئید اخلاص بدون علم چگونه می شود؟ می گوئیم

اخلاص که بدون مناسک واقع نمی شود، خالص شدن

بدون تولی ممکن نیست، تولی مناسک دارد، جهت،

مناسبات جهت را هم به همراه دارد، اینکه جهت خالص

شد به این معناست که مناسبات جهت بر فعل من حاکم

شد؛ یعنی اخلاص و طاعت هر دو توأمان واقع می شوند.

اگر کسی بگوید من خیلی اخلاص دارم و دلم را پاک

می کنم، ولی کاری به اطاعت ندارم، به او خواهیم گفت

شما که مبری از فعل نیستید، لااقل در فعلی که انجام

می دهید، خالص نیستید او می گوید من کاری ندارم که دین چه گفته، ولی من خالصم. می گوئیم برای چه کسی خالصید، این فعلی را که انجام دادید، خالص برای چه کسی بود، اگر به صورت خالص برای خدا باشد، باید مناسب آنرا هم داشته باشید و مناسب را هم از خدا گرفته باشید.

۲/۴/۳- وجود اختلاف سطح بین معادلات در این مینا

(س): یعنی می شود گفت میزان تولی هم با کارایی معین می شود؟

(ج): بنا شد که این دو متقوم ملاحظه شود، آنگاه در اینجا طبقه بندی می کنیم و می گوئیم...

(س): بهر حال آیا بروز آن سطح از تولی در کارایی نیست؟

(ج): بله! در کارایی هست، اما در سطح خاصی! به عبارت دیگر هرگز شما نمی توانید صحت معادلات کاربردی را - هر چند کاربردی هم هست - در مراتب بالاتر، بینشان طبقه بندی نمائید؛ یعنی کارایی استنباطی تان از متون و توسعه تعبد از ما انزل... باید بر سطح نازلتر حاکم باشد. حال شاید بگوئید در آنها چه کنیم؟ می گویم از دین یک متیقنی دارید، حال اگر بگوئید در اینها چه کنیم؟ می گوئیم باید جهت تعبد حاکم باشد در بالاترین سطح که کمترین قید را دارد تا نازلترین سطح که بیشترین قید را دارد، می بایست هماهنگی باشد. پس «هماهنگی در جهت» اساس صحت است.

۲/۴/۴- امکان بررسی صحت معادلات «در نظام» بر این مینا

پس صحت در نظام قابل مطالعه است. کارآمدی در جهت بدون نظام قابل ملاحظه نیست، البته می توان به نسبت در طبقه بندی ملاحظه نمود که لزومی نداشته باشد

تا ما بخواهیم ۷۶۰۰ میلیارد را مجموعه درست نمائیم، بلکه به نسبت شرط کنیم. - دقت کنید این یک نکته ظریفی است - چون گاهی به نسبتی طبقه بندی کلی را انجام می دهید و پائین آمده، ولی به کل آن نمی پردازید، بلکه به یک نسبتی ملاحظه می کنید. پس در جهت، اصل در صحت است و اینکه جهت اصل در صحت است در نظام قابل تعریف است، به عبارت دیگر جهت است که می گوید صحت در چه سطحی را سؤال می کنید؟ آیا در سطح جهت گیری مناسب حیوانی است یا ملکوتی! ولو ملکوت بخواید در عالم ماده هم کار کنید، ولی هیچگاه حیوانی نظر به عالم ماده نمی کند. صحت، متناسب با ارتقاء جهت سنجیده می شود، کارآمدی کفار در جهت کفر برایشان معیار صحت در همان جهت است که در دستگاه ما هم جای خاصی دارد، ما می توانیم مانند رفتار یک حیوان روی آن مطالعه نمائیم. همانگونه که بالا و بالاتر می آید، کارآمدی در جهت را مطرح می کنیم تا آنجایی که به متدین می رسد و از رفتار فردی بالاتر رفته و به رفتار اجتماعی می رسد تا اینکه به نظام ولایت الهی برای خلافت توسعه کلمه توحید می رسد. پس در همه اینها جهت برای سنجش اصل است، کارآمدی مقید به جهت است، ارتقاء جهت در وحدت نظام قابل ملاحظه است. ما باید یک نظام بزرگ داشته باشیم که از نازلترین سطح یا به تعبیر ما از «الحادی الحادی الحادی» متناسب با جهت گیری آن تا «اسلامی اسلامی اسلامی» را با قیود آن که ۸۱ قید است، دربر بگیرد تا بتوانیم کارآمدی هر سطح را متناسب با جای آن تبیین نمائیم و بگوئیم کارآمدی این اینگونه است و آن، گونه دیگر بوده و مجموع اینها هم در یک جهت کارآمدی اش فلان گونه است.

بنابراین به نظر ما تعریفی را که از معیار صحت ارائه نمودیم، اولاً ادبیات هر دو قوم را می‌پوشاند و در تعریف صحت، بر هر دو شامل است. ثانیاً، مفهوم تعبد و تولی و ایمان را متناسب با مراحل رشد و تکامل در تعریف علم اصل قرار می‌دهد.

به ذهن می‌رسد اگر به کتاب «علم و جهل» کتاب شریف اصول کافی مراجعه کنید، این تعریف نزدیکترین تعریف به آن روایت شریف کافی در باب علم و جهل است. در آنجا برای علم جنودی ذکر می‌شود، برای جهل هم جنودی ذکر شده است و لذا جهل را عدمی فرض نمی‌کند، جهل را «عدم العلم» معرفی نمی‌کند و همچنین روایات دیگری که در باب علم است مانند «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» و «انما یخش الله من عباده العلماء» و... روایاتی که الان صحیح نیست به آن استناد نمائیم، مگر اینکه علم اصول متناسبی داشته باشیم که بخواهیم معارف را استنباط نمائیم. به نظر می‌رسد از باب تقریب و تأیید، این نظریه ما اوفق با روایات است. کلمه شریفی هم که از وجود مبارک حضرت ابا عبدالله در دعای عرفه بیان شده که «وانا الجاهل فی علمه» اگر با تعبیری که ما از علم داریم، آنرا تفسیر کنید، می‌تواند مطلب صحیحی باشد و الا بنا به دو تعریف گذشته، جاهل در علم معنا ندارد و یا اینکه می‌فرمائید «فکیف لا اکون جهولاً فی جهلی».

۲/۴/۵- وحدت معیار صحت در علوم تجربی و غیر تجربی بر

این مبنا

(س): بنابر نظر شما دیگر معیار صحت در معادلات

علوم طبیعی با غیر طبیعی تفاوتی ندارد؟

(ج): خیر! ما هرگز در علوم دسته‌بندی نکرده و

نمی‌گوئیم قواعد صحت در نظریات غیر از قواعد صحت

در کاربردیها و تجربیات است، یک چیز را معرفی می‌کنیم. البته «طبقه‌بندی» می‌کنیم، می‌گوئیم مفهوم کارآمدی در علوم نظری این است که برای علوم تصرفی و علوم تبعی محور قرار گیرند. طبقه‌بندی کردن و برای هر کدام وظیفه متناسب با منزلتشان ذکر نمودن، غیر از این است که بگوئیم اینها در اصل با هم بینونیت دارند و هر کدام علی‌حده هستند. چون اینها به هم مقومند، چون وقتی طبقه‌بندی می‌کنیم، طبقه محوری به طبقه تصرفی و تبعی مقوم است و آندو هم مقوم به محوری هستند.

(س): پس صحیح است که بگوئیم کارآمدی مفهوم،

اعم از تجربه‌پذیری است.

(ج): احسنت! یعنی فلسفه‌ای هم هست که کارآمد

نبوده و با تعریفی که ارائه می‌دهد، نمی‌تواند در عینیت وحدت و کثرتی را هماهنگ کند و کثرت را به وحدت برساند، پس اینکه بگوئید این در جای خودش صحیح است و میدان آن میدان نظریات است چرا شما از آن کارآمدی می‌خواهید - و بگوئید این مانند ریاضیات محض است که ریاضیات محض غیر از ریاضیات کاربردی (ریاضیات ابلت) است و یا بگوئید علم یک معنای ساینس دارد و تولج دارد و اینگونه مطالب - می‌گوئیم این مطالب اینجا مطرح نیست. در مسیر تکامل، همه کاربردی هستند روز قیامت را برای چه می‌خواهیم، فرض کنید فردا روز قیامت پیدا شد، این حرفها در کار نیست.

۲/۴/۶- تفسیر جدید از اثبات پذیری و ابطال پذیری بر این مبنا

(س): تفاوت این با معیاری (اثبات پذیری و ابطال پذیری)

که ابتدا مطرح کردیم، روشن نشد.

(ج): مسلماً متناسب با مراحل کمال و ارتقاء جهت به

میدانی می‌رسیم که دیگر آن کاربرد ندارد. اثبات پذیری آن اثبات پذیری مطلق نیست. در نظام ولایت و در منزلت خودش هم اثبات پذیری دارد و هم محدودیت! تعریف ما متخذ از آنها نیست، اما در ریشه و مبنا، حاکم بر آثاری است که آنها ذکر می‌کنند.

(س): پس در واقع ما ابطال پذیر بودن را می‌پذیریم؟

(ج): به ابطال پذیر بودن با عدم اطلاقی که آنها می‌گویند، قائل نیستیم، یک وقت می‌گوئیم عدم اطلاق دارد و امور نسبی است و یک وقت در همین معنای نسبی بودن بحث می‌کنیم و می‌گوئیم چون ارتقاء در جهت حتمی است، میزان حضور این کیفیت تابعی از آن جهت بوده و منحل در تکامل در مرحله دیگر است. یادتان نرود که برای همین کیفیتی که گفتیم نسبی است، هم فاعلیت و هم تعلق قائم، چون این کیفیت جزو کیفیتهای تبعی است و هم به فاعلی که این در ارتباط با نظام ولایت منسوب به آن است، تعلق دارد و هم اینکه تغییر می‌یابد.

۲/۴/۷- امکان تحلیل کلیه جهتها بر محور جهت واحد بر این مبنا

(س): پس تفاوت توصیف ما از معیار صحت این است

که ما قید جهت را به کارایی اضافه می‌کنیم و...

(ج): بله! و کل جهتها را در یک جهت واحد و در یک

نظام واحد قرار داده و درستی و نادرستی را به تولی اش به فاعلی که او را ایجاد کرده توصیف می‌کنیم.

ما معنای نادرستی را تغییر داده و به آن معنای باطل نمی‌دانیم، بلکه آنرا مانند ناحق می‌دانیم، به عبارت دیگر در حق منحل شده و به نفع حق منحل می‌گردد. آنگاه

طبیعتاً برای وجود داشتن ناحق و منحل شدن آن در جهت حق، یک کارایی خاصی قائل می‌شویم. اینگونه نیست که بگوئیم نادرست و باطل وجود ندارد - بلکه مانند بحث علم و جهل است - بلکه می‌گوئیم وجود دارد و منحل می‌شود.

۳- جمع‌بندی مباحث گذشته

(س): در ۱۲ جلسه‌ای که خدمتتان بودیم به نظر می‌رسد مطالب در دو مرحله بیان شد، یک مرحله تا جلسه ۷ بود که به دنبال بیان برنامه روش تولید معادله بودیم که یک نظام احتمالات را به نظام نسبتهای نظری و عینی و اجرایی تقسیم نمودید و هر کدام را به محوری و تصرفی و تبعی به عنوان تقسیمات داخلی، تقسیم نمودید، در بخش نسبتهای عینی فرمودید سه وصفی که محوری و تصرفی و تبعی است، عبارتند از ۱- تعیین شرایط آزمون ۲- سازماندهی عملیات ۳- برنامه عملیات. بعد در توضیح اینها یک بحثی داشتیم راجع به اینکه سیر تبدیل، از موضوع به مفهوم و از مفهوم به وصف است که فرمودید جلساتی که در این مورد بود جزو بحث سازمان عملیات قرار می‌گیرد و بحثی هم که اخیراً فرمودید این بود که معادله در سه مرحله شکل می‌گیرد، البته ابتدا فرمودید معادله منتجه بین درون و بیرون است، یعنی نسبت بین درون و بیرون یک منتجه‌ایی را تحویل می‌دهد، لذا در تشکیل معادله، طرفین معادله عبارت از منتجه و درون و بیرون است. لذا در تبیین نحوه شکل‌گیری معادله هم فرمودید ما ابتدا باید میزان نسبت تقریب درون و بیرون را تست کنیم، بعد از آن می‌بایست

ارتباطات را بهینه نمائیم تا این نسبت تقریب افزایش یابد، بعد در واقع یک معادله واقعی متناسب با فاعلیتهای موجود، پیدا کردیم. بعد براساس آن معادله تصرف می‌کنیم که در تصرف از قسمتهای تبعی شروع می‌کنیم تا یک نتیجه جدیدی محقق شود، که فرمودید شاید صحیح باشد، مجموع این بحث را در شرایط آزمون قرار دهیم. در هر حال در سیر این دو مرحله بحث - که از تقسیم احتمالات و بیان محوری و تصرفی و تبعی در هر کدام شروع شد و بعد وارد بحث از سیر تبدیل موضوع به وصف شدیم و بعد در مورد سه مرحله تست و بهینه و تصرف بحث نمودیم - اگر اصلاح و تکمیلی را صلاح می‌دانید، بفرمائید.

(س): یک بحث در مقدمات داشتیم که در واقع یک تعریفی را تحویل می‌دهد و روشی را که به دنبال آنیم تنظیم می‌نماید که این روش هماهنگ سازی احتمالاتی است که منتهی به معادله می‌شود. پس یک فصل از بحث را می‌توان به عنوان تعریف روش معادله به روش هماهنگ سازی احتمالات کاربردی تعبیر نمود. پس از اینکه این تعریف را تنظیم نمودید، آنگاه فصل دومی داشتیم که در فصل دوم برنامه سیر یا برنامه تعریفمان را تنظیم نمودیم.

(س): یعنی همان برنامه تولید روش تولید.

(ج): بله! در قسمت سوم مراحل تولید معادله را موضوع بحث قرار دادیم. بنابراین اگر مباحث، ذیل این سه فصل تنظیم و تقریب شود، خوب است.

حال باید دید آیا می‌توان سه محور به عنوان «خاستگاه

پژوهش» و «خاستگاه موضوع» و «پایگاه ارزش» را مطرح کنیم. البته بهتر است بجای خاستگاه پژوهش، بگوئیم نهاد پژوهش و بعد خاستگاه موضوع. به عبارت دیگر اگر برای پژوهش یک نظام و نهاد قائل شویم که یکسری عملیات در آن هست، آنگاه می‌گوئیم این یک خاستگاه موضوعی دارد و یک پایگاه ارزشی دارد. نهاد را هم به این معنا قصد می‌کنیم که یک دستگاهی است که یک نحوه فعالیت می‌کند و یک برنامه دارد، یعنی خاستگاه موضوعی اش را به عنوان برنامه‌ی فعالیتی آن بدانید. یک کارایی هم دارد که همان پایگاه ارزشی آن است.

حالا باید دید آیا می‌توان این سه محور را تنظیم نمود و برای آن تعریف ارائه دهیم.

(س): البته با کمک حضرت عالی ممکن است، اما به نظر می‌رسد ارائه آن موجب غامض شدن بحث خواهد شد.
(ج): پس می‌خواهید فعلاً به صورت ساده مطالب را بنویسیم، آنگاه بعدها اینرا بیان کنیم.

(س): البته اینکه این مطلب برای خودمان مشخص باشد، خوب است اما اگر بخواهیم مطالب قبل را هم بر این اساس تنظیم نمائیم، آنگاه شنونده هم باید «دسته‌بندی» را بفهمد و هم «مطالب» مطروحه را بفهمد. حتی به نظر می‌رسد برنامه تولید را موضوع...

(ج): اگر بخواهیم موضوع قرار دهیم می‌بایست جداول دیگری غیر از این جدولی که عرض شد و در مسیر هست، مورد بحث قرار گیرد. چون گاهی از روش تولید معادله بحث می‌کنید و مراحل آنرا حذف می‌کنید و گاهی هم

(س): اگر لازم است توضیح بفرمائید که بحث ما در سیر تبدیل از موضوع به مفهوم و به وصف، چگونه می‌تواند سازمان عملیات را توصیف کند.

(ج): این را در بحث مراحل بیان می‌کنید. بحث امروز ما همان بحث علم و صحت و فساد بود، حداقل دو جلسه دیگر با جمع‌بندی فاصله داریم، یک بحث در باره همین سه فصل مذکور می‌باشد و یک بحث دیگر هم در باره جداول بعضی از قسمت‌هایی است که قبلاً بیان کرده‌ایم.

متذکر مراحل آن هم می‌شوید، یعنی گاهی به مرحله آخر که می‌رسید برگشته و قبلی‌ها را بیشتر توضیح می‌دهید و گاهی از ابتدا تک تک جداول را معین می‌کنید مثلاً اگر گفتیم سه جدول برای سه مرحله از پژوهش تا وقتی که به یک معادله برسد، ضروری است، گاهی می‌گوئیم هر سه جدول را توضیح دهید تا معادله را بدست آوریم. فعلاً در این جلسه شما بیشتر به بحث صحت و فساد اهتمام داشته باشید و وارد بحث برنامه آتیه نشوید.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

